دانشگاه پنجاب

تاثیرهنرواندیشه علامه محمداقبال
درشعرای فارسی گوی شبه قاره و ایران

پایان نامه دکتری ادبیات فارسی

به راهنمایی استاد ارجمند

جناب آقای دکتر سیدمحمد اکرم

مقاله نگار گیو ساب شین (کره ،سئول)

تاریخ :دسامبر ۱۹۹۶

تاثیر هنر و اندیشه علامه محمد اقبال در شعرای فارسی گوی شبه قاره وایران

فهرست مطالب رساله

پیشگفتار

علامه محمد اقبال یکی از بزرگترین وارزندهترین اندیشمندان عصر حاضرواز برجسته ترین شخصیتهای تاریخ معاصردنیای اسلام است. شخصیت وشهرت علامه محمداقبال در قلمرو فرهنگ فارسی یعنی‌ایران، افغانستان، پاکستان و آسیای میانه زبانزد خاص و عام است . در خارج از قلمرواین فرهنگ از جمله در عربستان و اروپا نیز اقبال بلند آوازه است.

عشق به اقبال و شناخت مقام والای آن علامه بزرگوار مرا به حضور استادان ارجمند دانشگاه پنجاب کشانید و پس از چندی این اندیشه در من قوت گرفت که در سرزمین کره درخت اقبال شناسی بکارم زیرا که در کره شخصیت اقبال ناشناخته است.

در عصر حاضر که معنویت رنگ باخته و سرمایه داری و ماده پرستی نقشی تعیین کننده یافته است ارزش و اعتبار نام و اندیشه اقبال را بیش از هر زمان دیگر می توان به راحتی احساس کرد. نقش و تاثیر اقبال خواب را بردیدگان استعمار حرام کرد و مسلمانان خوابیده را بیدار ساخت وآنها را باهم متحد گردانید. کوشش این مصلح جهانی در راه آزادی ، آزادگی و هویت دادن به انسان شرقی شایسته تعمق وتفکر است.

عنوان این رساله " تاثیر هنر و اندیشه علامه محمد اقبال در شعرای فارسی گوی شبه قاره وایران " است. افکار اقبال در موضوعات مهم در ۱۳ باب تحت عنوان فلسفه خودی، فلسفه بیخودی، انسان کامل، فلسفه سخت کوشی ومبارزه جویی ،عشق، تصوف، مخالفت با ملی گرایی، مخالفت بااستعمار و استثمار، انسان دوستی، وحدت وهم بستگی کشورهای اسلامی، احیای دین، ایجاد روحیه انقلابی در مردم، و روشن بینی آمده است وپیروان اقبال از این مضامین در اشعار خود استفاده کرده‌اند. این جانب اشعار پیروان اقبال را بررسی نموده وبر حسب بابهای سیزده گانه تقسیم بندی کرده‌ام.

در طول سالهای مطالعه و تحقیق از یاری وحمایت استادان گرامیم پیوسته بر خوردار

بوده‌ام. تشویق و محبت آنان در اخذ تصمیم برای آغاز این رساله اثری قطعی داشت و با اتکای بر آن قدم در راه نهادم. دیری نپایید که عظمت و صعوبت کار را عمیقا" احساس کردم و با این حال هرگز از تلاش و تکاپو نایستادم.

آنچه تقدیم می شود حاصل راهنمایی دانش پژهان نامدار جناب آقای دکتر سیدمحمداکرم وجناب آقای دکتر ظهورالدین احمد است که از آن استادان عزیز بی نهایت سپاسگزارم. بعلاوه از جناب آقای دکتر ارژنگ مدی، جناب آقای دکترتقی پورنامداریان وجناب آقای دکتر احمد صفار مقدم، محققان پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و جناب آقای دکتر سلیم اختر، استاد و رئیس گروه اردو در دانشگاه تهران که مرا صمیمانه یاری کرده اند کمال تشکرو امتنان را دارم. همکاری موثر خانم نسرین رجبی وخانم زهرا زمردیان بخصوص دوست عزیزم آقای سلیم مظهر در امر تنظیم و بازنویسی رساله نیز جای تشکر و قدردانی فراوان دارد.

گیو ساب شین
신 규 섭

باب اول

بررسی اوضاع سیاسی و فرهنگی وفکری در عصر اقبال در شبه قاره

دریانوردان و بازرگانان عرب باشبه قاره تماس داشتند. اولین حمله هائی که به این سرزمین صورت گرفت توسط محمد بن قاسم در سال ۹۴ه/۷۱۲م بود. در نتیجه، سند به تصرف مسلمانان در آمد و بعضی از سندی هامسلمان شدند. بعد از این تاریخ سلطان محمود غزنوی در بین سالهای ۳۸۸ تا ۴۲۱ ه ق /۹۹۸ - ۱۰۳۰ م چندین بار به شبه قاره حمله کرد. ایالات پنجاب و سند را به تصرف خود در آورد و بالاخره خانواده غزنوی به تدریج مغلوب سلسله غور شد.

شهاب الدین غوری در سال ۶۷۰ ه ق /۱۲۷۱ م به دهلی حمله برد و سلطنت دهلی را به دست آورد. از سال ۵۶۸ ه /۱۱۶۹م تا ۹۳۲ ه /۱۵۲۶م شش خانواده در دهلی سلطنت کردند که اولین آنها خانواده سلطان قطب الدین بود. پس از دوران ضعف و فتور قدرت ترکها(تغلق ها) نمایندگان سلاطین مسلمان در شبه قاره هند چندان قدرتی در دهلی نداشتند و قدرت حکومت به دست سلاطین بنگال جونپور و گجرات و مالوا افتاد.

مغولها در سال ۹۳۲ ه / ۱۵۲۵ م جانشین سلاطین ترك و افغان شدند و حکومتشان تا سال ۱۲۷۵ ه / ۱۸۵۷ م با اندك فترتی ادامه یافت. بابر در سالهای ۹۳۲ ه / ۱۵۲۶ م. تا ۹۳۷ ه /۱۵۳۰ م اولین فرمانروای این خانواده بود و اکبر و اورنگ زیب و جهانگیر پادشاهان بزرگ این سلسله بودند.

اکبر در سالهای ۹۶۳ ه / تا ۱۰۱۴ ه قسمت اعظم شبه قاره را تسخیر کرد و بر افغانستان فعلی نیز سلطنت نمود. امیران و فرمانروایان محلی تبعیت او را پذیرفتند، زیرا اکبر موقعیت آنها را تائید و تثبیت کرد. او ازدواج بین دو ملت را تجویز نمود و در حقیقت در برابر کیش اسلام کیش تازه ای به نام آئین اکبری به وجود آورد.

اورنگ زیب در طول سالهای ۱۰۶۹ - ۱۱۱۸ ه ق آخرین پادشاه بزرگ مغول بود. این پادشاه قسمت عمده زندگیش را در توسعه امپراطوری مغول به جنگ گذراند و کوشش داشت که بر خلاف

اکبر ، اسلام را به همان نزاهت و تازگی اول برگرداند. او به قول اقبال موسس ملیت اسلامی در شبه قاره است .

پس از حکومت ۵۰ ساله ، وقتی که در سال ۱۱۱۸ ه /۱۷۰۷ م اورنگ زیب عالمگیر از جهان رخت بر بست، ۹۲ سال از عمرش می گذشت و او تا آخرین لحظات زندگی به امور کشور کاملا" تسلط داشت . به سبب تسلط کامل وی تفاوتهای جاتها، راجپوتها، سیکها و مراتها در امور مملکت تا اندازه‌یی از بین رفت و امنیت کشور بهبود یافت .[1]

پس از در گذشت اورنگ زیب فروپاشی امپراطوری گورکانیان بسرعت آغاز گردید. بعد از اورنگ زیب ده پادشاه بترتیب سلطنت کردند که حکومت هیچ یک از آنها شایان توجه نبوده است . در سال ۱۱۵۲ ه / ۱۷۳۹ م نادر شاه افشار به هندوستان حمله برد و شهر سلطنتی دهلی را تصرف نمود. از آن به بعد تنها اسم مغول کبیر باقی ماند. اگر چه پادشاهی موروثی گورکانیان ادامه یافت و تا جنگ آزادی ۱۲۷۴ ه /۱۸۵۷ م هم چنان بر جای بود قدرت حقیقی در بار مسلمانان به دست ژنرالهای مرهته افتاده بود که براوضاع تسلط داشتند و پادشاه فقط دست نشانده ایشان بود سرانجام بسال ۱۲۷۴ ه / ۱۸۵۷ م کمپانی هند شرقی پادشاه هند، سراج الدین بهادر شاه ظفر(۱۲۷۴ ه /۱۸۵۷م) را معزول کرد واو را به رنگون تبعید نمود و شاهزادگان را در نزدیک مزار همایون تیرباران کرد و بدین ترتیب آنان که بایستی بر تخت شاهی هندوستان در آینده تکیه می زدند به خواب ابدی فرو رفتند. هندوستان جزو حکومت سلطنتی انگلیسی ها قرار گرفت وچراغ خانواده گورکانی برای همیشه خاموش شد.[2]

در سالهای ۷۷-۱۳۷۸ ه /۵۷-۱۹۵۸ م انگلیسی ها وقتی که بر هندوستان تسلط کامل یافتند، اهالی هند، در اغلب نقاطی که شعله های شورش از آنجا زبانه کشیده بود، مورد انتقام شدید قرار گرفتند. بعدها حتی هنگامی که اوضاع کشور آرامش یافت در این رفتار نسبت به مسلمانان

۱- تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند (ج ۵) ، لاهور ۱۹۷۲ م ، ص ۳

۲- جاوید اقبال ، جاویدان اقبال ، ترجمه شهیندخت مقدم صفیاری (ج ۱) ، لاهور ۱۹۸۷ م ، ص ۶۷

تغییری داده نشد.[3]

در سال ۱۲۷۵ ه /۱۸۵۸ م ملکه ویکتوریا اعلام کرد که اتباع هندی حقوق مساوی با دیگر اتباع انگلیسی خواهند داشت "[4] چون در مقابل مسلمانان شبه قاره، انگلیسی ها رابطه باهندوها را تقویت می کردند. مسلمانان شبه قاره تحت فشار واذیت و آزار دو طرفه انگلیسی ها و هندوها مجبور شدند که در دو جهت مبارزه کنند. در آن روزگار سیاه انگلیسی ها و هندوها مسلمانان را از حقوق سیاسی و اقتصادی و فرهنگی محروم ساختند.[5] "در ۱۲۸۱ ه / ۱۸۶۴ م دستگاه قضاوت تعطیل گردید و بجای قوانین اسلامی و اجرای آن قانون وعملکرد انگلیسی رایج شد. برای مسلمانان کارهای دولتی ممنوع گردید.[6] حقیقت این مدعا را در آگهی های دولتی آن زمان به آسانی می توان یافت که طی آنها صریحا" اعلام می شد که صرفا" تقاضانامه استخدام از غیر مسلمین پذیرفته می شود و به مسلمانان خدمتی ارجاع نخواهد شد."[7]

" اقبال در منظومات خود مکرر (خاوریان) را تحریک نموده است که کورکورانه تحت سلطه و نفوذ علم غرب قرار نگیرند، سیاست های بیگانه را انتقاد کنند و با آنها مبارزه نمایند. این سخنان اقبال متعلق به روزهایی است که مسلمانان تحت فشار دوگانه انگلیسی ها و هندوها بسرمی‌بردند."[8]

دوران اقبال (۱۲۹۶ - ۱۳۵۷ ه /۱۸۷۷ - ۱۹۳۸ م) دوران استعمار ، اضطراب ، آشوب و خونریزی بود. به خصوص از سال ۱۳۳۳ تا ۱۳۳۷ ه / ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ م یعنی دوران جنگ

۳- ایضا، ص ۵۲

۴- جاویدان اقبال (ج ۱)، ص ۶۷

۵- ستوده ، غلام رضا، در شناخت اقبال. تهران ۱۳۶۴ ش ، ص ۲۱ - ۲۲

۶- جاویدان اقبال (ج ۱) ، ص ۶۷

۷- اکرم، سیدمحمد، اقبال در راه مولوی ، لاهور ۱۹۷۰ م ، ص ۵۳

[8] عرفانی ، عبدالحمید، رومی عصر، تهران ۱۳۳۲ ش ، ص ۱۸

جهانی اول سراسر دوره جهانسوزی و آدم کشی بود[9] و از لحاظ سیاسی و اجتماعی نیز اوضاع بسیار وخیم به نظر می رسید. زمانی که اقبال دیده به جهان گشود مسلمانان در انحطاط اخلاقی و ورشکستگی اقتصادی و تبعیض طبقاتی و نابرابریهای اجتماعی و فقر و جهل دست وپا می زدند. دین و دنیای اسلام در دست دجالان و خونخواران بود که برای ادامه سلطه خویش به هر دنائت و پستی تن می دادند و دین و شرف را فدای شهوات پلید خود می کردند. در چنین عصری فرهنگ بارور اسلام یکی از چهره های نادر خویش را به جامعه بشری عرضه داشت.[10]

۹- اورنگ، بهاءالدین، یادنامه‌اقبال، لاهور ۱۳۵۸ش، ص ۱۰۴

۱۰- مقدم صفیاری، شهیندخت، نگاهی به اقبال، لاهور ۱۹۸۹م، ص ۲۲۷

باب دوم

رواج زبان فارسی در عصر اقبال

وقتیکه در شبه قاره پاکستان و هند حکومت انگلیسها مستحکم شد، آنها برای احتیاجات اداری و رابطه با عموم مردم در سال ۱۸۳۴ م زبان انگلیسی را به عنوان زبان درسی اجباری قرار دادند . بدین طریق زبان فارسی از اهمیت افتاد. در صورتیکه این زبان مدت نه صد سال به عنوان زبان رسمی و علمی و ادبی این منطقه پهناور بود. تا سقوط دولت تیموریان که در سال ۱۸۵۷ م اتفاق افتاد زبان فارسی، زبان رسمی کشور به شمار می رفت. اگرچه اردو ترویج یافته بود باز هم فارسی بعنوان زبان فرهنگی شناخته می شد و بسیاری از شاعران وادبیان به دو زبان فارسی واردو می نوشتند. [11] در دهلی بعضی از شعرا مانند غالب ، مومن ، ذوق ،شیفته، صهبائی و آرزو به دو زبان فارسی و اردو شعر می گفتند.

در پنجاب تا سال ۱۸۴۹ م حکومت سیکها بر قرار بود. در دربار آنها زبان فارسی بعنوان زبان رسمی بکار می رفت. کارهای اداری به زبان فارسی انجام می گرفت . ادیبان و شاعران مسلمان به زبان فارسی می نوشتند. بعد از انقراض حکومت سیکها بعضی نویسندگان فارسی هنوز زنده بودند از جمله کنهیالال هندی ، غلام سرور مفتی ، امرناته اکبری، یکدچشتی ، فرید وغیره، همینطور در شبه قاره در بعضی از مراکز فرهنگی مثل اوده ، آگره ، کلکته، حیدرآباد، ریاست رامپور، بهوپال، میسور، بهاولپور و سبده شعرائی بودند که هم به زبان فارسی و هم به زبان اردو شعر می گفتند.

علامه اقبال در ۱۸۷۷ م بدنیا آمد. در این زمان نیز بعضی ازعلماء ، ادباء و شعرا به زبان فارسی می نوشتند. چون مدرسه هائی به سبک جدید انگلیسی بوجود آمد زبان فارسی و عربی در این مدرسه ها نیز بعنوان درس اختیاری تدریس می شد . اقبال در دبیرستان اسکاچ میشن تا دوره

۱۱- اکرم، سید محمد، موقعیت زبان فارسی در پاکستان، لاهور ۱۳۷۳ه ش ، ص ۳۸

میترک (یعنی کلاس دهم) زبان فارسی را یاد گرفت. سپس زبان عربی و فلسفه را آموخت و دیگر فارسی نخواند. البته شخصا" در بعضی مساجد و مکاتب اسلامی از استادان فاضل همچون سید میر حسن که استاد معروف او بود فارسی و عربی را یاد گرفت . در مدرسه ها بعضی کتابهای فارسی مثلا"اسکندرنامه،بوستان، گلستان، انوارسهیلی در زمان علامه اقبال تدریس می شد. علامه اقبال علاوه بر این کتابها تالیفات مولوی ، حافظ، سنائی ، عطار، جامی ، عرفی، نظیری، بیدل، غالب را دقیقا" مورد مطالعه قرار داد. مثنوی مولوی را تا واپسین نفس مطالعه می کرد و با وجود تسلط کامل بزبان فارسی از روی شکسته نفسی می گفت:

هندیم از پارسی بیگانه ام

ماه نو باشم تهی پیمانه ام [۱۲]

اقبال بعد از مراجعت از اروپا به شعر فارسی توجه زیادی کرد. و بیشتر اشعار خود را به زبان فارسی سرود:

فارسی از رفعت اندیشه ام

در خورد با فطرت اندیشه ام

در سال ۱۹۱۵ م مثنوی فارسی خود را بنام اسرار خودی سرود. در مورد توجه اقبال به فارسی دو علت گفته شده است. یکی اینکه اندیشه های دقیق فلسفه را میشود به زبان فارسی بهتر بیان کرد و دوم اینکه اقبال می خواست پیغام او به کشورهای فارسی زبان ابلاغ گردد. [۱۳]

بعضی از شعرای معاصراقبال در بعضی از ایالتهای شبه قاره زندگی می کردند، مثلا" شبلی نعمانی ، آغاحسین ، عبیدی سهروردی ، حکیم اجمل خان ، دانش دهلوی ، ضیاجعفری ، جگرکاظمی ، ناصرعلی ناصر، محمدحسین عرشی ، صوفی تبسم ، عبدالمجید سالک ، عابد علی عابد، اصغرعلی روحی ، ظفر علی خان ، گرامی جالندهری و اکبرمنیرو غیره. از این گذشته، زبان فارسی در خانواده های نجیب مسلمانان فارسی بعنوان زبان فرهنگی متداول بود.

۱۲- کلیات اقبال (فارسی) ، ص ۱۰

۱۳- اقبال در راه مولوی ، ص ۸۳

باب سوم

احوال و آثار اقبال

فصل اول ، احوال اقبال

در تاریخ ۳ ذیعقده ۱۲۹۴ هجری قمری مطابق با ۹ نوامبر ۱۸۷۷ میلادی در شهر سیالکوت (پنجاب) پسری به دنیا آمد که او را " محمد اقبال " نام نهادند. [۱۴] سیالکوت شهری است در ۴۵ کیلومتری دامنه جبال هیمالیا و بواسطه واقع بودن بر سر راه کشمیر و پنجاب از نظر تجاری اهمیت بخصوص دارد. پدر اقبال که شیخ نورمحمد نام داشت مردی بسیار پرهیزکار و خدا پرست بود. اجدادش از یک خانواده کشمیری بوده اند که مسلمان شده بودند.[۱۵] چنانکه در اشعار خود علامه اقبال اشاره می کند ومی گوید:

مرا بنگر که در هندوستان دیگر نمی بینی

برهمن زاده‌ای رمزآشنای روم‌وتبریزاست [۱۶]

میرو میرزا به سیاست دل و دین باخته اند

جز بر همین پسری محرم اسرار کجاست

اقبال برادری بنام عطامحمد ونیز چهار خواهر داشته است. همانطوری که ذکر شد پدر علامه اقبال مردی با ایمان و خداشناس بوده و از فقر و تهیدستی مردم رنج می کشید و به فرزندان خود آموخته بود که خادم خلق و خداپرست باشند تا در روز قیامت در نزد حضرت رسول اکرم (ص) شرمنده و خوار نگردند. او ابتدا در شغل دولتی بود اما ترک کرد چون نمی خواست در خدمت دیوان باشد و خیاطی را پیشه کرد تا از راه کسب حلال امرار معاش کند. مادر اقبال هم زن بسیار مومن و

۱۴- سعیدی، سیدغلامرضا، اندیشه های اقبال لاهوری، تهران ۱۳۷۰ ش ، ص ۱۳

۱۵- منور، محمد، اقبالیات (۱۹۸۹ م)، (لاهور، ۱۹۸۹ م) ص ۷

۱۶- کلیات اقبال (فارسی) ، ص ۱۱۹

پرهیزگاری بود و زندگی خانوادگی را در نهایت آرامش و به خوبی اداره می کرد. اقبال در خانواده ای شرافتمند و پرهیزکار تربیت شد.[17]

اقبال دوران کودکی و تحصیلات مقدماتی را در سیالکوت گذرانید و مقدمات علوم دینی را نیز در همانجا آموخت و استعداد شگفتی از خود نشان داد. بعد تحصیلات را ادامه داد و به مدرسه اسکاچ میشن وارد شد در همان ایام مورد توجه خاص استادش مولوی میر حسن قرار گرفت. وی آتیه اقبال را پیش گویی کرده بود که شخصیتی بزرگ و شاعر سترگی خواهد شد.[18]

از زمان دانشجویی ، اقبال اشعار خویش را به سبک جدید می سرود. او غزل سنتی را ترك کرد و تنها به نظم توجه داشت. این همه تحت تاثیر افکار غربی بود. تمدن جدید که با سلطه انگلیس ها به شبه قاره وارد شد، ادبیات زبان اردو را از ارزشهای جدید برخوردار نمود. در زمان دانشجویی اقبال در دانشکده دولتی اثرات تمدن جدید خیلی زیاد بود.[19] اقبال در سال ۱۸۹۹ در رشته فلسفه درجه عالی فوق لیسانس را با یک قطعه مدال علمی گرفت.

در این زمان اقبال علاوه بر درس های رسمی، گلستان ، بوستان ، اسکندرنامه وانوار سهیلی و تالیفات ظهوری از میر حسن می آموخت.

اقبال در سال ۱۹۰۵ م عازم اروپا شد تا در رشته فلسفه تحصیلات خود را تکمیل کند و بالاخره پس از سه سال تحصیلات در کمبریج باخذ درجه عالی در فلسفه موفق شد . کتابی هم تحت عنوان"توسعه و تکامل ما بعد الطبیعه در ایران " نوشت و آنرا به دانشگاه مونیخ آلمان عرضه کرد و درجه دکتری گرفت . در اروپا با عده ئی محققان و دانشمندان آشنا شد که یکی از آنان پروفسور نیکلسون مترجم و شارح معروف مثنوی مولوی بود.[20] اقبال در اروپا با افق وسیعتری مواجه شد و در قلمروهای پردامنه‌تری گام برداشت . اقامت او در اروپا سه سال به طول انجامید و این

۱۷- یادنامه اقبال، ص ۵۶

۱۸- مقتدری، محمدتقی ، اقبال متفکر و شاعر اسلام، تهران ۱۳۳۶ ش ، ص ۲۰

۱۹- جاویدان اقبال (ج ۱) ، ص ۱۶۸

۲۰- منور، محمد، غزل فارسی علامه اقبال ترجمه شهیندخت مقدم صفیاری، لاهور ۱۹۸۷م ، ص ۲۱

مدت در توسعه و تکامل فکر او نقش بزرگتری ایفا کرد. اقبال در اواخر دوران اقامت در اروپا دچار کشمکش و تصادم فکری عظیمی شد، به این معنی که مردد بود که آیا به زندگی عمل بپردازد، یا حیات فکری و علمیش را ادامه دهد. [21]

اقبال در سال ۱۹۰۸ م به لاهور بر گشت و استقبال بی نظیری از وی به عمل آمد. او در اروپا تصمیم گرفته بود که اشعار خود را به زبان فارسی بسراید[22] و آن زبان را برای بیان عقاید فلسفی و سیاسی خود شایسته دیده بود. با آنکه انگلیسی و اردو و عربی را بخوبی ، و آلمانی را نیز تاحدی می دانست ولی هیچکدام را بهتر از زبان شیرین و ثروتمند فارسی نیافت.

به گفته سر عبدالقادر" به سرودن شعر فارسی روی آورد " و پس از سال ۱۹۰۸ م دوره شاعری او از نو آغاز شد. وی در این دوره به زبان اردو نیز اشعار سروده است که بسیاری از آنها مشهورند اما بیشتر توجه اقبال به سرودن " اسرار خودی و رموز بیخودی " بود.

دلیل ایجاد علاقه در اقبال به سرودن اشعار به زبان فارسی از نامه خود او روشن می شود. یکی از نامه هایش خطاب به عطیه بیگم نشان دهنده میل و رغبت شاعر از اردو به فارسی است ،[23] نامه دیگر خطاب به مولانا گرامی ۱۸ ژانویه ۱۹۱۵ دلالت بر همین موضوع دارد . این نامه بشرح زیر می باشد:

" دلم نمی خواهد به اردو شعر بگویم . هر روز رغبتم به گفتن شعر فارسی بیشتر می شود. دلیلش این است که حرف دلم را نمی توانم به زبان اردو بیان کنم. "

اقبال از سال ۱۹۰۸ تا سال ۱۹۳۴ م بشغل وکالت دادگستری اشتغال داشت. او تمام اهتمام و توجهش را منحصرا" در شغل وکالت قرار داد و تقریبا" تمام دوران حیات به این شغل سرگرم بود. اقبال صرف نظر از تحمل بار سنگین شغل وکالت ، فعالیت های گوناگون شاعری و نویسندگی و فکری و سیاسی و تعلیم و تربیتی رانیز بر عهده داشت.

۲۱- اندیشه های اقبال لاهوری ، ص ۴۰ - ۴۱

۲۲- جاویدان اقبال (ج ۱) ، ص ۲۵۶

۲۳- اقبالیات (۱۹۸۹م)، ص ۶

این وضعیت ادامه داشت تا اینکه سرانجام در تاریخ اول اردیبهشت ۱۳۱۷ هجری شمسی برابر با ۲۱ آوریل ۱۹۳۸ م اقبال براثر ناراحتی کلیه و حنجره دارفانی را وداع گفت، وجسد او در مسجد پادشاهی لاهور با احترام بی نظیری به خاك سپرده شد.

در آخرین لحظات زندگانی که حالش خیلی وخیم بود، این شعر بر زبانش جاری بود.

سرود رفته باز آید که ناید

نسیمی از حجاز آید که ناید

سر آمد روزگار این فقیری

دگر دانای راز آید که ناید[۲۴]

اقبال رفت ولی یاد او در دلها و زمزمه شعرش بر لب عاشقان ادب باقی است. او متعلق به همه عالم شرق است و رهبری بزرگ و نجات دهنده شبه قاره از زنجیر بردگی است. مرگ این فیلسوف و شاعر بزرگ عالم شرق را به لرزه در آورد و چه خوش گفت:

حلقه بستند سر تربت من نوحه گران

دلبران، زهره وشان، گلبدنان، سیم بران[۲۵]

آرامگاه اقبال در مسجد پادشاهی لاهور قرار دارد و بنای آن تقریبا" آخرین اثر معماری بزرگ دوره تیموری است. این بنا دارای روح معماری ایرانی نیز هست[۲۶] و مناره های بلند و گنبدهای سفید و زیبایش از فاصله دور چشم هر بیننده را جلب می کند. و بالاخره مقبره این عارف و این دوستدار ادب و فلسفه اسلام یکی از گنجینه های تاریخی عالم شرق بشمار می آید.

روز شمار وقایع عمر شریف اقبال بترتیب تاریخ

۲۴- کلیات اقبال (فارسی)، ص ۴۳۵

۲۵- ایضا، ص ۴۳۵

۲۶- اقبال متفکر و شاعر اسلام، ص ۳۴

در روز جمعه هیجدهم آبان ۱۲۵۶ ه ش (مطابق با ۳ ذیعقده ۱۲۹۴ ه ق و ۷۷ ۱۸ م روز جمعه نهم نوامبر) در شهر سیالکوت (پنجاب) در محله کشمیریان متولد شد.

۱۲۷۰ ه ش امتحانات مدرسه راهنمایی را با موفقیت گذرانید.[۲۷]

۱۲۷۲ ه ش امتحانات دوره متوسطه دبیرستان اسکاچ میشن[۲۸] سیالکوت را گذرانید.

۱۲۷۴ ه ش امتحانات دوره مقدمات دانشگاه را در مدرسه اسکاچ میشن گذرانید.

۱۲۷۶ ه ش در این سال لیسانس خود را از دانشکده دولتی لاهور در یافت نمود.

۱۲۷۸ ه ش منظومه مشهور " ناله یتیم " را در انجمن حمایت اسلام لاهور قرائت کرد.

۱۲۸۴ ه ش بنا به توصیه دکتر آرنولد برای ادامه تحصیلات به لندن سفر کرد.

۱۲۸۶ ه ش اقبال به " هاید لبرگ " آلمان رفت تا تحقیقات لازم را برای رساله دکترای فلسفه خود تعقیب نماید.

۱۲۸۷ ه ش در کمبریج در دوره دکتری فلسفه ثبت نام کرد.

۱۲۸۷ ه ش دکتری در فلسفه را از دانشگاه مونیخ بدست آورد و در این سال به لاهور، برگشت. عضو کانون وکلاء دادگستری لاهور شد و در ۱۲ اکتبر شغل وکالت را آغاز کرد.

۱۳۰۲ ه ش در ژانویه این سال انجمن علمی انگلستان بپاس خدمات علمی و شعر و فلسفه‌اش، به او نشان اعطاء نمود.

۱۳۰۵ ه ش به عضویت شورای قانونگذاری پنجاب بر گزیده شد.

۱۳۰۷ ه ش اتحادیه ی انجمن های مسلمانان (مدراس) از او دعوت به سخنرانی نمود.

۱۳۱۲ ه ش با موسولینی ملاقات و او را نصیحت کرد. در اسپانیا به مسجد قرطبه نماز گذارد و نیز بدعوت ظاهر شاه، به افغانستان سفر کرد.

در سال ۱۳۱۷ ه ش اول اردیبهشت برابر با ۱۹۳۸ م دعوت حق را لبیک گفت.[۲۹]

۲۷- Scotch mission Highy School

۲۸- Scotch mission

۲۹- شادروان، حسن ، اقبال شناسی، تهران ۱۳۷۱ ه ش ، ص ۵۳-۴

فصل دوم ، آثار اقبال

از اقبال آثار زیادی به یادگار مانده است که هنوز مقداری از آنها در نزد اشخاص ضبط شده بتدریج یافت و نشرمی شود. درضمن از وی ۱۳ اثرمنظوم فارسی و اردو یعنی سه کتاب به زبان اردو و ده کتاب به زبان فارسی و همچنین دو کتاب نثروتعدادی مکاتیب و خطابه باقی مانده است.[۳۰]

دو کتاب ذیل از نخستین آثار اقبال است که وی آنها را به نثر نوشته است.

۱ _ علم الاقتصاد

این نخستین اثر اقبال می باشد که بین سالهای ۱۹۰۰ و ۱۹۰۵ یعنی قبل از اولین عزیمت او به اروپا نوشته شد و باید گفت این اولین کتابی است که در موضوع اقتصاد به زبان اردو برشته تحریر آمده است . چنانکه در یکی از نامه هایی که اقبال به سرکشن پرشاد نوشته می گوید:

" از وقتی که قلم بدست گرفته ام کتب بسیار پرداخته ام ، اولین کتاب مستند را در علم اقتصاد به زبان اردو من نوشته ام. "[۳۱]

۲ _ توسعه و تکامل مابعد الطبیعه در ایران

این رساله ای است که اقبال آن را در دانشگاه مونیخ آلمان گذراند و به اخذ درجه دکتری نایل گردید. رساله مذکور در سال ۱۹۰۸ م در انگلستان به چاپ رسید. در مقدمه آن می گوید من کوشش کرده ام تسلسل منطقی فکر ایرانی را نشان بدهم.

میرحسن الدین کتاب را به زبان اردو به نام فلسفه عجم ترجمه کرد. این کتاب اخیرا" به فارسی نیز توسط ا - ح - آریان پور ترجمه گردید و بعنوان " سیر فلسفه در ایران " در تهران منتشرشد.

۳۰- اقبال متفکر و شاعر اسلام، ص ۳۶

۳۱- مکاتیب شاد و اقبال ، ص ۴۵

۳ _ اسرار خودی

مثنوی اقبال که حاوی تعلیمات وی در باره خودی است واولین بار در سال ۱۹۱۵ م چاپ شد پایه و اساس پیام اقبال است که بعد از چهل سالگی در جان وی شگفت. اسرار خودی مشتمل بر موضوعات مربوط به تخلیق و جذب صفات عالی اخلاقی و روحی و امتزاج قوه مادی و معنوی در بشر می باشد.[۳۲]

اقبال از جانب مسلمانان عالم پیام محبتی برای بشریت دارد و مکتب او به عالم انسانیت متعلق است . با این حال او ابتدا برای بیداری و آزادی و سرافرازی مردم شبه قاره (اعم از هندو و مسلمان) قیام کرده و بدیهی است چون متعلق به جامعه اسلامی بوده به مسلمانان هند و بعد هم به مسلمانان سایر جهان که قدر میراث بزرگ معنوی خود را نمی دانند توجه بیشتر داشته است. معلوم است که اقبال مسلمان بود، یک مسلمان واقعی . اقبال نه ملا بود نه وحدت وجودی ومرشد و رهنمایش مولانا جلال الدین رومی نیز وحدت وجودی نبوده است.

اقبال در وهله اول می خواهد افراد انسان را بیدار کرده متوجه (خودی) سازد و از همین جا نظریه خودی اقبال آغاز می یابد. در باره نظریه خودی اقبال تاکنون دانشمندان و متفکران جهان مطالب بسیاری نوشته اند. بهترین راه درك نظریه خودی مطالعه دقیق وعمیق اسرار خودی و سایر آثار خود اقبال است و هیچ شرح و تفسیر و توضیحی بهتر از همین آثار، نظریه او را روشن نمی سازد. خاصه آنکه اقبال بسیار کوشیده ساده و صریح و روشن با مردم ، مردم کم سواد معمولی ، مردمی که باید رستاخیز شرق را پایه گذاری کنند سخن بگوید و تا آنجا که امکان داشته از استعمال اصطلاحات علمی و فلسفی مشکل خودداری کرده است.[۳۳]

اساسا" اقبال با این که دارای درجه دکتری در فلسفه بوده و در دانشکده دولتی لاهور و کمبریج و هایدلبرگ و مونیخ فلسفه و حکمت مشرق ومغرب را فرا گرفته است و رساله ئی در موضوع " توسعه و تکامل مابعدالطبیعه در ایران " به زبان انگلیسی نوشته - بعدا" که از برکت نظر

۳۲- رومی عصر، ص ۱۸۷

۳۳- کلیات اشعار فارسی مولانااقبال لاهوری ، ص ۴۸

مولانای روم فکرش روشن تر شده فلسفه و حکمت را کنار گذاشته و از فیلسوفانی که از حواس انبیاء بیگانه اند، دوری جسته است.

اقبال بعد از تحصیل حکمت و فلسفه بنارسائی آن در زمینه خود شناسی پی برده و خود را از بار آن دانش های ناتمام سبکبار کرده و از آن دانش ها خالی شده تا از حقیقت پر گردیده است چنانکه خود فرموده است:

زهر نقشی که دل از دیده گیرد پاك می آیم

گدای معنی پاکم، تهی ادراك می آیم

گهی رسم وره فرزانگی ذوق جنون بخشد

من‌ازدرس خردمندان گریبان چاك می آیم [۳۴]

چنان که عرض شد اقبال نه صوفی بوده ونه فیلسوف ونظریه خودی که اساس مکتب تربیتی وی را تشکیل می دهد در حقیقت ناشی از روح دیانت ، خاصه قرآن کریم است.

پرفسور نیکلسون مستشرق بزرگوار انگلیس و مفسرو مصحح وشارح مشهور مثنوی مولوی ، کتاب " اسرار خودی " اقبال رانیز به انگلیسی ترجمه و در سال ۱۹۲۰ م منتشر کرده است . از قرار معلوم نیکلسون در متن ترجمه " اسرار خودی " با اقبال مکاتبه داشته و اقبال در یکی از نامه های خود مطالبی در باره (خودی) به او نوشته است.

کلمه خودی به معنای وسیعی بکار رفته و به معنی میل و آرزوی بلعیدن و به خود جذب کردن است . عالی ترین شکل این معنی عبارت است از ایجاد ارزشها و ایده‌آلها و کوشش در راه تحقق بخشیدن به آنها.

بطور کلی اقبال بنابر جهان بینی دینی خویش انسان را موجودی بس عظیم و بزرگ و خلیفه و نایب خداوند در زمین و شرح " انی جاعل فی الارض خلیفه " می شناسد و برای " خودی " انسان ارزش بسیار قائل است.

از سوی دیگر باز هم اقبال بنا به همان جهان بینی معتقد است که در کارگاه آفرینش همه

۳۴- کلیات اقبال (فارسی)، ص ۱۲۵

موجودات به یکدیگر سود می دهند و سود می رسانند و انسان که سر فصل آفرینش و خلاصه خلقت است نیز طبعا" باید تابع این قانون کلی خلقت باشد.

روی هم رفته اقبال همه چیز را از " خود " و " خودها " می داند و رمز بزرگ توحید را در وحدت همین " خودی ها " می شناسد.

اقبال وقتی می بیند مسلمانان از " خود" رفته و مایوس شده و به شراب صوفی و افیون شاعر و فریب ملا از پای در آمده اند در قدم اول می خواهد آنها را متوجه خودی خودشان سازد.

اقبال می خواهد حکمه لااله الاالله را در درون مسلمانان بدمد و خودی آنها را بیدار کند البته برای تقویت خودی وبیدار ساختن آن دستوراتی دارد و طرقی را با وضوح و روشنی کامل ارایه می کند تاآنجا که انسان خود یافته قادر به تسخیر عناصر شود، در جریان خلقت و کارگاه تقدیر مداخله کند، و در پرتو شناسائی و تقویت " خودی " فرشته صید و پیمبر شکار گردد و به مقام نایب الهی و سلطانی برسد و سایه خدا در زمین گردد.

نظریه خودی اقبال نه تنها در کتاب اسرار خودی بلکه در سراسر آثار عزیز و ارجمندش مطرح است. در مثنویات ودر غزلیات و در قطعات او همه جا خواننده با " خودی " روبرو می شود و همه جا او می خواهد " خودی " را همچو الماس عریان و درخشان سازد:

وجود کوهسار ودشت و در هیچ

جهان فانی " خودی " باقی دگر هیچ

دگر از شنکر و منصور کم گوی [۳۵]

خدا را هم براه خویشتن پوی

بخود گم بهر تحقیق"خودی" شو

اناالحق گوی و صدیق"خودی"شو [۳۶]

"خودی " همه چیز است و جهان و زندگی بدان بسته است .

۳۵- شنکر شخصیت بزرگ فلسفه شبه قاره در قرن دوم هجری است.

۳۶- کلیات اقبال (فارسی)، ص ۱۷۵

از" خودی " طرح جهانی ریختند

دلبری باقاهری آمیختند

منکر حق نزد ملا کافر است

منکر خود نزد من کافرتر است [37]

در سایه شناسائی و استحکام " خودی " انسان بمرتبه ارجمند نمایندگی و خلیفگی خداوند در زمین می رسد و هر کس " خودی " خود را بشناسد خداوند او را شرح " انی جاعل " می سازد و غرض از معرفت نفس و شناختن نفس و در یافتن خویش شناسائی همین " خودی " است.

اصل نظام عالم از " خودی " است و تسلسل حیات تعینات وجود بر استحکام " خودی " انحصار دارد.

پیکر هستی ز آثار خودی است

هرچه‌می بینی زاسرار"خودی"است

وانمودن خویش راخوی"خودی"است

خفته در هرذره نیروی"خودی"است

چون حیات عالم‌از زور"خودی"است

پس بقدر استواری زندگی است [38]

اقبال ضمن شرح و تفسیر " خودی " چگونگی شناسائی و تقویت آن ، ناگزیر به تصوف و درویشی (درویشی بمعنی غلط معمول) نیز اشاره ها کرده و قسمتی از تصوف و ادبیات صوفیانه را ناشی از افکار " افلاطون " دانسته آنرا سخت مورد انتقاد قرار داده است. [39]

۳۷- ایضا، ص ۳۳۹

۳۸- ایضا، ص ۱۲

۳۹- کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، ص ۴۸

۴ - رموز بیخودی

قسمت دوم کتاب " اسرار و رموز " که به " رموز بیخودی " اختصاص دارد در سال ۱۹۱۸ منتشر شده و جنبه اجتماعی دارد. اقبال می خواهد که جامعه هم مانند فرد محکم و مقاوم باشد و می گوید که ملت هم مانند فرد می باشد و همچنانکه در زندگی افراد جلب نفع و دفع ضرر و آرزو و عشق وجود دارد وخودی را می توان پرورش داد همینطور هم حیات ملل و اقوام از این احساسات برخوردار است و باید برای تربیت و استحکام آن مجاهده کرد و نهایت کمال حیات ملیه مانند جذبات فردی در قلب مشترك ملت امکان پذیر است.

وی همچنین می گوید که آن فردی که خودی خود را پرورش داده و رشد کرده باید در ملت و اجتماع خویش ذوب شود و سبب قوام ملت گردد و ملت واقعی جامعه اسلامیه است که باید هر قومی در آن جذب و از خود بی خود شده یک ملت واحد و آزاد و قوی بسازد. [۴۰]

فرد را ربط جماعت رحمت است

جوهر او راکمال ازملت است

تا توانی با جماعت یار باش

رونق هنگامه احرار باش

حرزجان کن گفته خیر البشر

هست شیطان از جماعت دورتر [۴۱]

اقبال معتقد است که ملت از ترکیب افراد پیدا می شود و تکمیل تربیت او از نبوت است وبرای ملت اسلامیه ارکانی را قائل است که رکن اول آن توحید است وملت از یک رنگی و یگانگی دلها می باشد. [۴۲]

درجماعت فرد را بینیم ما

۴۰- اقبال ، متفکروشاعر اسلام ، ص ۴۹

۴۱- کلیات اقبال (فارسی)، ص ۵۸

۴۲- اقبال متفکر وشاعر اسلام ، ص ۵۰

از چمن او را چو گل چینیم ما

فطرتش وارفته یکتایی است

حفظ او از انجمن آرائی است[43]

اقبال در قسمت دیگری از کتاب رموز بیخودی می گوید که ملت هم به مانند فرد باید احساس خودی بکند و تکمیل آن با ضبط روایات ملیه ممکن می شود تا گذشته عبرت انگیز در پیش ما زنده بماند چنانکه در افراد جامعه سبب تسلسل احساس و روایات است . در بین اقوام و ملل هم تسلسل و استحکام آنها از حفاظت تاریخ است و تاریخ برای ملل بمانند نیروی حافظه است و تسلسل زمانی را پایدار و محفوظ می دارد.

علامه اقبال در پایان رموز بیخودی تفسیری از سوره اخلاص بنظم آورده بعد به حضور حضرت رسول اکرم (ص) عرایضی می کند که از آن چند بیت به عنوان مثال درج می شود:

ای ظهور تو شباب زندگی

جلوه ات تعبیر خواب زندگی

ای زمین‌ازبارگاهت ارجمند

آسمان از بوسه بامت بلند

شش جهت روشن زتاب روی تو

ترك و تاجیک وعرب هندوی تو

ازتو بالا پایه‌این کائنات

فقرتو سرمایه این کائنات

درجهان شمع حیات افروختی

بندگان را خواجگی آموختی

محفل از شمع نوا افروختم

۴۳- کلیات اقبال (فارسی)، ص ۶۰

قوم را رمز حیات آموختم[۴۴]

۵ - پیام مشرق

کتاب مهم و معروف اقبال که در جواب دیوان غربی گوته شاعر ومتفکر آلمانی سرود و در ۱۹۲۲ چاپ شد.

در این مجموعه شعر که یکی از جالب ترین مجموعه شعرها در زبان فارسی است اقبال افکار مشرق و مغرب را مقایسه و مقابله کرده و تفوق معنوی شرق را ثابت نموده است. این مجموعه علاوه بر ارزش معنوی و فرهنگی از حیث تنوع در سبک شعر نیز جالب می باشد.[۴۵] لازم به یاد آوری است که اقبال از میان متفکرین و شعرای غرب بیش از همه گوته را می پسندد. شاید علت این همه احترام از آن جهت است که گوته نیز مشرب شرقی داشته و عشق را بر عقل ترجیح می نهاده است. اقبال بر این کتاب خود مقدمه ای به زبان اردو نوشته و یاد آور شده است که باعث تصنیف پیام مشرق ، دیوان غربی گوته است .

دیوان غربی گوته همان کتابی است که هگل[۴۶] آن را بیش از هر دیوان دیگر عزیز و هاینه شاعر بزرگ آلمانی[۴۷] این " گلدسته عقیده " را که مغرب بسوی مشرق فرستاده بسی گرانبها می شمرده و ادوارد براون انگلیسی آن را به انگلیسی ترجمه کرده است . اقبال در این مقدمه یاد آور می شود که گوته در نوشتن این دیوان تا چه حد تحت تاثیر شاعران گرم خون ایران بوده است.

گوته در دیوان خود از فقدان روحانیت در مغرب زمین شکوه کرده بود وپاسخی از مشرق انتظار می داشت، تا آنکه صد سال بعد امید او بر آورده شد و از زبان اقبال پیامی بمغرب زمین

۴۴- کلیات اقبال (فارسی)، ص ۱۱۲

۴۵- رومی عصر ،ص ۲۰۵

G.W.F.Hogel-۴۶

۴۸- کلیات اشعار مولانا اقبال لاهوری ،ص ۵۳

رسید.[48] اقبال طی پیام خود ثابت کرده است که مادیت از عنصر حیات یعنی عشق وشور بی نصیب است . او تاکید می کند که تنها احساسات عشق و شور و هیجان و کوشش است که زندگی بشر را تامین مینماید. اقبال این حقیقت را روشن ساخت که بدون تحصیل درس روحانیت ممکن نیست زندگی به هدفهای اصلی ونهایی خود برسد.

مستشرق آلمانی دکتر هانسی مائنکی قسمتی از منظومه های پیام مشرق را بزبان آلمانی ترجمه کرد وآنرا بر کاغذ چرم که عموما" برای نوشتن کتب مقدس از آن استفاده می شده بخط زیبای خود نگاشته و بسبک شرقی روی آن نقاشی نمود و بخدمت اقبال فرستاد.

دکتر عبدالوهاب عزام سفیر کبیر سابق مصر در پاکستان پیام مشرق را بعربی ترجمه کرد. پرفسور آربری دو بیتیهای پیام مشرق را که " لاله طور"عنوان دارد بنام "تیولیپس آو سینا" بنظم انگلیسی در آورد. دکتر فشر استاد دانشگاه لیزیگ و مدیر مجله " اسلامیکا " راجع به پیام مشرق تجدید نظر نمود و اقبال و گوته را مورد سنجش قرار داد. نیکلسون انتقاد مبسوطی در مجله اسلامیکا در باره پیام مشرق نوشت . پرفسور هل استاد دانشگاه ارلنگن ، قسمتهایی از پیام مشرق را بزبان آلمانی ترجمه کرد ولی قبل از آنکه بطبع آن موفق گردد وفات نمود. فعلا" ترجمه های مترجم سابق الذکر نزد پرفسور آنی ماری شیمل استاد دانشگاه ماربورگ موجود است.

۶ - بانگ درا

اقبال سه کتاب شعر به زبان اردو نیز دارد. اولین مجموعه اردوی وی " بانگ درا " نام دارد که در سال ۱۹۲۴ منتشر شده است . این کتاب سه قسمت دارد به این شرح :
اول - آثار اقبال تا سال ۱۹۰۵ که قبل از سفر فرنگش میباشد. دوم - اشعار او که در خلال سالهای ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۸ در اروپا سروده است . سوم - اشعار شاعر مربوط به بعد از سال ۱۹۰۸ که به وطن مراجعت کرده است .[49] بانگ درا اگر چه به زبان اردوست اما ابیات تمام فارسی هم در آن

۴۷- H.Heine

۴۹- اقبال متفکر وشاعر اسلام، ص ۹۱

یافت می شود مثلا" :

قصه دارور سن بازی طفلانه دل

التجای ارنی سرخی افسانه دل

شاعر

دوش می گفتم‌به‌شمع منزل ویران خویش

گیسوی تو ازپرپروانه‌دارد شانه‌ئی

در جهان مثل چراغ لاله ی صحراستم

نی نصیب محفلی نی قسمت کاشانه‌ئی

مدتی مانند تومن هم نفس می سوختم

در طواف شعله‌ام‌بالی‌نزد پروانه‌ئی

می طپد صد جلوه در جان امل فرسودمن

بر نمی خیزدازاین محفل‌دل دیوانه‌ئی

از کجا این آتش عالم فروز اندوختی

کرمک بی مایه را سوز کلیم آموختی ؟ [۵۰]

* * *

و: تخم دیگر به کف آریم و بکاریم زنو

کانچه کشتیم ز خجلت نتوان کرد درو

۷ - زبور عجم

این مجموعه اشعار فارسی اقبال به سال ۱۹۲۷ م به طبع رسید . ابتدای آن حاوی غزلیات و بعضی قطعات و مستزادها می باشد که در دو قسمت تقسیم شده و مجموعا" عده آنها بالغ بر ۴۱ است . بخش سوم مثنوی و گلشن راز جدید نام دارد که در جواب مثنوی "گلشن راز " اثر شیخ

۵۰- کلیات اقبال (اردو). ص ۱۸۳

محمود شبستری سروده است چنانکه در آغاز آن می گوید:

بطرز دیگر از مقصود گفتم

جواب نامه محمود گفتم [۵۱]

اقبال دراین مثنوی نه سوال را مطرح ساخته و آنگاه هر یکی را به تفصیل جواب گفته است و بعضی از مسایل مهم ماوراء الطبیعه را با توجه به فکر جدید حل نموده و اثر و نفوذ آنها را به جهان عمل و کوشش معرفی کرده است. بخش چهارم مثنوی " بندگی نامه " است که علیه بندگی می باشد.

در این مثنوی نخست از بندگی صحبت کرده و بعد هنرهای زیبایی را مانند موسیقی و نقاشی مورد انتقاد شدید قرار داده است . سپس مذهب غلامان را شرح داده و آن را با مذهب عشاق مقایسه کرده است . در پایان هنر معماری را به مردان منسوب کرده و از آن توصیف وتمجید نموده است .

پرفسور آربری زبور عجم را به زبان انگلیسی به نام " پرشین سامس " [۵۲] ترجمه کرده است.

۸ - جاوید نامه

این کتاب یکی از بهترین کتب اقبال است و در حقیقت توسعه فکری شاعر را می رساند و شرح سیر او در عالم افلاك و معراج خیال و اندیشه اوست و می توان آن را اثر بزرگ علامه محسوب داشت . جاوید نامه که به نام جاوید فرزند دلبندش به نظم آورده شده نخستین بار در سال ۱۹۳۲ انتشار یافته است . در این اثر پس از مناجات و تفکر بخلقت جهان و شکوه از تنهائی و شکایت از اوضاع زمانه و ابراز نومیدی از پیران آرزو می کند که خداوند تعالی جوانان را هدایت فرماید که حرفهای شاعر را بفهمند و به طریق ترقی و استقلال بروند.

۵۱- کلیات اقبال (فارسی) ص ۱۵۹

۵۲- Persian Psalms

برجوانان سهل کن حرف مرا

بهرشان پایاب کن ژرف مرا[۵۳]

اقبال از بی یاری و بی محرمی ناراحت شده بر ساحل دریا نشسته و در این افکار غوطه ور است و غزل معروف مولوی " بگشای لب که قند فراوانم آرزوست . بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست" را زمزمه می کند که ناگاه روح مولانا جلال الدین ظاهر می شود و شاعر با او سخن می گوید و سوالاتی از وی می کند و جواب می شنود و بالاخره پس از آنکه مولوی او را اندرز می دهد و به عظمت جان و خودی آگاهش می نماید وی را به عالم بالا و سیر در افلاك می برد آنجا که در هر فلکی روح کسی را می بیند و با آنان گفتگو می دارد:[۵۴]

خلوتی جوید بدشت و کوهسار

یالب دریای ناپیدا کنار

من کەدر یاران ندیدم محرمی

بر لب دریا بیاسودم دمی

بحر و هنگام غروب آفتاب

نیلگون آب ازشفق لعل مذاب

کور را ذوق نظر بخشد غروب

شام را رنگ سحر بخشد غروب [۵۵]

۹ - احیای فکر دینی در اسلام[۵۶]

این کتاب مجموعه شش خطابه به انگلیسی است که اقبال به سال ۱۹۲۹ م در مدراس و

۵۳- کلیات اقبال (فارسی) ص ۲۷۶

۵۴- اقبال متفکر و شاعر اسلام، ص ۷۵

۵۵- کلیات اقبال(فارسی) ص ۲۷۹

۵۶- Reconstruction of Religious thought in Islam

حیدرآباد و میسورایراد نمود و سالی بعد منتشر گردید. موضوعهای آن از این قرار می باشد:

۱) علم و الهامات دینی ۲)پایه فلسفی الهامات دینی ۳) تصور وجود واجب و حقیقت عبادت ۴)انای بشری و مسئله جبر و اختیار ۵)روح فرهنگ اسلامی ۶)قانون حرکت در نظام اسلام (مسئله اجتهاد)

اقبال مسایل مذکور را از نظر اسلام و فلسفه مورد بحث قرار داده است متکلمین هر چه در باره الهیات و طبیعیات اضافه کرده اند اقبال آن را برای راهنمائی طبقه روشنفکر بسبک نوی بسلک تحریر کشیده است.

از مطالعه این کتاب به مقام اجتهاد آن فیلسوف بلند پایه شرق می توان پی برد. این کتاب به زبان اردو[۵۷] در لاهور و به فارسی در تهران چاپ و منتشر شده است .[۵۸]

۱۰ - بال جبریل

این مجموعه دوم اردوی اقبال است که به سال ۱۹۳۵ م به چاپ رسید و دارای ۲۲۴ صفحه بقطع وزیری بزرگ است واز دو قسمت ممتاز تشکیل شده: قسمت اول ۱۱۳ صفحه مشتمل بر تعداد کثیری غزلیات و شش صفحه دوبیتی و قسمت دوم اشعاری که در دعا و ذکر سفر اسپانیا و مسجد قرطبه و گفتگوها با سیاسیون و افکار فلسفی و مظاهر مختلف زندگی تنظیم گشته است . در این کتاب نیز مولانا جلال الدین را رهبر و راهنمای خود قرار داده و از ارشاد او همت می طلبد. مصراع های فارسی و تک بیتی هائی وجود دارد مثلا" از این قبیل :[۵۹]

یقین مثل خلیل آتش نشینی

یقین الله مستی ، خودگزینی

* * *

۵۷- تشکیل جدید الهیات اسلامیه، ترجمه از سیدنذیرنیازی ، لاهور ۱۹۵۸ م

۵۸- اقبال درراه مولوی، ص ۳۹

۵۹- اقبال متفکرو شاعر اسلام ، ص ۹۲

جمال عشق ومستی نی نوازی

جلال عشق ومستی بی نیازی

کمال عشق ومستی طرف حیدر

زوال عشق و مستی حزف رازی

* * *

سلسله ی روزوشب نقش گر حادثات

سلسله روزوشب اصل حیات وممات

۱۱ - ضرب کلیم

ضرب کلیم نیز از کتب اردوی اقبال است . ضرب کلیم با شعر زیر آغاز می یابد:

زمانه با امم ایشیا چه کردو کند ؟

کسی نبود که‌این داستان فرو خواند

تو صاحب نظری آنچه‌در ضمیر من است

دل تو بیند و اندیشه تو می داند

بگیر این همه سرمایه بهار از من

"که گل بدست توازشاخ تازه تر ماند"

ضرب کلیم نیز اختصاص به بیان عقاید و نظرات و مشرب روحانی و عقاید دینی و تربیتی علامه دارد . در این کتاب علامه اقبال چند شعر برای مهدی ومهدی بر حق سروده و با توجه به کذب مدعای فرقه بهائی شعری هم زیر عنوان " محمدعلی باب "[۶۰] ساخته است .

با اشاره به جلسه محاکمه سید علی محمد باب در زمان ولایتعهدی ناصرالدین شاه اقبال می

۶۰- نهضت باب ذاتا" نهضتی ضداعراب و ضد اسلامی بود علامه اقبال بیشتر در جاوید نامه پیروان باب را در شمار متحدین آورده. میرزا حسینعلی بهاءالله سازشکار و مرتجع بود و جنبه های انقلاب باب را از میان برد و فرقه غیر و بنی بهائی را به وجود آورد - شرح این معنی را به کتاب دیگری حواله می دهیم. ان شاء الله تعالی .

گوید:

در حضور علما باب خوب نطق می کرد

بی چاره اعراب سموات راغلط می خواند

علمابر غلط خوانی او تبسم می کردند

امااومی گفت شما مقام مرانمی شناسید

امامت مراتصدیق کنید که آزاد شدند

آیات قرآن از زندان اعراب ...

در همین کتاب اقبال پیرامون صفات " مهدی برحق " و رهنمائی که بتواند مردم را هدایت کند اشاراتی می فرماید و از آن جمله می گوید"

دنیا بمهدی بر حق احتیاج دارد

که نگاه او در دنیای اندیشه زلزله بیفکند...

این قطعه شعر اردو و بسیار عمیق و پر معنا و امیدبخش است.[۶۱]

۱۲ - مسافر

مثنوی مسافر را اقبال بعد از مسافرت به افغانستان ساخته و شاه افغانستان را به تعلیم و تهذیب ملت افغان توصیه کرد. اقبال از غزنی و مزار حکیم سنایی دیدن کرده و تاثیرات خود را بطرز دلنشینی بیان نموده است .[۶۲]

آه غزنی آن حریم علم وفن

مرغزار شیر مردان کهن

دولت محمودرا زیبا عروس

از حنا بندان‌اودانای طوس

۶۱- کلیات اشعار فارسی مولانااقبال لاهوری، ص ۵۷

۶۲- رومی عصر، ص ۲۶۵

خفته در خاکش حکیم غزنوی

از نوای او دل مردان قوی

آن حکیم غیب آن صاحب مقام

ترك جوش رومی از ذکرش تمام [۶۳]

۱۳ - پس چه باید کرد ای اقوام شرق ؟

کتاب دیگر اقبال پس چه باید کرد ای اقوام شرق بضمیمه کتاب مسافر است که در سال ۱۹۳۶ م منتشر شده است .

مثنوی پس چه باید کرد ای اقوام شرق ؟ ارائه طریقی است به اقوام شرق خاصه ملل مسلمان مشرق مخصوصا" در این کتاب مسئله فقر و درویشی." فقر واقعی یا به تعبیر اقبال فقر خیبر گیر" مطرح است . در اینجا اقبال معنی و مفهوم آن فقر جهانگشا را که امانت مصطفائی است یاد فرموده و به بهترین نحوی پستی وگمراهی این مدعیان فقر و مسند نشینان فریبکار را که همگی اعم از مرید و مراد به پستی و زبونی و گمراه ساختن خود و خلق تن در داده اند، باز کرده است ." [۶۴]

۱۴ - ارمغان حجاز

آخرین کتاب اقبال ارمغان حجاز است که در سال ۱۹۳۸ انتشار یافته ولی کامل نبوده و اقبال می خواسته است که آن را در سفر حجاز و زیارت مکه معظمه و مدینه طیبه اکمال کند و آن را ره آورد سفر خود به مسلمانان جهان تقدیم کند و چون عمرش وفا نکرد پس از حیاتش آنچه سروده بود از فارسی وارد ویکجا منتشر شد. ارمغان حجاز حاوی دو قسمت است : قسمت اول فارسی و دارای قریب چهار صد دوبیتی است قسمت دوم اردوست که یک ثلث بخش فارسی می باشد. [۶۵] در ارمغان حجاز می فرماید:

۶۳- کلیات اقبال(فارسی)، ص ۴۲۱

۶۴- کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، ص ۵۵

۶۵- اقبال، متفکر وشاعر اسلام، ص ۸۹

کسی که بر"خودی"زد لااله را

ز خاك مرده رویاند نگه را

مده از دست دامان چنین مرد

که دیدم در کمندش مهرومهرا ۶۶

می دانیم که زبان اردو تا چه اندازه به زبان فارسی نزدیک است . بحدی این دو زبان بهم نزدیک اند که گاهی مصراعی یا بیتی در شعر اردو ، فارسی خالص از آب در می آید اینکه به این اشعار که از همان قسمت اردوی ارمغان حجاز نقل شده توجه بفرمائید:

غمین مشو که به بند جهان گرفتاریم

طلسم ها شکند آن دلی که ما داریم

* * *

خود آگهان کهازاین خاکدان برون جستند

طلسم مهر و سپهر و ستاره بشکستند

* * *

حدیث بنده مومن دل آویز

جگر پرخون ، نفس روشن ، نگه تیز

* * *

چه بی پروا گذشتند از نوای صبحگاه من

که برد آن شور و مستی از سیه چشمان کشمیری ؟

* * *

چه کافرانه قمار حیات می بازی

که باز مانه بسازی،بخودنمی سازی

دگر بمدرسه های حرم نمی بینم

۶۶- کلیات اشعار فارسی مولانااقبال لاهوری ، ص ۵۵

دل جنید و نگاه غزالی و رازی

بحکم مفتی اعظم که فطرت ازلیست

بدین صعوه حرام است کار شهبازی

همان فقیه ازل گفت جره شاهین را

باسمان گروی با زمین نه پردازی

منم که توبه نکردم زفاش گوئی ها

زبیم اینکه بسلطان کنند غمازی

بدست مانه سمرقند نی بخارائی است

دعا بگو ز فقیران به ترك شیرازی

۱۵ - اقبالنامه

مجموعه ای از نامه های اردوی اقبال است که در دومجلد منتشر شده است . جلد اول حاوی ۲۶۷ نامه و جلد دوم مشتمل بر ۱۸۷ نامه می باشد. این نامه ها اغلب جنبه های زندگانی اقبال را روشن می سازد، و ازینرو برای تحقیق در آثار و افکار او اهمیتی زیاد دارد.

۱۶ - شاد و اقبال

مجموعه نامه هائی است که بین اقبال و مهاراجه سرکرشن پرشاد رد و بدل شده و در حیدرآباد بسال ۱۹۴۲ م انتشار یافته است .

۱۷ - نامه های اقبال بنام عطیه بیگم

این مجلد نامه های اقبال بزبان انگلیسی است و در دهلی بچاپ رسیده است . این نامه ها بزبان اردو ترجمه و در جلد دوم اقبالنامه نشر شده است .

۱۸ - نامه های اقبال به جناح

این مجموعه حاوی نامه های انگلیسی است که به قائد اعظم محمدعلی جناح نوشته و با مقدمه ای از جناح منتشر شده است .

۱۹ - مکاتیب اقبال

این مجموعه حاوی نامه هائی است که به خان نیازالدین خان رئیس جالندهر نوشته شده و مجموع آنها به ۷۹ بالغ می شود، در سال ۱۹۵۴ در لاهور چاپ گردیده است .

۲۰ - سخنرانیها و خطابه های اقبال

این مجموعه بزبان انگلیسی است و بسال ۱۹۴۵ در لاهور منتشر و بزبان اردو نیز ترجمه شده است .

۲۱ - مقالات اقبال

این مجموعه در حیدرآباد بسال ۱۳۶۴ ه ق بطبع رسید و مشتمل بر(الف) پنج مقاله بزبان اردو است که عبارتند از :

۱) زبان اردو ۲) زبان اردو در پنجاب ۳) حیات ملی ۴)نظر حضرت ختمی مرتبت در باره ادبیات ۵)حدود جغرافیایی و مسلمان.

(ب) مقدمه های خود اقبال بر تالیفاتیکه بزبان اردو می باشد و عبارتند از :

۱) مقدمه اسرار خودی ۲)مقدمه رموز بیخودی ۳) مقدمه پیام مشرق .

(ج) شش مقاله انگلیسی که بزبان اردو ترجمه شده و آنها عبارتند از:

۱)فلسفه سخت کوشی (نامه ای بنام نیکلسون) ۲) نگاه اصلاحی بملت اسلامی ۳) سخنرانی ریاست جلسه حزب مسلم لیگ ۴) ختم نبوت ۵) تقریظ بر مرقع چغتایی ۶)سخنرانی انجمن ادبی کابل.

۲۲ - انوار اقبال

مجموعه بعضی از مقالات و بیانات اقبال است که باهتمام بشیر احمد دار در کراچی بسال ۱۹۶۷ بچاپ رسیده است .

۲۳ - نامه ها و نوشته های اقبال

شامل بعضی از نوشته های انگلیسی اقبال است که باهتمام بشیر احمد دار در کراچی بسال ۱۹۶۷ بچاپ رسیده است .

۲۴ - گفتار اقبال

مجموعه سخنرانیها و نامه های مهم اقبال است که بکوشش محمد رفیق افضل در لاهور بسال ۱۹۶۹ منتشر شده است .

۲۵ - مقالات انگلیسی اقبال

این مقاله ها در حدود سالهای ۱۹۰۰ م تا ۱۹۲۲ م نوشته شده و در مجلات مختلف هندوستان و انگلیس چاپ گردیده و از اینقرار می باشد:

۱- نظریه وحدت مطلق از نظر عبدالکریم جیلی (اندین انتیکواری بمبئی ، ۱۹۰۰)

۲- فکر سیاسی در اسلام (هندوستان ریویو ، ۱۹۱۱)

۳- اسلام و خلافت (سوسیالوژیکل ریویو، لندن ، ۱۹۰۸)

۴- توضیحات جمهوریه اسلامی (نیوایرا ، اله آباد ۱۹۱۶)

۵- خودی در روشنی فلسفه نسبیت (کریسنت، لاهور ۱۹۲۰)

۶- ترکیبات داخلی حیات (اندین ریویو، مدراس ۱۹۲۶)

۷- خوشحال خان ختک سرباز و شاعر افغان (اسلامیک کلتور، حیدرآباد ۱۹۲۱)

۸- دفاع از مطالعه عمیق علمای مسلمان (اسلامیک کلتور، حیدرآباد ۱۹۲۹)

۹- آیا مذهب امکان پذیر است؟ خلاصه اقدامات جامعه ارسطویی (لندن ۱۹۳۲-۱۹۳۳)

۱۰- فلسفه مک تیگارت (اندین آرتس و لیتر ۱۹۴۲)

۱۱- در باره معاد جسمانی (مسلم ریویو،لاهور ۱۹۳۲)

آثاریکه بچاپ نرسیده

برخی از آثار اقبال تاکنون منتشر نشده است و اسامی آنها عبارتند از:

۱- تاریخ عالم : این تالیف بزبان آلمانی برشته تحریر کشیده شده است که در باره آن بانو عطیه فیض چنین اظهار می دارد: این کتاب را اقبال برای امتحان زبان آلمانی روز ۴ ژوئیه ۱۹۰۷ به پایان رسانید.

۲- رساله اجتهاد: اقبال مدتی قبل از سال ۱۹۲۵ رساله ای به انگلیسی در باره اجتهاد نوشت ولی در ضمن نگارش آن معلوم شد که این موضوع آنطور که در آغازش تصور کرده بود سهل وآسان نیست، او می خواست دامنه این رساله را وسیع تر نموده و بصورت کتابی در آورد که اسم آن "اسلام از نظر من" باشد، تا موضوع کتاب از نظر شخص او بررسی گردد. در باره آن بسید سلیمان ندوی می نویسد:

در این زمان احتیاج شدیدی است که یک تاریخ مفصل در باره فقه اسلامی نوشته شود من رساله ای راجع به اجتهاد نوشته ام ولی چون در بعضی از مسایل آن مطمئن نیستم ازاینروتاکنون آنرا منتشر نساخته ام .

۳- سخنرانیهائی که در لندن ایراد نمود : در دوره سه ساله تحصیلی خود اقبال چندین نطق در لندن ایراد نمود که بیشتر آنها در باره اسلام بود.

۴- عده‌ای از نامه های او که به انگلیسی نوشته تاکنون به چاپ نرسیده است .

آثار نیمه تمام اقبال

برخی از نامه های اقبال نشان می دهد که وی می خواست پیرامون چند موضوع که بعضی از آنها بنظرش بسیار مهم بود چیزی بنویسد ولی بجهت کسالت و گرفتاریهای دیگر نتوانست از عهده آن بر آید. این آثار منظور او بقرار ذیل می باشند.

۱- منطق الطیر جدید

۲- سرگذشت قلب وفکر

طی نامه مورخ ۱۰ اکتوبر ۱۹۱۹ م به سید سلیمان ندوی می نویسد:

من می خواهم مختصری در باره سرگذشت قلب و فکر خود نیز بنویسم. این سرگذشت برای روشن ساختن کلام من اهمیت زیادی دارد و من یقین دارم که در احساسات مردم که نسبت به افکارمن ابراز می دارند از این نگارش تحول بزرگی به وجود خواهد آمد.

۳- تاریخ تصوف

در باره این کتاب در ضمن نامه مورخ ۲۷ ژانویه ۱۹۱۶ م چنین اظهار می دارد.

ابن جوزی هر چه در باره تصوف نوشته است من تصمیم گرفته ام آنرا منتشر سازم و انشاالله تقریظ مفصلی بر تاریخ تصوف خواهم نوشت، موادش را نیز گرد آورده ام رساله طواسین منصور حلاج را که با حواشی بسیار مفید در فرانسه چاپ شده است در مقدمه آن بکار خواهم برد. اضافه کرده و می نویسد: من راجع به تاریخ تصوف رساله مبسوطی می نویسم که ممکن است بصورت کتاب در آید.

۴- کتاب پیغمبر فراموش شده

یکی از تالیفات نیمه تمام اقبال کتاب مذکور است که می خواست آنرا بشعر آزاد انگلیسی بسبک " انجیل" یا" چنین گفت زرتشت " بنویسد ولی زندگی باو فرصت نداد. سید نذیر نیازی یکی از دوستان اقبال مینویسد: من هر روز بدستور اقبال پاره ای از عهد عتیق و یا اناجیل را بر او می خواندم و این کار مدتی طول کشید. انتقاد او در باره عهد عتیق بسیار جالب بود و او سبک مطالب آنرا با قرآن مجید بارها مقایسه می کرد. می خواست مثل کتاب نیچه " چنین گفت زرتشت" یک اثر تازه ای بنام " کتاب پیغمبر فراموش شده " بنگارد و برای آن اسلوب مناسبی را جستجو می کرد.

۵-احیای مقررات فقه اسلامی

در ضمن نامه مورخ ماه اوت ۱۹۳۶ م بنام سید سلیمان ندوی اظهار میدارد: " انشاء الله در زمستان شروع به نوشتن آن کتاب انگلیسی خواهم کرد که انجام آنرا با علیحضرت نواب بهوپال وعده

داده ام . در این کتاب بخصوص قوانین اسلام را مورد بررسی قرار خواهم داد. شخصی بنام محمد اقبال سلمانی در باره کتابخانه اقبال می نویسد: در این کتابخانه کتابهای زیادی از دانشگاه الازهر وجود داشت که او بکمک آنها " احیای مقررات فقه اسلامی " را آغاز کرده بود ولی پایان زندگی به او فرصت تکمیل اثر مزبور را نداد.

۶- حواشی قرآن مجید

این آخرین کتابی است که اقبال نگارش آنرا بزبان انگلیسی در نظر گرفته بود، چنانچه در باره آن می نویسد: کمی مزاجم بهتر شود، نوشتن آنرا شروع خواهم نمود، کتاب را اگر آغاز کردم انشاء الله همه نظریه های اروپا را تحریف می کنم، می خواهم تمام کتابهای حقوق را بفروشم و کتب فقه و حدیث و تفسیر را بخرم ، اینها دیگر برای من چه ارزشی دارد .

در ضمن نامه ماه آوریل ۱۹۳۵ م به سر راس مسعود که یکی از دوستان وی می نویسد: " و اینطور برای من ممکن بود که راجع به قرآن کریم یاد داشتهائی را بروش روشن عصر جدید که از مدتها پیش تهیه آنها در نظرم بود حاضر می کردم ، ولی اکنون نمی دانم چرا اینطور حس می کنم که دیگر از عهده اینکار بر نخواهم آمد. اگر عمر کفاف دهد ساعتهای باقیمانده حیات مستعار را وقف اینکار خواهم نمود و بنظرم هیچ هدیه ای نمی تواند بهتر از این یاد داشتهای قرآن کریم برای مسلمانان جهان از جانب من باشد."

آثار اقبال

	آثار		سال چاپ	زبان
	شعر	نثر		
۱		علم الاقتصاد	بین سالهای ۱۹۰۰ و ۱۹۰۵	اردو
۲		توسعه وتکامل مابعد الطبیعات در ایران	۱۹۰۸	انگلیسی
۳	اسرارخودی		۱۹۱۵	فارسی
۴	رموزبیخودی		۱۹۱۸	فارسی
۵	پیام مشرق		۱۹۲۲	فارسی
۶	بانگ درا		۱۹۲۴	اردو
۷	زبور عجم		۱۹۲۷	فارسی
۸		احیای فکردینی در اسلام	۱۹۳۰	انگلیسی
۹	جاوید نامه		۱۹۳۲	فارسی

۱۰	بال جبرئیل		۱۹۳۵	اردو
۱۱	ضرب کلیم		۱۹۳۶	اردو
۱۲	مسافر		۱۹۳۳	فارسی
۱۳	پس چه باید کردای اقوام شرق؟		۱۹۳۶	فارسی
۱۴	ارمغان حجاز		۱۹۳۸	فارسی

باب چهارم

منابع فکری وهنر اقبال

فصل اول ،منابع فکری اقبال

بنای تفکر اقبال متاثر از شخصیت بزرگ چندتن از فلاسفه بخصوص مولوی ، غزالی ، سنایی، گوته و نیچه می باشد و از همه بیشتر و مهمتر ، تفکر وی بر اساس قرآن مجید واحادیث شکل گرفته است.

۱ - قرآن مجید

مهمترین چیزی که زندگانی ملت با آن ارتباط مستقیم دارد آئین نامه است و آئین نامه ملت اسلامی قرآن است. این کتاب نورانی از طرف پروردگار جهانیان برای هدایت و راهنمایی بشر نازل گردیده و در آن مقرراتی ثبت شده است که با طبع بشر بخوبی سازگار است. قرآن تنها کتاب روحانی نیست که بشر را از راه قلب و روح بخدا نزدیک سازد، بلکه کتاب زنده ایست که بهترین قانون اساسی جامعه بشری می باشد و در برابر آن تمام قوانینی که بشرساخته و در آنها سودمندیهای شخصی و یا خانوادگی و یا حزبی را مراعات می نماید ناقص وبی معنی است . قرآن هیچگونه تفاوت نسلی و رنگی وملی و وطنی و لسانی و اقتصادی را قایل نیست بلکه حقوق بشر را بر اصل تساوی رعایت می کند.[۶۷]

آن کتاب زنده، قرآن حکیم
حکمت او لایزال است و قدیم
نسخه اسرار تکوین حیات

۶۷- اقبال در راه مولوی، ص ۲۵۶

بی ثبات از قوتش گیرد ثبات [68]

گرتومی خواهی مسلمان زیستن

نیست ممکن جز بقرآن زیستن [69]

اقبال در قرآن مطالعات عمیقی داشت و تمام دوره حیاتش را بمطالعه آن اختصاص داد. او در نظر داشت در این باره کتابی تالیف کندو برای اجرای این منظور تعداد زیادی کتاب جمع آوری کرد و در این فکر بود که نام کتابش را" احیای رویه قضائی اسلام " بگذارد ولی کسالت مزاج وی مانع شد و از نوشتن این کتابی که شروع کرده بود منصرف گردید. این مسئله بسیار اسف انگیز است که مطالعات عمیق و دقیق یک دوره زندگی اقبال در قرآن کریم ، برای نسلهای بعد، بصورت منظم ومدونی درنیامد. [70]

۲- احادیث پیغمبر(ص)

اقبال نسبت به رسول اکرم، حضرت محمد(ص)علاقه وارادت بسیار داشت چنان که می گوید:

ای فروغت صبح اعصار و دهور

چشم تو بیننده ی مافی‌الصدور

گر دلم‌آئینه‌ی بی جوهر است

ور بحرفم غیر قرآن مضمر است

پرده ناموس فکرم چاك کن

این خیابان را زخارم پاك کن [71]

او بعد از قرآن به احادیث حضرت پیغمبر تمسک جسته و مطالب احادیث را به عنوان استدلال

۶۸- کلیات اقبال(فارسی)، ص ۸۲

۶۹- ایضا، ص ۸۴

۷۰- سعیدی ، غلامرضا، اقبال شناسی، ص ۲۴

۷۱- کلیات اقبال(فارسی)ص ۱۱۳

کلام خود آورده است.

تاکجادرروز و شب باشی اسیر

رمز وقت از لی مع‌الله یادگیر [۷۲]

زندگی از دهر و دهر از زندگی است

لاتسبو الدهر فرمان نبی است [۷۳]

به‌مصطفی برسان خویش راکه دین همه‌اوست

اگر به‌اونرسیدی تمام بولهبی‌است

دین واسلام‌به‌مقیده‌زندگی حضرت پیغمبراست

جز اتباع‌حضرت پیغمبردین‌اسلام‌مطهری ندارد

اقبال بنابراین به احادیث حضرت رسول بسیار توجه دارد و در بعضی موارد در گفتار خود احادیثی نقل می کند.

۳- مولوی

حملات مغول، کشت وکشتار و خونریزی بی حد وحساب مسلمانان در ایران تاثیر منفی عمیقی بر فکر و احساسات مردم آن سرزمین گذاشت بطوریکه آنها تحت تاثیر این مظالم که با چشم خودشان نظاره کرده بودند، از زندگی وسعی وکوشش دست کشیدند. این فکر در فرهنگ وادب نیز اثر گذاشت و به همین سبب از این به بعد در ایران شاه نامه نگاری و حماسه سرائی کنار گذاشته شد.

ظهور مولوی عکس العملی شدید بر این فکر و روش مردم بود. وی این تاثیرات منفی بر فکر و اندیشه مردم را خطرناك تر از حملات مغول میدانست و براین فکر نادرست و روش غلط قیام کرده و مردم را به سعی و کوشش تاکید کرد.

در قرن چهاردهم هجری یعنی روزهائی که اقبال زندگی می کرد وضع مسلمانان با وضعی

۷۲- ایضا، ص ۴۹

۷۳- ایضا، ص ۵۰

که ملت اسلامی در زمان مولوی داشت تقریبا" فرقی نمی کرد. چه در زمان اقبال اغلب کشورهای اسلامی مستعمره بیگانگان شده بود و مسلمانان به عجز و شکسته نفسی و درویشی و قناعت ویاس وفقرو نومندی و در بدری ومرثیه خوانی عادت کرده بودند و دیگر در آنها اثری از نیرو و عظمت وجلال و شکوه وغلبه و جهاد واستیلا دیده نمی شد و از این جهت می بینیم که اگر چه مولوی و اقبال در دو زمان مختلف می زیستند اما این دو زمان از حیث اوضاع سیاسی واجتماعی ومذهبی و فکری مسلمانان بسیار مشابه یکدیگر بودند اقبال می گوید: [۷۴]

چورومی درحرم دادم اذان من

از و آموختم اسرارجان من

به دور فتنه عصر کهن ، او

به دور فتنه عصر روان من

عصر اقبال نیز از نظر وضع فکری مردم بعضی شباهتها باعصر مولوی داشت. دراین عصر مردم هند بخصوص مسلمانان به عللی متعدد از سعی و کوشش و کارهای زندگی کناره گیر شده و رو به خانقاهها و چله کشی آورده بودند. خود اقبال به این امر اشاره می کند:

فرنگی صیدبست ازکعبه‌ودیر

صدا از خانقاهان رفت لاغیر

حکایت پیش ملا باز گفتم

دعا فرمود یارب عاقبت خیر [۷۵]

اقبال به مولوی علاقه ای قابل توجه دارد بطوریکه هرگاه فکرش مشغول می شود یا در بیان گفتار به بن بست می رسد مولوی بلافاصله به کمک و هدایت او آمده و راهنمائی کرده است.

اقبال شعر فارسی را از مثنوی سرائی آغاز کرد و قسمت بزرگی از آثار خود را به مثنوی اختصاص داد. همانا علاقه شدید او به مولوی است که در اثر آن اقبال از اوایل تا اواخر عمر تحت

۷۴- اکرم، سیدمحمد، تاثیرمولوی درهنرواندیشه اقبال از"درشناخت اقبال"تهران ۱۳۶۵ش، ص ۱۳۸

۷۵- کلیات اقبال(فارسی)، ص ۴۵۷

تاثیر او قرار گرفته است . اگر چه عده زیادی از شعراء و متفکرین مغرب زمین مانند شاپن هاور و نیچه و گوته وانشتین و تولستوی و هگل و بایرون و بیکن آگوستس کومت و برگسون ولاك وکانت و برونینگ و غیر آنها ، همچنین فیلسوفان و متصوفین مشرق زمین مانند بوعلی سینا و فخررازی و فارابی و طوسی وسنائی و عطار وعراقی ومنصور وحلاج و محمود شبستری و حافظ و سعدی وعرفی و نظیری و غنی و صائب و بیدل و غالب توجه او را جلب کرده‌اند ولی هیچ کسی مانند جلال الدین محمدمولوی او را بخود شیفته ننموده است. چیزی که اقبال را از مولوی متمایز می سازد تنها محیط و زمان است که بمقتضای آن اقبال شیوه بیان را گاه گاهی تغییر داده و دگرگون نموده است و گرنه او همان جلال الدین رومی است که هفت صد سال پیش مردم را بعقاید حقانی و حقایق صرف اسلامی فرا می خواند. "[۷۶]

مولوی را در سایر کشورهای جهان " رومی " می نامند و در آثار اقبال هم او همچنین مذکور است ، و نیز بالقاب پیر روم، پیر رومی، آخوند روم، مرشد روم ، مرشد رومی و پیر حق پرست وغیره. رومی ، صاحب مثنوی ودیوان کبیر (دیوان شمس) وفیه مافیه و مکاتیب عرفانی از بزرگترین شاعران عرفانی فارسی بلکه یکی از اجله شعرا و نویسندگان متفکر جهان است . به نظر اقبال ، رومی تنها مرشد زمان خود نبود، بلکه مردم این عصر و اعصار آتیه هم به راهنمایی این متکلم متفکر اسلامی نیاز دارند. در این سیاق او رومی را پیر ومرشد تلقی می نماید و خودش رابعنوان مرید وشاگرد معنوی وی ذکر می کند.

مولوی شناس نامی استاد بدیع الزمان فروزانفر (م ۱۳۴۹ ش) در سخنرانی روز اقبال در تهران (تالار وزارت فرهنگ وهنر. ۲۱ اردیبهشت سال ۱۳۴۷ ش) فرموده بود: " اقبال لاهوری تجلی روح مولوی بوده که در این عصر طلوع نموده است " اقبال در ابیات متعدد خود به فعالیتهای رومی گونه اش اشاره می نماید و مردم جهان را به مطالعه آثار رومی و خودش دعوت عام می دهد:

بیا که من زخم پیر روم آوردم

۷۶- اقبال درراه مولوی، ص ۱۲۴

می سخن که جوان تر زباده عنبی است[۷۷]

وباز:

شراری جسته گیر از درونم

که من مانند رومی گرم خونم[۷۸]

ودراین شعر:

وقت است که بگشایم میخانه رومی باز

پیران حرم دیدم در صحن کلیسا مست[۷۹]

نیز می گوید:

پیر رومی را رفیق راه ساز

تاخدا بخشد ترا سوز و گداز

زانکه رومی مغز را داند ز پوست

پای او محکم فتددر کوی دوست

شرح او کردند و او راکس ندید

معنی او چون غزال‌از ما رمید[۸۰]

توصیفات و مدایح رومی در اشعار و نوشته های اقبال فراوان است ، و این نویسنده فقط با اشاره‌ای به زبده مطالب اکتفا می کند. اقبال در موارد مختلف مطالعات و بررسیهای متفکرانه خود به یاد نبوغ رومی می افتد و فکر و فن وی را می ستاید.

مثنوی اسرار خودی اثر مستقل شعر فارسی اقبال است که فلسفه خودی یا خود شناسی وی را به نحو کامل عرضه نمود. نظر به تلقین عرفان ذات که در آثار رومی است، اقبال فکر مخصوص

۷۷- کلیات اقبال(فارسی)، ص ۲۵۱

۷۸- ایضا، ص ۱۷۷

۷۹- ایضا، ص ۴۲۶

۸۰- ایضا، ص ۳۸۷

خودش را توصیه و القای رومی می نامد ومدعی است که رومی در یک رویایی به وی گفته بود که برای بیداری مسلمانان و مردم مغلوب جهان درس خودی و خودشناسی را پیش نهاد نماید:

باز بر خوانم زفیض پیر روم

دفتر سر بسته اسرار علوم

پیر رومی خاك را اکسیر کرد

از غبارم جلوه هاتعمیرکرد

شب دل من مایل فریاد بود

خامشی از یاربم آباد بود

روی خود بنمود پیرحق سرشت

کو بحرف پهلوی قرآن نوشت

گفت ای دیوانه ارباب عشق

جرعه ای گیرازشراب ناب عشق

فاش گو اسرار پیر می فروش

موج می شوکسوت مینا بپوش

زین سخن آتش به پیراهن شدم

مثل نی هنگامه آبستن شدم

برگرفتم پرده از راز خودی

وانمودم سر اعجاز خود ی[81]

قسمت دیگر مثنوی مذکور فوق، رموز بیخودی با بیت زیر رومی آغاز می پذیرد:

جهد کن در بیخودی ، خود رابیاب

زودتر، والله اعلم بالصواب[82]

۸۱- ایضا، ص ۸-۱۰

۸۲- ایضا، ص ۵۵

۴- غزالی

اقبال در باره ابو حامد محمد غزالی می نویسد:

"با آنکه بسیاری از علمای کلام در باره ابو حامد محمد غزالی (متوفی سال ۵۰۵ ه) داوری های نادرست کرده اند، بی گمان این فیلسوف یکی از بزرگترین شخصیتهای عالم اسلام است. غزالی شکاك توانایی بود که پیش از دکارت ، به روش فلسفی او اندیشید و هفت صد سال قبل از هیوم ، با لبه تیز شیوه جدلی خود، قید علت را گسست.

"غزالی نخستین کسی بود که کتاب منظمی در رد فلسفه نوشت و متشرعان رااز ترسی که نسبت به فلسفه داشتند، آزاد کرد. نفوذ او سبب شد که از آن پس مطالعه معارف دینی با مطالعه فلسفه همراه شود [۸۳] و زمینه نظام آموزشی شامخی که بزرگ مردانی چون ابوالفتح تاج الدین محمد شهرستانی و محمد زکریای رازی و شهاب الدین یحیی سهروردی به بار آوردند، هموارگردد."

علامه اقبال یک شاعر فیلسوف بود و افکارش در اشعارش پراکنده است و لیکن در مجموعه خطابه های او " تشکیل الهیات جدید" افکار فیلسوفانه او شکل منظم تری دارد. در سخنرانی های اقبال نسبت به اشعارش افکار غزالی بیشتر بگوش می خورد سخنرانی های او بنام احیای فکردینی در اسلام به فارسی ترجمه شده است.[۸۴]

غزالی واقبال در باب فلسفه و علی الخصوص فلسفه یونان وجه مشترك دارند. غزالی فلسفه را از نقطه نظر مذهبی مطالعه نمود. او علاوه بر صد مسئله طبیعیات مابقی شاخه های فلسفه یعنی ریاضیات ، سیاست و اخلاق را خلاق مذهب نمی انگاشت.

او برای تکذیب فلسفه ۲۰ مسئله را انتخاب نمود که ۱۷ مسئله از الهیات و ۳ مسئله از طبیعیات هستند. اقبال و غزالی در مخالفت با فلسفه یونان بودند.

از مطالعه آثار اقبال و غزالی می توان اینگونه نتیجهٔ گرفت که کار تفکر مذهبی که غزالی آغاز

۸۳- حقیقت، عبدالرفیع، ایران از دیدگاه علامه محمداقبال لاهوری، تهران ۱۳۶۷ش ، ص ۱۶۹

۸۴- شبلی، صدیق، مقالات جشن اقبال صدی ، بعنوان اقبال و غزالی (اردو)، لاهور ۱۹۸۲م ، ص ۵۴

کرده بود توسط اقبال توسعه داده شد و بعضی از نظرات غزالی را بهتر عنوان نمود. اقبال بعبارتی کار غزالی را بنحوی تکمیل نمود. [۸۵]

۵- گوته

شاعر معروفی که مورد علاقه اقبال قرار گرفته گوته، دانشمند آلمانی است که اقبال او را حکیم حیات نام داد و احتراما" به او سلام فرستاد:

صبابه گلشن ویمر سلام ما برسان

که چشم نکته وران خاك آن دیار افروخت [۸۶]

گوته و اقبال هر دو شیفته شعر حافظ می باشند و غزل های زیبای اورا سر مشق هنر خود قرار می دهند. اقبال می نویسد: انگیزه پیام مشرق دیوان غربی حکیم حیات گوته است. آنگاه در باره سبب تالیف دیوان غربی گوته می نویسد:

سرودهای حافظ در تخیلات گوته هیجان بزرگی بر پا ساخت که نهایتا موجب پدید آمدن اثری پایدار و استوار به نام دیوان غربی گردید. از دو عبارت فوق معلوم می شود که سرودهای حافظ سبب تالیف دیوان غربی گوته شد و سپس دیوان غربی سبب تالیف پیام مشرق اقبال گردید. [۸۷]

زمان گوته یعنی قرن سیزدهم هجری (اوایل قرن نوزدهم میلادی)نیز زمان بسیار آشفته و وحشت ناکی بود. بخصوص پس از شکست ناپلئون و سقوط فرانسه هرج و مرج زیادی در اروپا رخ داد و سربازان روسی شهرها را غارت کردند.

صد سال بعد در قرن چهاردهم هجری (اوایل قرن بیستم میلادی)دوران اقبال نیز هلاکت انگیز و ویرانگر بود. استعمار غرب و به ویژه جنگ جهانی اول همه جا را تباه کرد، همان طور که عصر گوته از نظر وضع فکری مردم بعضی شباهتها باعصر اقبال داشت.

گوته و اقبال به جاودانگی بشر ایمان دارند. گوته معتقد است که زندگی بعد از مرگ نیز

۸۵- مقالات جشن اقبال صدی، بعنوان اقبال و غزالی (اردو)، ص ۵۵-۵۸

۸۶- کلیات اقبال(فارسی)، ص ۲۴۷

۸۷- اکرم، سیدمحمد، حافظ، گوته واقبال از اقبالیات(۱۹۹۳م)، لاهورص ۶-۷

همواره پیش می رود و رشته او قطع نمی گردد. زندگی از خوب جویای خوب تر است و هرگز به مقامی قانع نمی شود. مانند راهروی است که منزلی را نمی شناسد و پویای راه ابدیت است. گوته این اندیشه را در منظومه ای به نام "حور و شاعر" بیان داشته و اقبال آن را ترجمه کرده است. شاعر به بهشت جاودان داخل می شود ولی درآن جا به حور و جام شراب و غیره اعتنائی نمیکند. حور از او می پرسد که چرابه من که با این همه زیبائی و جمال در اختیار تو هستم توجهی نمی کنی ؟ شاعر در پاسخ می گوید:

چه کنم که فطرت من به مقام در نسازد
دل ناصبور دارم چو صبابه لاله زاری
چو نظر قرار گیرد به نگار خوبروئی
تپد آن زمان دل من پی خوب تر نگاری
ز شرر ستاره جویم ، زستار ه آفتابی
سر منزلی ندارم که بمیرم از قراری
چو زباده بهاری قدحی کشیده خیزم
غزلی دگر سرایم به هوای نو بهاری
طلبم نهایت آن که نهایتی ندارد
به نگاه ناشکیبی ، به دل امیدواری
دل عاشقان بمیرد به بهشت جاودانی
نه نوای دردمندی نه غمی نه غمگساری[88]

گوته و اقبال هر دو بر علیه تعصب ملی کورکورانه وناسیونالیسم سخت قیام کردند، زیرا یکی از ریشه های مهم اختلافات همین ناسیونالیسم است که جهان بشری را بر بنای نسب و رنگ و زبان و فرهنگ تقسیم و رشته وحدت انسانی را پاره پاره کرده است . گوته در دیوان خود کوشش بزرگی در راه نابود ساختن تعصبات ملی و تلفیق دادن ملل مختلف کرده است . او می خواست همه ملل

۸۸- کلیات اقبال(فارسی)، ص ۲۳۵

جهان اختلافات جزئی فرهنگ ، عادات ، زبان، نژاد و رسوم را فراموش نموده به اصل بشریت بگرایند. او بدین منظور تاکید می کرد که باید دایره ادب را از هر گونه محدودیت پاك کرده و آن را گسترش داد تا جهانی گردد. می گوید: [۸۹]

" باید در را کاملا" گشود تا بزرگترین شعرای شرق یعنی حافظ و سعدی نیز در این بزم شرکت جویند" [۹۰] در رد تعصبات ملی می گوید:

"شرق و غرب مال خداوند است و شمال و جنوب نیز" [۹۱]

در باره مقصود و هدف سرودن دیوان شرقی می نویسد: "می خواهم این دیوان را به صورت آیینه دنیا یا جام جهان نما در آورم و در آن شرق وغرب را در کنار هم به بینندگان نشان دهم ". [۹۲] باز دراین باره می گوید: "آرزو وهدف من این است که با این اثر شرق را با غرب و گذشته را با حال و ایرانی را با آلمانی نزدیک کنم و طرز فکر و آداب مردم این دو سر زمین را با هم آشنا سازم". [۹۳]

اقبال و گوته تعصبات قشری مذهبی را یکسره مردود می شمارند و همواره مبلغ و مفسر وجدان و حقیقت می باشند . هر دو شاعر متفکر اسلام را دین جهانی و جاودانی می شناسند. گوته در رد تعصبات غربی ها سعی بلیغ نموده و در دیوان خود در موارد بسیار بزرگی دین اسلام و ابدیت آن را می ستاید و می گوید:

" اگر معنی اسلام سپردن کارها به دست خداوند و تسلیم در برابر اراده اوست، ما همه

۸۹- یادنامه اقبال، اقبال وگوته، ص ۱۰۵

۹۰- دیوان شرقی، ص۷

۹۱- ایضا، ص ۴۰

۹۲- ایضا، ص ۲۵

۹۳- ایضا، ص ۲۶

مسلمان هستیم و مسلمان نیز میریم". [۹۴]

گوته در منظومه ای به نام " نغمه محمد" اسلام را دینی کامل و متحرك شمرده که دامن آن از هر گونه غبار کهنگی پاك است . استعداد آن را دارد که در هر زمان خواسته های جامعه اش را بر آورد. گوته در این منظومه تمام مذاهب و ادیان را در مقابل اسلام محدود و ناقص گفته است. اسلام به عقیده او دینی است که سنن و رسوم بیهوده اقوام قدیم را مردود شناخته و امتیازهای نژادی، لسانی ، اقتصادی وملی را از بین برده جهان بشریت را از اصول مساوات و استقلال برخوردار می سازد. [۹۵]

گوته و اقبال هر دو تحت تاثیر ادبیات فارسی قرار گرفتند. اقبال به حافظ و سعدی و سایر شعرای نامدار فارسی توجهی خاص نموده و حکمت و عرفان آنان را مکرر بیان کرده است. همان طور که گوته شعرای بزرگ مشرق زمین چون نظامی ومولوی وسعدی و حافظ را یادآور شده و خواسته است دیوان ارزشمند خود را به صورت جام جهان نما در آورد و به وسیله آن غرب را با شرق نزدیک سازد اقبال نیز در پیام مشرق چنین کوشش را به نحوی زیبا به عمل آورده و بعضی از شاعران ومتفکران معروف شرق و غرب را در مجالس فکری نزدیک هم نشانده است . مثلا" در این قطعه شعر، مولوی و گوته را در بهشت در حال گفتگو نشان داده است: [۹۶]

نکته دان المنی را در ارم
صحبتی افتاد با پیر عجم
شاعری کو همچو آن عالی جناب
نیست پیغمبر ، ولی دارد کتاب
خواند بردانای اسرار قدیم
قصه پیمان ابلیس و حکیم

۹۴- ایضا، ص ۲۸

۹۵- یادنامه اقبال، گوته و اقبال، ص ۱۰۷

۹۶- حافظ، گوته واقبال، اقبالیات(۱۹۹۳م)، ص ۲۶

گفت رومی: ای سخن را جان نگار

تو ملک صیداستی ویزدان شکار

فکر تو در کنج دل خلوت گزید

این جهان کهنه را بازآفرید

سوز و سازجان به پیکر دیده ای

در صدف تعمیر گوهر دیده‌ای

هر کسی از رمز عشق آگاه نیست

هر کسی شایان این در گاه‌نیست

داند آن کو نیک بخت ومحرم است

زیرکی ز ابلیس و عشق ازآدم‌است[۹۷]

۶- نیچه

اقبال در بین فیلسوفان دیگر ارادت فراوانی به نیچه ، فیلسوف آلمانی داشته و بااحترام عمیقی به او و آثارش نگریسته است.

ولی گفتار ادواردبراون در جلد چهارم ادبیات ایران مبنی بر این که فلسفه اقبال تعبیر و تفسیر شرقی فلسفه نیچه است، کاملا"بی اساس است.

اهمیت نیچه از نظر اقبال در این است که فیلسوف ویرانگر است، نیهیلیسم او شیشه عقاید مادی غرب را درهم شکسته است و مانند قهرمانی است که غرب افسونگر را به زانو در آورده است.

افکند در فرنگ ضد آشوب تازه ای　　　دیوانه ای به کارگه شیشه گر رسید[۹۸]

از نظر اقبال ، نیچه هر چند در ظاهر سخنان کفر آلود گفته است، ولی در واقع مومن است. عقل او خداوند را انکار کرده ولی قلب او به خداوند اقراردارد. با توجه به این که از نظر اقبال ، محل ایمان حقیقی قلب است و نه عقل ، گفتار وی بدین معنی است که کفر او ظاهری وایمان او باطنی

۹۷- کلیات اقبال(فارسی)، ص ۲۶۶

۹۸- کلیات اقبال(فارسی)، ص ۲۶۲

و حقیقی است". [99]

گرنواخواهی زپیش او گریز

درنی کلکش غریو تندر است

نیشتر اندر دل مغرب فشرد

دستش از خون چلیپااحمراست" [100]

نیچه و اقبال هر دو از غرب جدید انتقاد می کنند و هر دو معتقدند که تمدن غربی به یک بن بست فکری رسیده است . علم جدید ، حقیقت وجود انسان را بمخاطره افکنده است.

علم جدید از نظر اقبال حجاب اکبر است و انسان را از حضرت حق دور کرده است. [101]

سوز عشق از دانش حاضر مجوی

کیف حق ازجاماین کافر مجوی

مدتی محو تک و دو بوده ام

رازدان دانش نو بوده ام

باغبانان امتحانم کرده اند

محرم این گلستانم کرده اند

تا ز بنداین گلستان رسته‌ام

آشیان بر شاخ طوبی بسته ام

دانش حاضر حجاب اکبر است

بت پرست و بت فروش وبتگراست

پا به زندان مظاهر بسته ای

۹۹- اعوانی، غلامرضا، برگسون ونیچه در تفکراقبال از درشناخت اقبال، ص ۲۱۱

۱۰۰- کلیات اقبال(فارسی)، ص ۲۶۳

۱۰۱- برگسون و نیچه درتفکراقبال از درشناخت اقبال ، ص ۲۱۳

از حدود حس برون نا جسته‌ای[۱۰۲]

وی فریاد می زند:

خیز و نقش عالم دیگر بنه

عشق را با زیرکی آمیزده

شعله‌افرنگیان نم خورده ایست

چشمشان صاحب نظردل مرده‌ایست

سوز و مستی رامجواز تاکشان

عصر دیگر نیست در افلاکشان[۱۰۳]

بعضی ها گمان کرده که اقبال ایده انسان بخود را از انسان برتر یاسوپرمان (Superman) نیچه اقتباس کرده است و انسان ایده آل خود را بر الگوی خاصی که در کتاب چنین گفت زرتشت ارائه شده ، بنانهاده است.

بعضی ها معتقدند که نیچه عمیقا" تحت جهان بینی اسلامی شرقی بوده است که او را وادار کرد که عنوان کتاب خود را به اسم پیغمبر مشرق زمین زرتشت به نهد و در کتابش از پیغمبر اسلام تجلیلی به عمل آورد.

عبدالرحمن عظام اسلام را دین ابرمردان و سرچشمه قهرمانها می نامد و معتقد است که الگوی نیچه از اسلام گرفته شد.

اسلام شناس آلمانی انا"میری شیمل (Schimmel) ثابت کرده است که اقبال قبل از آنکه با فکر نیچه و آثارش آشنا شود، نظریه انسان بخود خویش را ترسیم کرده و عناصری که این نظریه راتشکیل می دهند، بطور عمده از اسلام گرفته و منشاء اصلی الهامش قرآن و قهرمانان نخستین تاریخ اسلام بوده است ".[۱۰۴]

۱۰۲- کلیات اقبال(فارسی)، ص ۴۷

۱۰۳- ایضا، ص ۳۰۶

۱۰۴- نقوی، علی محمد، ایدئولوژی انقلابی اقبال، به ترجمه م.م. بحری، تهران ۱۳۵۸ش ، ص ۸۲

نیچه و اقبال هر دو قوت را بهترین ومهمترین سرمایه انسان می دانند و معتقدند که تمام پیشرفتهای زندگی مدیون قوت و نیرو می باشد، زیرا زندگی یکنوع مبارزه طولانی است ممکن نیست انسان بدون قوت و توانائی این مبارزه را ادامه دهد، و بازندگی کند.

فصل دوم، هنر اقبال

اقبال میان زندگی و هنر تعارضی نمی بیند. او معتقد بود که هنر شکوهمند به هدفی شکوهمند تعلق دارد. چنین هنری به زندگی مفهوم می بخشد و به انسان ایمان، اطمینان، اشتیاق، روحیه پویا و تحرك عطا می کند. گاه این توهم پیش می آید که اقبال نسبت به هنر شاعری بی تفاوت بوده است . در حقیقت او از اینکه خود را شاعر بخواند، ابا داشت . در نامه مورخ ۲۷ دسامبر ۱۹۱۳ خطاب به خواجه حسن نظامی می نویسد: "نیک آگاهید که من خود را شاعر نمی دانم و هرگز تاکنون به شعربه عنوان یک هنر نگاه نکرده ام".[۱۰۵] در نامه دیگری به تاریخ ۱۰ اکتبر ۱۹۱۹ خطاب به سید سلیمان ندوی می نویسد: "هدف من از سرودن شعر، هرگز ادبیات برای ادبیات نبوده است ، چرا که فرصت آن را ندارم که خود را وقف لطافتها و ظرافتهای هنری سازم . هدف من تنها پدید آوردن انقلابی در اندیشه هاست . . . چه بسا آیندگان مرا شاعر ندانند، زیرا که هنر مستلزم از خود خالی شدن و در هنر حل گشتن است ودر شرایط کنونی در خود چنین توانایی و از خود گذشتگی سراغ نمی کنم ".[۱۰۶] دریکی از اشعارش ، با مهارتی ستودنی این مفهوم را بیان می دارد:

من ای میرامم داداز تو خواهم

مرا یاران غزلخوانی شمردند

نبینی خیر از آن مرد فرودست

که بر من تهمت شعر وسخن بست

ایضا":

نغمه کجا،و من کجا سازسخن بهانه ای ست

۱۰۵- کلیات مکاتیب اقبال(ج۱)، مرتبه مظفر حسین برنی، دهلی ۱۹۹۳م، ص ۱۰

۱۰۶- کلیات مکاتیب اقبال(ج۲)، مظفرحسین برنی، دهلی ۱۹۹۳م، ص ۳۷

سوی قطارمی کشم ناقهبی زمامرا[107]

به رغم آنکه اقبال خود را شاعر نمی داند و هنر شاعری را در فراسوی خود می بیند، مع هذا این حقیقت بجای خود باقی است که اقبال شاعری هنرمند و هنرمندی تمام عیار است و طبعی لطیف و ذوقی وقاد داشته است . اقبال پیام خود را در کلماتی کوتاه و موثر منتقل می کند. در نظر اقبال تخلیق همان ترکیب است . به نظر اقبال تاثیر الهام بخش یا سازنده شعر، صرفا" ناشی از اندیشه ای که شعر منتقل می کند نیست ، بلکه در زبان ، انتخاب الفاظ و شیوه بیان نیز می باشد.

دریکی از اشعارش می گوید که تنها پیامبران و شاعران می توانند سرنوشت یک ملت راتغییر دهند. با این اعتبار او را نمی توان شاعر و پیامبر دانست .

ضمیر امتان را می کند پاك

کلیمی یا حکیم نی نوازی[108]

ایضا":

شاعر اندر سینه ملت چو دل

ملتی بی شاعری انبار گل[109]

اقبال در " اندیشه های پراکنده " خود می نویسد: "ملتها در قلب شاعران متولد می شوند و زندگی و مرگ آنان در دست سیاستمداران است ." به نظر او شاعر بزرگ، نقش پیامبری را به عهده دارد:

شعر رامقصود اگر آدم گری است

شاعری هم وارث پیغمبری است[110]

شاید متاثر از همین تفکرات است که مولانا غلام قادرگرامی یکی از شعرای فارسی سرای

۱۰۷- ایضا، ص ۱۳۲

۱۰۸- کلیات اقبال(فارسی)، ص ۴۳۵

۱۰۹- ایضا، ص ۲۹۴

۱۱۰- ایضا، ص ۲۹۴

هند در باره اقبال می گوید:

دردیده معنی نگران حضرت اقبال

پیغمبری کرد و پیمبر نتوان گفت

در مورد سبک شعر اقبال باید این نکته در نظر گرفته شود که در قرن نوزدهم میلادی ، شعرای ایران ، به ویژه شعرای اصفهان نهضت سازمان یافته ای را علیه سبک هندی پدید آوردند و خواستار بازگشت به سبک کلاسیک شدند . از برجسته ترین شاعران این دوره ، قاآنی است که به سبک ساده و مستقیم شاعران کلاسیک رجعت کرد. در این مقطع زمانی ، ایران متاثر از تمدن غرب بود و زبان فارسی از این تاثیر دور نماند. نثر فارسی از ترجمه آثار برجسته اروپایی تاثیر پذیرفت . لکن شعر فارسی ،مثل نوشته های منثور، خیلی زود متاثر از ادبیات اروپائی نشد، و شعرا همان روش سنتی و سبکهای دیرینه خود، یعنی ، سبک خراسانی و عراقی را دنبال کردند.

این نکته قابل ذکر است که در دویست سال اخیر ، مناسبات میان ایران و هند به شدت محدود شد و مهاجرت شعرا و نویسندگان ایرانی به هند به کلی متوقف گردید. در نتیجه ، مناسبات فرهنگی و ادبی میان دوکشور قطع شد، و شعرای فارسی گوی هند، سبک و شیوه بیان شعرای عصر صفوی را دنبال کردند و به تقلید از فیضی و عرفی و صائب و کلیم شعر سرودند، حال آنکه شاعران ایرانی ، کاملا" از سبک عصر صفوی و سبک هندی بریدند.

اهمیت نقش اقبال در اینجا است که به جای دنباله روی از شاعران فارسی گوی متقدم و دنبال کردن سبک هندی ، سبک شاعران ایرانی معاصر را برگزید و به سبک کلاسیک، به ویژه رومی و حافظ روی آورد. و در یک کلام آنکه اقبال به جای استمرار بخشیدن به شعر سنتی هند، به شعر سنتی شیراز توجه کرد.

تنم گلی زخیابان جنت کشمیر

دل از حریم حجاز و نوا ز شیرازاست[۱۱۱]

ایضا":

۱۱۱- کلیات اقبال(فارسی)،ص ۲۵۵

عطاکن شور رومی ، سوز خسرو

عطاکن صدق و اخلاص سنائی [112]

* * *

گهی شعر عراقی را بخوانم

گهی جامی زند آتش به جانم

در حالی که پا به جای پای شاعران کلاسیک و به ویژه مولاناجلال الدین بلخی و حافظ می گذاشت ، مع هذا سبکی بدیع آفرید که ساده ، آسان ، موثرو لطیف است :

حسن اند از بیان از من مجو

خوانسار و اصفهان ازمن مجو [113]

به نظر ادیب و محقق ایرانی ، دکتر حسین خطیبی استاد ادبیات دانشگاه تهران، سبک اقبال سبکی کاملا" اصیل است و منشعب از سبک سنتی نیست ، و بهتر است آن را تنها ، سبک اقبال بخوانیم ، دکتر خطیبی می گوید:

"اگر خواسته باشیم سبک اشعار علامه محمد اقبال لاهوری را در چند کلمه خلاصه کنیم، باید بگوییم این شاعر سبکی مخصوص به خود داشت که شاید مناسب باشد آن را به نام خود شاعر یعنی ، سبک اقبال بخوانیم.

دکتر خطیبی در ادامه بحث در باره اقبال می گوید: "مرحوم اقبال با آنکه زبان فارسی را تنها به صورت کلاسیک خوانده و در طول عمر پر برکت خویش فرصت آنکه با اهل این زبان حشر ونشر داشته باشد، نیافته بود، براثر ممارست و تتبع ، چنان در زبان فارسی مهارت یافت که توانست دقیقترین افکار عرفانی و مشکلترین معانی فلسفی و علمی و اخلاقی را در قالب فصیحترین کلمات و کاملترین ترکیبات زبان فارسی استوار سازد و در کمال استادی از مضامین سخن و دشواریهای کلام

۱۱۲- ایضا، ص ۴۳۶

۱۱۳- ایضا، ص ۱۰

بیرون آورد.»[114]

"اسرار خودی " و "رموز بیخودی " ، دو اثر نخست اقبال به سبک کلاسیک شعرای صوفی ایران سروده شده است. این دو اثر در عین آنکه به شیوه شعرای متقدم می باشد. دارای جذبه‌هایی است که از اصالت اندیشه ، لطافت طبع ، زیبایی تخیل و سادگی زبان اقبال خبر می دهد.

این نکته قابل توجه است که اگر چه شعر اردو با هستی اقبال عجین بود، مع هذا ، او کوشید تا خود را در عرصه شعر فارسی بیازماید. برخی از اشعارش در "زبور عجم " متضمن بدایع لطیفی است که از این خویشتن آزمایی سخن می گوید. یکی از نمونه های دلپذیر شعر اقبال که در عین زیبایی از لطافت بر خوردار است ، شعری است با عنوان " یا چنان کن یا چنین ":

یا چنان کن یا چنین

یابرهمن رابفرما نوخداوندی تراش

یاخود اندر سینه ی زناریان خلوت گزین

یاچنان کن یاچنین[115]

نمونه دیگری از شعر اقبال که برای آزمودن خویش سروده است ، شعری است که طی آن مردم شرق را به قیام علیه استعمار غرب بر می انگیزند. این شعر آکنده از انگیزش، شوق و قوت است:

ای غنچه خوابیده چونرگس نگران خیز

کاشانه ما رفت به تاراج غمان خیز

از ناله ی مرغ چمن از بانگ اذان خیز

از گرمی هنگامه ی آتش نفسان خیز

از خواب گران خواب گران خواب گران خیز

۱۱۴- نقش اقبال درادب پارسی - هندی، ص ۷۰

۱۱۵- کلیات اقبال(فارسی)، ص ۱۲۳

از خواب گران خیز[116]

اقبال در نمونه دیگری از شعر آزمونی خود که سخت برانگیزاننده است، با مذمت سرمایه داران ، مالکین بزرگ، سلاطین ، نجیب زادگان و زایل کنندگان ارزشهای اخلاقی و معنوی ، انقلاب را فریاد من کند:

خواجه از خون رگ مزدور سازد لعل ناب

ازجفای ده خدایان کشت دهقانان خراب

انقلاب

انقلاب ای انقلاب

اقبال همچنین خود را در قافیه ووزن شعر و انتخاب الفاظ و ساخت کلمات آزموده و در این آزمون موفق بوده است.

اقبال در بهره گیری از قوالب شعر سنتی ، نشان داد که در این عرصه به کمال و بلوغ رسیده است. مثنوی یکی از قالبهای متداول شعر فارسی است. شعرای ایران به این موضوع عنایت داشته اند که مثنوی یکی از قوالب مطلوب برای رساندن مضامین متافیزیکی ، عرفانی و اخلاقی است. اقبال در "اسرارخودی " "رموز بیخودی "، "جاویدنامه"، پس چه باید کرد " و "مسافر" از قالب مثنوی بهره گرفته و در کلیه این آثار به مولاناجلال الدین تمسک جسته و تنها در مثنوی "گلشن راز" ازاین مرجع تقلید فاصله گرفته است.

غزل یکی از متداولترین قالبهای شعر فارسی است. مع هذا اقبال باب تازه ای در غزلسرایی گشود، و به رغم وفاداری به خصوصییات غزل کلاسیک ، بادمیدن آراء و عقاید تازه و افزودن به شعله هیجانات آن ، به غزل رنگ و بویی دیگر بخشید. او اولین شاعر پارسی گوست که حوزه نفوذ غزل را گسترش داد، به نوعی که در عین حفظ هویت تغزلی وغنایی، ناظر بر مسایل اجتماعی ، سیاسی ، اقتصادی ، اخلاقی و فلسفی نیز می باشد.

آنچه که غزل اقبال را از دیگر غزلیات جدا می کند، میدان دید، حوزه نفوذ ، بر دو تنوع

۱۱۶- ایضا، ص ۱۴۰

موضوعات می باشد. این خصوصیات موجب شد که غزل اقبال متمایز از غزلیات سنتی فارسی شود. غزل اقبال به سبب غنا، لطافت، هیجان انگیزی ، ظرافت در گزینش واژه ها، روانی ، شیرینی ، آهنگین بودن و جذابیت ، شاخص می باشد. حتی مفهومی را که از عشق اراده می کند، همان گونه که پیش از این گفته شد، متفاوت از عشق سنتی در دیگر غزلیات است.[۱۱۷]

۱۱۷- نقش اقبال در ادب پارسی- هندی ، ص ۷۲

باب پنجم

موضوعات مهم فکر اقبال

فصل اول ، فلسفه خودی

اقبال فلسفه ای که وجود محسوسات را ثابت نموده و ارزش واهمیت آن را آشکار می سازد در قالب خودی به مردم جهان معرفی می نماید. همین جوهر ذات انسانی است که اقبال آن را به کلمه "خودی " تعریف کرده است. او در مثنوی "اسرار خودی " اظهار می دارد که مفهوم کلمه خودی به عجب و تکبر مربوط نیست[118] و به معنی شناخت ذات و تعیین نفس به کار برده شده است. مفهومی را که او از خودی یاذات یا نفس اراده می کند، در حقیقت سنگ بنای اندیشه اوست.

در مثنوی "اسرار خودی " یاد آور می شود که فلسفه "خودی " مبتنی بر دو نکته است: ۱- آن خودی که حقیقت مرکزی در هستی و کائنات است. ۲- آن خودی که "من هستم " و حقیقت مرکزی در ساختمان انسان است ، یعنی آن خودی که دارای شعور ذات خود، یعنی ، "من"می شود.[119]

در "اسرارخودی "توضیح می دهد که چگونه "خودی " مبنای اصلی روند تکامل است:

چون حیات عالم از زور خودی‌است
پس به قدراستواری زندگی است
قطره چون حرف خودی از بر کند
هستی بیمایه را گوهر کند
سنگ شوای همچوگل ، نازك بدن

۱۱۸- رومی عصر، ص ۴۳

۱۱۹- نقش اقبال درادب پارسی - هندی ، ص ۴۸

تا شوی بنیاد دیوار چمن
سبزه چون تاب دمیدازخویش یافت
همت او سینه‌ی گلشن شکافت
چون زمین بر هستی خودمحکم است
ماه پا بند طواف پیهم است
هستی مهر از زمین محکم تر است
پس زمین مسحور چشم خاور است
چون خودی آرد به هم نیروی زیست
می گشاید قلزمی از جوی زیست"[120]

اقبال تاکید دارد که آدمی قبل از کوشش جهت شناخت خدا، می بایست نخست خود را بشناسد:

غلام همت آن خود پرستم
که بانور خودی ، بیند خدارا[121]

و به این گونه خدا را از پرتو نور نفس وذات خود می بیند.

در بیت دیگری می گوید که ممکن است زمانی فرا رسد که بتوان وجود ذات باری تعالی را منکر شد، اما نباید نفس وذات خود را انکار کرد.

شاخ نهال سدره ای خاروخس چمن مشو
منکر او اگر شدی ،منکر خویشتن مشو

قدرتی در انسان وجود دارد که به وسیله آن می تواند محیطی راکه قبلا" برای او آماده شده است ، بر اساس خواست و اراده خود تغییر دهد و اگر آزادی انسان دچار مشکل است بر اساس خاصیت خودی که نه تنها آزاد است بلکه فنا ناپذیر و جاویدان هم هست می تواند بیدار شود و

۱۲۰- کلیات اقبال(فارسی)،ص ۱۲-۱۳

۱۲۱- ایضا،ص ۲۰۹

وجدانش را بر انگیزد بنابر این مشکلات و موانع باعث تقویت نیروی بصیرت و قدرت خودی می شود. خود ی باغالب شدن بر محیط به آزادی می رسد و پس از آن نوبت نگهداری رغبتها وجلوگیری از شهوات و پلیدیهاست واگر خود به مرحله ثابت برسد به پیروزی و بالاخره به تقرب خدا می رسد و بطور مستقیم الهام می گیرد:

چون عنان گیردبه دستآن شهسوار

تیز تر گردد سمند روزگار

خشک سازد هیبت او نیل را

می برد از مصر اسرائیل را

از قم او خیزد اندر گور تن

مرده خانهاچون صنوبر در چمن

ذات او توجیه ذات عالم است

از جلال او نجات عالم است[۱۲۲]

اقبال در شرح فلسفه خود شناسی تمام انگیزه هائی راکه روح و فکر بشر راخسته و ناتوان می کند مانند شکسته نفسی ، بیکاری، لاابالی گری ، سستی ، جبر ، گوشه نشینی،خود فراموشی و دیگر عقایدی که طبیعت و شخصیت انسان را به پستی و شکست می کشاند، زشت می شمارد و یک نوع مرگ می خواند. او همواره در شعرش جنبش، کوشش، نیرومندی ، تهور، علوهمت و پیروزی را ستایش می کند.

ناتوانی زندگی را رهزن است

بطنش از خوف و دروغ آبستن است

شکل او اهل نظر نشناختند

پرده ها بر روی او انداختند

گاهاورا رحم ونرمی پرده دار

۱۲۲- ایضا، ص ۳۲

گاه می پوشد ردای انکسار

چهر ه در شکل تن آسانی نمود

دل زدست صاحب قوت ربود

با توانایی صداقت توام است

گرخودآگاهی همین جام‌جم‌است

زندگی کشت است و حاصل قوتست

شرح رمز حق و باطل قوت است

مدعی گرمایه دار از قوت است

دعوی او بی نیازاز حجت است

باطل از قوت پذیردشان حق

خویش را حق داندار بطلان حق[۱۲۳]

اقبال با روشن کردن شمع خودی در انسان او را به مرتبه انسان کامل می رساند. وی برای تربیت خودی سه مرحله بیان کرده است که مرحله اول اطاعت ، دوم ضبط نفس، سوم نیابت الهی است و در این مورد بتفصیل داد سخن داده است. در مرحله اول سیر وسلوك شتر را سرمشق اطاعت و بردباری وتحمل قرار داده و همه را به اطاعت از آئین توصیه می کندو می گوید:

خدمت و محنت شعارا شتراست

صبرو استقلال کاراشتر است

گام او در راه کم غوغاستی

کاروان را زورق صحراستی

مست زیر بار محمل می رود

پای کوبان سوی منزل می‌رود

سر خود ازکیفیت رفتار خویش

۱۲۳- کلیات اقبال(فارسی)، ص ۳۶

در سفر صابرترازاسوارخویش

توهم از بار فرائض سرمتاب

برخوری ازعنده حسن الماب

در اطاعت کوش ای غفلت شعار

می شود از جبر پیدا اختیار[۱۲۴]

در مرحله دوم که ضبط نفس باشد، تسلط وحکومت بر نفس راتذکر داده اطاعت از قوانین الهی و توجه به نماز وحج و روزه و زکات و انفاق را مطرح نموده و اجرای آنها را توصیه کرده تاتسلط برنفس عملی شود.

نفس تومثل شتر خود پرور است

خودپرست وخود سواروخود سراست

مرد شو آور زمام او بکف

تا شوی گوهر اگر باشی خزف

هرکه برخودنیست فرمانش روان

میشود فرمان پذیر ازدیگران[۱۲۵]

در مرحله سوم صعود بدرجه رفیعه نیابت الهی است و در این باب حضرت علی علیه السلام را نعت گفته همه را به پیروی از رویه او و توجه باخلاص وایمان او توصیه نموده می گوید که اگر آدمی بر شتر نفس غلبه کند و بفرمان خدای تعالی تن در دهد و قوانین و آئین اسلام را اجرا کند خودی او پرورش می یابد و ترقی می کند و در نتیجه به مرحله نیابت خدا می رسد:

گر شتر بانی جهانبانی کنی

زیب سرتاج سلیمانی کنی

تا جهان باشد جهان آرا شوی

۱۲۴- ایضا، ص ۲۹

۱۲۵- ایضا، ص ۳۰

تاجدار ملک لایبلی شوی

نایب حق درجهان بودن خوش است

برعناصرحکمران بودن خوش‌است

نایب حق همچو جان عالم است

هستی او ظل اسم اعظم است

از رموز جزء و کل آگه بود

در جهان قائم بامرالله بود[۱۲۶]

اقبال شاعری و فلسفه را در هم آمیخت و در نتیجه ، به وجود آورنده آثار نو و دلپذیر گردیده است که این طبع در کمتر متفکری دیده می شود و همین شیرینی کلام او نظر مردم دنیا را به خود جلب نموده است.[۱۲۷]

۱۲۶- ایضا،ص ۳۱

۱۲۷- اقبال متفکر و شاعر اسلام،ص ۴۴-۴۶

فصل دوم، فلسفه بیخودی

دراین مورد آقای اسلامی ندوشن می نویسد:

"معنی لغوی بیخودی بیهوشی ، مستی و خود فراموشی است اما در اصطلاح عادی تصوف از این کلمه معنی نفی ذات گرفته می شود یعنی تکبر، خودخواهی و رغبتها را از بین بردن و ذات خود رادر ذات مطلق فنا کردن - اقبال مانند کلمه خودی از بیخودی مفهوم جدیدی تعبیر کرده است . به نظر وی وقتی انسان رغبتها و تمایلات شخصی را ترك کرده و به اطاعت او امر الهی بکوشد و اطاعتش برای جز او پاداش نباشد بلکه فقط به خاطر خدا باشد و تن به تسلیم و رضای وی دهد به مقام ومرتبه بیخودی می رسد.

اقبال نظر دارد وقتی در انسانها در سطح فردی خودی مستحکم شد و به مرتبه بیخودی رسید یک وظیفه مهمتربه آنها تعلق می گیرد که باتوجه به آن وظیفه به هدفهای شخصی نپردازند بلکه به نفع و سود ملت فعالیتهاشان را در یک چهار چوب در آورند تا در نتیجه آن خودی انسانها شکل اجتماعی بگیرد و تمام ملت با یکپارچگی در سطح جهانی نیرو به دست آورده هدفهای ملت را تکمیل کند.

اقبال برای متحد کردن ملت دو راه توحید و رسالت را معرفی کرده است که اساس آنها بر نیروی ایمان می‌باشد - چون در تعلیمات وی اجتماع ملتها بر اساس نژاد ومیهن باعث فساد است - و به نظر وی وقتی اتحاد محکم می شود همه نوع ترس وبیم از بین می رود. و زمانی که ملت اسلامی تشخص خودش را به دست می آورد، برایش لازم میشود که از یک دستور پیروی کند و مرکز آن نیز فقط بیت الحرام باشد.

دکتر اسلامی ندوشن راجع به نظر اقبال در دیوان رموز بیخودی در باره فلسفه بیخودی چنین توضیح داده است : فرد را باجمع پیوند می دهد. شخصیت فرد نمی تواند به خودیابی نایل شود و خویشتن خویش را بشکافد، مگر آنکه خود را در خدمت جمع بگذارد. اینجاست که فردگرایی اقبال با جمع گرایی او تلفیق می شود. بیخودی در اصطلاح اقبال به معنای رایج خود که از خود بی خود شدن است به کار نرفته بلکه مفهوم از خود بیرون شدن و به خلق پیوستن به خود گرفته است."[۱۲۸]

۱۲۸- اسلامی ندوشن، محمدعلی، دیدن دگر آموزشنیدن دگر آموز، تهران، ۱۳۷۰ش، ص ۴۶

" و اقبال جهان ایده آلی خود را به وسیله همین ملت و امت می سازد و همین ملت است که باید پرچم صلح خداوندی را بر افرازد و ملکوت خداوند را در زمین مستقر سازد و به بشریت آرامش و آسایش بخشد و وحدت عالم بشری را عملی کند."[129]

در این مورد سعیدی چنین اظهارنظر می کند:

" اقبال در رموز بیخودی آن اصول اساسی را تشریح کرده است که اساس ایده آل (آرمان) جامعه بشری باید بر آن استوار باشد. این منظومه برای تاسیس سازمان دولت اسلامی در میان سایر جوامع بشری در حکم طرح یک نقشه عملی مشروحی است که خطوط اصلی آن با رعایت ایدئولوژی و طرزبیان و نحوه تفکرواخلاق اجتماعی و رسالتی که اسلام برعهده دارد، ترسیم گردیده است".[130]

بنابه گفته اقبال رموز بیخودی را در درك رابطه فرد وملت می توان در یافت.

فرد را ربط جماعت رحمت است
جوهر او را کمال از ملت است

تاتوانی باجماعت یار باش
رونق هنگامه احرار باش

حرز جان کن گفته خیرالبشر
هست شیطاناز جماعت دورتر

فرد می گیرد زملت احترام
ملت ازافرادمی یابد نظام

فرد تا اندر جماعت گم شود
قطره وسعت طلب قلزم شود

پخته تر از گرمی صحبت شود

۱۲۹- کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری ،ص ۵۱

۱۳۰- سعیدی، سیدغلامرضا، اقبال شناسی ،تهران، ۱۳۳۸ش، ص ۵۵

تابمعنی فرد هم ملت شود

لفظ چون ازبیت خودبیرون نشست

گوهر مضمون بجیب خودشکست

برگ سبزی کز نهال خویش ریخت

از بهاران تار امیدش گسیخت

فرد تنها از مقاصد غافل است

قوتش آشفتگی را مائل است

در جماعت خود شکن گردد خودی

تاز گلبرگی چمن گردد خودی[۱۳۱]

بدین ترتیب اقبال افراد را تربیت می کند و از آنان افراد اجتماعی می سازد که هواخواهان در تابناکی جامعه خویش " بیخود" می شوند، در جامعه گم و فنا می گردند و آنگاه از این خودهای در یکدیگر گم شده جامعه خود یافته بزرگی به وجود می آید.

۱۳۱- کلیات اقبال(فارسی)، ص ۵۸-۶۰

فصل سوم ، انسان کامل

اقبال در اشعار فارسی خود اصطلاح انسان کامل را به کار نبرده است و در اشعارش برای انسان کامل واژه های مردمومن،مردحر، مرد حق ، بنده حق و امثال آنها دیده می شود. برخی از منتقدین نظر دارند که اقبال تصور انسان کامل را از نیچه گرفته است در حالیکه در مورد انسان کامل نظر اقبال نسبت به فیلسوفان غرب متفاوت است و در این زمینه او از مولوی تاثیر پذیرفته است و مرد حق اقبال مانند همان مرد مومن مولوی است که در باره اش او گفته است:

به زیر کنگره کبریاش مردانند

فرشته صید و پیمبر شکار و یزدان گیر

" اقبال اشعار تحت عنوان خلیفه الله دارد و انسان کامل را خلیفه الهی در روی زمین می داند و در طی نامه ای در تاریخ ۲۴ ژانویه ۱۹۲۱ به نیکلسون نوشته است : آنان انسان کاملی را که در تصور دارم در قالب تنگ ابر مرد نیچه می ریزند و به درستی نظر مرا در باره انسان کامل نیافته اند. انسان کامل من ، بر مبنای اعتقاد است و همان اعتقاد به قرآن مجید و اعتقادات صوفیان بیست سال پیش یعنی مدتها از قبل از آنکه از نیچه کلامی شنیده باشم ، می باشد."[۱۳۲]

مردحق یا انسان کامل اقبال کسی است که مراحل سه گانه خودی را طی کرده باشد. مرحله اول اطاعت است. او می گوید اطاعت از خدا دل انسان را از هر گونه ترس غیر خدا پاك گردانیده و او را در مقابل هر مشقتی دلیر می نماید.[۱۳۳] او می گوید نباید تصور کرد که اطاعت موجب تولید عجز یاشکستگی در خودی می شود بلکه خودی از فرمانبرداری خدای متعال بحق نزدیک گشته و به اوصاف الهی متصف می گردد. زیرا ارضای انسان از اطاعت حق موجب رضای خدا می گردد و خودی مقام اختیار را احراز می نماید.

در رضایش مرضی حق گم شود

۱۳۲- شادروان، حسن، اقبال شناسی، تهران، ۱۳۷۱ش، ص ۱۴۱

۱۳۳- اقبال درراه مولوی ، ص ۱۹۸

این سخن کی باور مردم شود[۱۳۴]

"مرحله دوم خودی انقیاد نفس یا تسلط بر نفس نام دارد و اقبال دراین باره پنج رکن اسلامی را مورد بحث قرار داده است. رکن اول کلمه توحید است که ریشه هر نوع خوف و هراس را از قلب بر می کند، دوم نماز است که فحشاء و نهی ومنکر را از بین می برد، سوم روزه است که گرسنگی و عطش را نابود می سازد و انسان را از شکم پروردن نجات می دهد، چهارم حج است که حب وطن را فنا ساخته ورشته انسان را از یک نقطه مخصوص جهان قطع کرده واورا جهانی می سازد و پنجم زکوه است که محبت و علاقه مال و ثروت رااز دل ریشه کن ساخته و نوع انسان را بحقوق مساوی هدایت می نماید. هنگامی که انسان براین پنج رکن اساسی گامزن می شود به مرحله نهایی که مرحله حقیقت انسانی است نایل می گردد. این مرحله نیابت الهی نام دارد و منتهای کمال خودی است . پس در می یابیم که اقبال برای تربیت انسان کامل تنها احکام قرآن رامستلزم قرارداده و رشدونمو اورا در پرتو آئین الهی دانسته است."[۱۳۵]

بنده حق بی نیاز از هر مقام

نی غلام او را نه او کس راغلام

بنده حق مرد آزاد است وبس

ملک و آئینش خدا داد است وبس

رسم و راه و دین آینش زحق

زشت وخوب وتلخ ونوشینش زحق[۱۳۶]

انسان کامل یک انسان خیالی نیست که تابحال به وجود نیامده باشد بلکه انسانی است که از نخستین روز آفرینش بشر تا قیامت در صورتهای مختلف به وجود آمده و همیشه درجهان موجود خواهد بود.

۱۳۴- کلیات اقبال(فارسی)، ص ۷۰

۱۳۵- اقبال درراه مولوی، ص ۲۰۰

۱۳۶- کلیات اقبال(فارسی)، ص ۳۱۰

علامه در باره ظهور انسان کامل می گوید:

نعره زد عشق که خونین جگری پیداشد

حسن لرزید که صاحب نظری پیداشد

فطرت آشفت که از خاك جهان مجبور

خودگری ، خود شکنی ، خودنگری پیداشد[137]

اقبال نمونه انسان کامل را در ذات حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم می بیند ودر اسرار خودی حضرت علی را که اقلیم تن را تسخیر کرده است به عنوان نمونه عملی انسان کامل معرفی می نماید:

مرتضی کزتیغ او حق روشن است

بوتراب از فتح اقلیم تن است

مرد کشور گیر از کراری است

گوهرش را آبرواز خودداری است

هرکه در آفاق گردد بوتراب

باز گرداند ز مغرب آفتاب[138]

بهاء الدین اورنگ در کتاب "یادنامه اقبال " راجع به انسان کامل ضمن توضیحات اجتماعی اظهار می دارد:

"این انسان کامل است که با دردهای روحی و نابسانیهای زندگی جامعه آشناست، اشعه نور ایمان و معرفت را به جامعه خود باز می تاباند و شراره های آتش عشقش به جهان اسلام گرمی مطبوعی می بخشد. او معتقد است که بشر از راه علم نمی تواند همه حقایق جهان را در یابد وبر مشکلات پیروز شود ودل عاشق شیدا نیز قادر نیست با زهد خشک، تزکیه نفس و گوشه نشینی ره بمنزل مقصود برد وچون انسان جزء کوچکی از جامعه وابسته به آن است، نمیتواند به تنهائی خودش

۱۳۷- کلیات اقبال(فارسی)، ص ۲۱۵

۱۳۸- ایضا، ص ۳۴

را رهائی بخشد زیرافرد همراه کاروان بزرگی در حرکت است و نباید خود را از آن جدا کند.»[۱۳۹]

۱۳۹- یادنامه اقبال، ص ۲۷

فصل چهارم، فلسفه سخت کوشی و مبارزه جویی

مرد مومن سخت کوش و مبارز است و سر استقرار حیات او در تکاپو ، جد و جهاد است. او از گوشه گیری و عزلت نشینی خودداری می نماید و در عرصه حیات شیفته کوشش و کار می باشد، و همواره با اوضاع نامساعد پنجه نرم می کند. او خود را در ورطه مشکلات و سختی ها انداخته نیروی خود را آزمایش می نماید. سکون و آرامش و خواب ومستی برای او در حکم مرگ است. زیرا مفهوم زندگی او تنها در عمل و کار و کوشش مضمر است :

در عمل پوشیده مضمون حیات

لذت تخلیق قانون حیات

خیز و خلاق جهان تازه شو

شعله در برکن خلیل‌آوازه‌شو

با جهان نا مساعد ساختن

هست در میدان سپر انداختن"[140]

اقبال معتقد است که مفهوم اصلی زندگی کسب قدرت و نیرو است و اگر کسی از نیرو محروم است حقیقتا" از زندگی بهره مند نمی باشد زیرا زندگی عبارت از حرکت و سعی وکوشش مداوم و مبارزه طولانی است و هر کسی که از این مبارزه شانه خالی کند، بدون تردید بسوی مرگ می شتابد. اقبال در ضمن قطعه ای می گوید:"[141]

ساحل افتاده گفت گرچه بسی زیستم

هیچ نه معلوم شده‌آه‌که من چیستم

موج زخودرفته‌ای تیز خرامید وگفت

هستم اگر می روم گر نروم نیستم"[142]

۱۴۰- کلیات اقبال(فارسی)، ص ۳۵

۱۴۱- اقبال درراه مولوی، ص ۲۰۴

۱۴۲- کلیات اقبال(فارسی)، ص ۲۳۵

اقبال بر ضد تمام معتقداتی که بشر را وادار به استدلال نموده و نیروی عمل را از او سلب می نماید سخت قیام کرد و بنای هستی را براساس عمل و جد و جهد استوار ساخته و می گوید:

زندگی جهد است و استحقاق نیست

جز به علم انفس و آفاق نیست[۱۴۳]

ودر جای دیگر می گوید:

به ضرب تیشه بشکن بیستون را

که فرصت اندك و گردون دورنگ است

حکیمان را درین اندیشه بگذار

شرر از تیشه خیزد یا ز سنگ است[۱۴۴]

۱۴۳- کلیات اقبال(فارسی، طبع پاکستانی)، ص ۱۸۸

۱۴۴- کلیات اقبال(فارسی)، ص ۴۷۳

فصل پنجم ، عشق

در باره تفسیر و تعریف کلمه "عشق" در کتب ومقالات بسیار سخن رفته است و طبق تعریف محقق ومسلمی ، عشق عبارت است از آرزوی شدید برای به دست آوردن چیزی یا شخصی (معشوق)-دارنده این آرزوی شدید ونامحدود به " عاشق"موسوم می گردد.

عشق در شعر فارسی ، بویژه در اشعار عرفانی ، جایگاهی سنتی دارد. جلال الدین رومی، به طیف مفهوم عشق در اشعار عرفانی ایران گسترش تازه بخشید و هم اوست که تاثیری بزرگ بر اقبال به جای نهاد. "عشق" همچون خوددر مرکز فلسفه اقبال جای دارد. مفهوم عشق از نظر اقبال همان گونه که در اشعار عارفانه مشاهده می شود، مفهومی کاملا" متفاوت از مفهوم سنتی عشق در ادبیات فارسی - هندی و غیره دارد. در نظر او واژه عشق متضمن مفهوم تخلیق تمایل به تعالی و کوشش بی انقطاع برای حصول به کمال است. عشق به حیات معنا و قوام می بخشید. عالیترین مدارج عشق ، خلق ارزشها و آرمانها و کوشش برای تحقق بخشیدن به آن آرمانهاست.

عشق آیین حیات عالم است　　امتزاج سالمات عالم است[۱۴۵]

عشق، این عنوان زیبا و مرحله نهایی آرزو و احساس عمیق قلبی است که شخص را سوی هدفش می کشاند. عقیده اقبال بر این است که خودی از آتش همین احساس پر سوز تکمیل گشته محکم می گردد. او در نامه ای که به پروفسور نیکلسون در شرح "اسرارخودی "نوشت، چنین می گوید:

خودی از عشق استحکام می پذیرد و من لفظ عشق را بمعنای بسیار وسیع بکار برده ام که آن دارای آرزوی جذب و تسخیر می باشد. صورت عالی آن آفرینش ارزشها و هدفها و سپس سعی کسب آنها است. عشق ، عاشق و معشوق را بصورت فرد کامل متجلی می سازد. کوشش در به دست آوردن آخرین مرحله خودی همانجائیکه سالک را عرفان ذات می بخشد خودی اورا نیز آشکار می سازد. بدون آشکار شدن خودی سالک هرگز مطمئن نمی گردد. عشق خودی را محکم می سازد. بنابراین برای استواری و استحکام خودی ما باید در تحصیل عشق بکوشیم یعنی در کاری که

۱۴۵- کلیات اقبال(فارسی)، ص ۸۱

هر چیز را مسخر می سازد و از هر صورت سوال یعنی بیکاری خود داری می نماید. کردار پسندیده حضرت پیغمبر علیه السلام لااقل برای مسلمانان جهان بهترین درس عمل است."[146]

در دوره زندگانی اقبال که دوره سراسر مادی است، عقل و استدلال در فکرمردم به حدی نفوذ پیدا کرد که از عشق که کاملا" جنبه روحانی دارد نام ونشانی باقی نماند و این آفتاب روشن و پر نور زیر ابرهای تاریک وسیاهی که از افق مغرب پدیدار شده وتمام سر زمین مشرق را در بر گرفته بود پنهان گردید. در این میان اقبال که چشمش از انوار حقیقت روشن و سینه اش از حرارت عشق سوزان بود در قرن بیستم میلادی سخن گفتن از عشق را بعهده خود گرفت و معجزات نیروی عشق را پیش جهانیان برشمرد و اهمیت عشق را آشکار ساخت:

عشق شبخونی زدن بر لامکان
گور را نا دیده رفتن جهان
زورعشق‌از بادوخاك وآب نیست
قوتش از سختی اعصاب نیست
عشق بانان جوین خیبر گشاد
عشق در اندام مه چاکی نهاد
کله ی نمرود بی ضربی شکست
لشکر فرعون بی حربی شکست
عشق درجان چون بچشم‌اندر نظر
هم درون خانه هم بیرون در
عشق هم خاکسترو هم اخگر است
کاراو از دین ودانش برتراست
عشق سلطان است و برهان مبین

۱۴۶- فاروقی، محمدطاهر، سیرت اقبال، لاهور ۱۹۴۹م، ص ۲۸۹، ۲۹۰

هر دو عالم عشق را زیر نگین[147]

عشق به عنوان یک ودیعه و موهبت الهی و سرمایه هستی و جوشش و جنبش و حیات ،و عقل به عنوان تمیز دهنده خیر و شر و راهگشای حیات و گشاینده مشکلات و مسائل دانسته وشناخته شده و از دیرزمان در آثار صوفیه وعرفا مطرح بوده و در نظم و نثر هر دو آمده و در باره آن دو سخن رفته وبسیاری از رسایل نیز مستقلا" به نام عقل و عشق ساخته و پرداخته شده است.[148]

۱۴۷- کلیات اقبال(فارسی)، ص ۲۸۲

۱۴۸- یادنامه اقبال، ص ۱۱

فصل ششم ، تصوف

کلمه تصوف در تاریخ بشر از قرن ۲ ه / ۸ م اولین بار وضع شد. در باره اشتقاق و معانی این کلمه محققین نظرهای زیادی ارائه کرده اند که حتی بعضی از آنها از نظر معنی با یکدیگر مغایرت دارند. طبق اصطلاح اسلامی ، تصوف عبارت است از ایثار ، حسن خلق ، تقوی، فرید، و رع ، نیکی و . . .

باگذشت زمان در تصوف اسلامی عناصری به وجود آمد که خلاف تعلیمات اساسی و صریح اسلام بود که انسان را از زندگی اجتماعی بیزار ساخته و شکسته نفسی ، تنبلی ، خواری و رهبانیت می آموخت.

جلال الدین رومی ، مرشد معنوی اقبال در قرن هفتم هجری علیه عناصر منفی تصوف صدای بلند کرد و به وضوح گفت :

مصلحت در دین ما جنگ و شکوه   مصلحت دردین عیسی غارو کوه

روزهائیکه اقبال در اروپا پایان نامه خود را تحت عنوان "توسعه و تکامل ماوراء الطبیعه در ایران" می نوشت پی به این حقیقت برد که تصوف چیزی غیر از اسلام است که ریشه های آن را می شود در تعلیمات زرتشتی و بودائی و نو افلاطونی یافت و عقاید اکثر صوفیه از فلسفه های گوناگون مذکور به حدی متاثر شده‌اند که آنها را به هیچ وجه نمی توان صر فا" عقاید اسلامی قلمداد کرد. اقبال می گوید تعلیمات تصوف بامرور زمان ملل اسلامی را نسبت به زندگی بی علاقه و بیزار نموده و آنها را بخود فراموشی و ترك علاقه از دنیای مادی که هر دو از مهمترین اصول تصوف هستند سرگرم داشته است.[۱۴۹]

اقبال در سراسر خودی افلاطون را که از حیث عدم شجاعت شیوه گوسفندی را پیموده است شدیدا" مورد انتقاد قرار داده و ملل اسلامی را که از راه ادبیات تصوف تحت تاثیر منفی بافیها و عدم پر ستیهای او قرار گرفته اند آگاه ساخته و در این باره چنین سروده است:

آنچنان افسون نامحسوس خورد

۱۴۹- اقبال درراه مولوی، ص ۱۶۴- ۱۶۵

اعتبار از دست وچشم وگوش برد

گفت سر زندگی در مردن است

شمع را صد جلوه از افسردن است

عقل خود را برسرگردون رساند

عالم اسباب را افسانه خواند

بسکه از ذوق عمل محروم بود

جان او وا رفته ی معدوم بود

منکر هنگامه ی موجود گشت

خالق اعیان نا مشهود گشت[150]

خلاصه اینکه وی مخالف تصوف نبوده ، بلکه از این ایرادها او می خواسته است تعلیمات منفی تصوف را که جامعه اسلامی از آنها متاثر شده ، اصلاح نماید ومسلمانان را از جنبه های غیر اسلامی آن آگاه سازد.[151]

۱۵۰- کلیات اقبال(فارسی)، ص ۲۴

۱۵۱- اقبال درراه مولوی، ص ۱۸۲-۱۸۳

فصل هفتم ، مخالفت با ملی گرایی

اگر به تاریخ گذشته و حال بنگریم در می یابیم که جنگهای بسیاری که بین هم نژادان و همکیشان در گرفته علت عمده آن همین نظریه ملی گرایی یا وطن پرستی صرف است و امروز این اصلی ترین علت جنگ و خونریزی شده است و میلیونها انسان بیگناه باکمال بیرحمی و ستمگری در گوشه های مختلف جهان بخاطر وطن پرستی کشته می شوند و انسان سر گشته و حیران فکر می کند که آیا نتیجه کمال تمدن و فرهنگ و پیشرفت بشر همین بود که عرصه زندگانی را در جهان تنگتر سازد. "اقبال نظریه وطن پرستی صرف را شدیدا" مورد انتقاد قرار داده است. به عقیده او جهان بشری به سبب تعصب وطن پرستی تقسیم گردید و بنی آدم که اعضای یکدیگرند دشمن جانی همدیگر شده اند. با این همه وطن به عنوان مرکز اداره زندگی بشمار رفته ولی شالوده انسانیت بر پایه های وطن استوار نبوده است. چنانچه در تمدن و فرهنگ امروز مشاهده می شود همین وطن باعث گردیده است که انسان پای بند امتیازات رنگ و نژاد شود و در نتیجه سفیدپوست باسیاه‌پوست می جنگد و او را تنها باین گناه می کشد که او سیاه‌پوست است:"[۱۵۲]

آنچنان قطع اخوت کرده اند
بر وطن تعمیرملت کرده اند
تا وطن را شمع محفل ساختند
نوع انسان را قبائل ساختند
مردمی اندر جهان افسانه شد
آدمی از آدمی بیگانه شد
روح از تن رفت و هفت‌اندام ماند
آدمیت گم شد و اقوام ماند[۱۵۳]

وی مفهوم دولت ایده آل را در مثنوی رموز بیخودی خود مورد بحث قرار می دهد و برای

۱۵۲- اقبال درراه مولوی، ص ۲۴۵

۱۵۳- کلیات اقبال(فارسی)، ص ۷۸

تشکیل یک همچنین دولت شش شرط بر می شمارد:

۱-توحید بعنوان پایه و اساس معنوی و روحانی جامعه بشری و داشتن رابطه مشترك ثابت

۲- رهبری روحانی که بتواند بر اساس توحید نظام اجتماعی صحیح به وجود آورد

۳- وضع قانون اساسی برای حمایت جامعه

۴- در نظر گرفتن مرکز روحانی

۵-ایده‌آلی که اعضای اجتماع را بطرف هدف خاصی سوق دهد ودر میان آنان هماهنگی واتحاد به وجود آورد.[۱۵۴]

به عقیده اقبال اگر جامعه ای بر اساس این شش اصل به وجود آید ، از شکوه و عظمت جاودانی بر خوردار خواهد بود، مصون از انحطاط وزوال.[۱۵۵]

اقبال قومیت را که بر تفاخر رنگ و نژاد و وطن استوار باشد بت نا ارجمندی می نامد. همین تصور ماده پرستانه و مشرکانه بود که رهبران و مسئولان اکثریت غیر مسلمانان شبه قاره از آن الهام می گرفتند و در نتیجه می خواستند مسلمانان را با هندوها ادغام کنند. اقبال ملتش را علیه این تصور بیدار ساخت وآن را هشدار داد.[۱۵۶]

ترجمه شعر:

همین تصور باعث رقابت اقوام جهان با هم دیگر است.
همین تصور تسخیر را مقصود تجارت قرار داده است .
همین تصور سیاست را از صداقت جدا ساخته است.
همین تصور خانه مستضعفین را بغارت داده است.

(بانگ درا، ص ۱۶۰ - ۱۶۱)

"تخم این وطن پرستی را غربیان در دلهای مردم کاشتند تا آنها را از هم جدا کنند و زودتر

۱۵۴- یادنامه اقبال، ص ۲۹

۱۵۵- ایقان اقبال، ص ۱۷۶

۱۵۶- ایضا، ص ۱۷۶

و بهتر بر آنان پیروز گردند." [157]

کشتن بی حرب وضرب آئین اوست

مرگها در گردش ماشین اوست[158]

* * *

سرگذشت آدم اندر شرق و غرب

بهرخاکی فتنه های حرب و ضرب

یک عروس و شوهر او ما همه

آن فسونگر بی همه هم با همه

عشوه های او همه مکرو فن است

نی ازآن تو نه از آن من است

حق زمین را جز متاع ما نگفت

این متاع بی بها مفت است مفت[159]

آنچه از خاك تو رست ای مردحر

آن فروش و آن بپوش و آن بخور[160]

"علامه اقبال تمام اقوام بشر را از یک آب و گل می داند، پدر همه آدم و مادر همه حواست." [161]

اصل ملت در وطن دیدن که چه

۱۵۷- شادروان، حسن، اقبال شناسی ، ص ۱۳۰

۱۵۸- کلیات اقبال(فارسی)، ص ۴۱۲

۱۵۹- کلیات اقبال(فارسی)، ص ۳۱۱

۱۶۰- ایضا، ص ۴۱۲

۱۶۱- اقبال شناسی، ص ۱۲۹

باد و آب و گل پرستیدن که چه

بر نسب نازان شدن نادانی است

حکم او اندر تن و تن فانی است

فصل هشتم، مخالفت با استعمار واستثمار

در قرن هجدهم مذهب مساله ای فردی شد ونظم ملت ها به جای آنکه معطوف به یک نقطه نظر روحانی مشترك باشد متوجه نسل و رنگ و زبان و منطقه جغرافیایی شد و به علت پیشرفت علوم عقلی و علوم طبیعی و تکنولوژی میان این ملت ها رقابت پدیدار گشت.

برای جمع کردن ثروت و منفعت شخصی از راه استثمار مستضعفان اهل غرب بین خودشان مسابقه گذاشتند. نیروئی که جذبه ملی گرائی و پیشرفت علوم طبیعی در این ملتها به وجود آورده بود، توسط آن استثمار مستضعفان ادامه یافت.[۱۶۲]

"به نظر اقبال تصور غربی ملی گرایی خلاف اصول جهانی انسان دوستی و احترام به آدمیت می باشد. وی در ۱۹۰۷ میلادی باچشمان خود مشاهده نموده بود که ملل غربی چگونه در مقابل یکدیگر صف آرا بودند. به نظر او این ایستادگی برای جنگ همچون ایستادگی گروههای دزدان و غارتگران بود برای بر باد دادن هستی مستضعفین و توسعه تجارت ستمگرانه.

پس در قلب اقبال نه فقط علیه استعمار غربی و سلطنت ، احساس نفرت پدیدار گشت، بلکه وی جذبه ملی گرایی را هم با نگاه حقارت می نگریست."[۱۶۳]

اساس فکرهای اقبال در باره غرب مبتنی بر تعصب نبود با این که تعصب داشتن خلاف استعمارگران، و دشمنان دین و وطن ناروانیست. به عقیده اقبال اهل مغرب حیات اجتماعی را بر اساس هوس وماده پرستی استوار کرده بودند، تن را می پرستیدند و روح را فراموش کرده بودند و بیشتر آنها حتی قائل نبودند که چیزی بنام روح وجود دارد.

علامه اقبال نسبت به این ماده پرستی اهل اروپا سخت اظهار انزجار می کند و می گوید:[۱۶۴]

۱۶۲- جاویدان اقبال(ج ۱) ،ص ۲۴۵

۱۶۳- ایضا"،ص ۲۵۱

۱۶۴- منور، محمد، حیات سیاسی و اجتماعی غرب ازنظر اقبال در اقبالیات(۱۹۸۶م)، ص ۱۶۹

یورپ از شمشیر خود بسمل فتاد　　زیر گردون رسم لادینی نهاد[۱۶۵]

آزادی از یوغ بیگانگان ایده‌آل باطنی اقبال بود. وی از دسیسه های حیله گرانه استثمارگران که خود را برای نفوذ در کشورهای اسلامی جا می دادند بسیار رنج می برد. در میان متفکران جدید اسلامی شاید اقبال اولین کسی باشد که مفهوم عقاید ناسیونالیستی غرب و اثرات آن را بر جامعه اسلامی تشخیص داد. او می گوید که خاوریان تدبیر و توکل را رها کرده به تقدیر وحتی سستی گرائیده اند ولذا غربیان بر آنان تسلط یافته اند والا اگر ملل خاور بخود متکی بوده تدبیر و مجاهده و آزادگی را به عنوان خط مشی ملی انتخاب می کردند هرگز به اسارت و استعمار غرب در نمی آمدند.

نکته مهم دیگر در شعر اقبال، محکوم کردن تمدن وشیوه تفکر غرب است او از مشتاقان سر سخت آزاد سازی شرق از استثمار اقتصادی و ترفندهای سیاسی غرب است و معتقد است که تنها راه تن زدن و رها شدن از یوغ بردگی غرب ، قدم نهادن در مسیر خویشتن شناسی ، خویشتن حرمتی و خویشتن تصمیمی است. اقبال باکلامی روشن و بی اغلاق ،تمایل فزاینده نسل جدید را به تقلید میمون وار از سلوك غربیان نکوهش می کند ومی گوید:

آدمی یوغ بردگی را زمانی برگردن می نهد که شیوه تفکر دیگران را بر می گزیند. اگر چه خود او در انگلستان و آلمان فلسفه غربی را فرا گرفت، مع هذا پایبند این فکر بود که ملل شرق در عین حال که خود را به پیشرفته ترین تکنیکهای علمی و فنی ساخته و پرداخته غرب مجهز می کنند نباید فرهنگ و آئین و تاریخ دیرینه خود را رها سازد.

او طرفدار و مروج این تفکر بود که در عین فراگیری حکمت و فلسفه غرب ومطالعه علوم آن بخش از جهان ، می بایست ارزشهای دیرینه و فرهنگ و آئین سنتی خود را حفظ کرد. در " جاوید نامه"این تفکر را نیکو بیان می دارد:[۱۶۶]

شرق رااز خود برد تقلید غرب

۱۶۵- کلیات اقبال(فارسی)، ص ۴۰۹

۱۶۶- نقش اقبال درادب پارسی- هندی ،ص ۵۹

باید این اقوام را تنقید غرب

قوت مغرب نه از چنگ و رباب

نی ز رقص دختران بی حجاب

نی ز سحر ساحران لاله روست

نی زعریان ساق ونی‌ازقطع موست

محکمی اورا نه از لادینی است

نی فروغش از خط لاتینی است[167]

" اقبال می خواهد خاوریان و به ویژه ملت اسلام را بیدار و آگاه سازد و از زیر یوغ استعمار و بردگی سیاسی و اقتصادی آزاد کرده مجتمع و مترقی و جهانگیر سازد. همین مطلب و نکته است که ارزش ومقام او را بالا برده است."[168]

مشرقی باده چشیده است زمینای فرنگ

عجبی نیست اگر توبه دیرینه شکست[169]

به عقیده اقبال شخصیت بشر فقط در محیط آزاد می تواند رشد کند و بدین جهت وی می کوشید تا حقوق اولیه بشری برای همه ملتها و برای همه مردم جهان بدون توجه به نژاد، مذهب یا طبقه خاص تامین شود.

۱۶۷- کلیات اقبال(فارسی)ص ۳۶۹

۱۶۸- اقبال متفکروشاعر اسلام ،ص ۹۷

۱۶۹- کلیات اقبال(فارسی)،ص ۲۶۹

فصل نهم ، انسان دوستی

بزرگترین حادثه اجتماع انسانی امروز این است که آن را دانش و علم بی پایان میسر است، ولی جوهر حسن معامله و دلسوزی و همدردی ناپدید است، انسان دارد مرتب از انسانیت دور می شود. بلندی علمی و عقلی وپستی اخلاق هر دو کنار هم در افراد مشاهده می شود. بنابراین نمی توان به سبب فضیلت علمی کسی به قولش اعتماد کرد. نمی توانیم او را وفادار فرض کنیم و نمی توانیم مخلص بگوئیم. تاموقعیکه تزکیه نفس نباشد و روح از آلایشها پاك نگردد بار حسن خلق و حسن معامله نمی توان بر داشت. این تضاد علم و اخلاق و این تصادم دانش و کردار باعث تخریب انسان است و دلیل بزرگی بر پراکندگی شخصیت انسان است.[۱۷۰]

مقام خویش اگر خواهی در این دیر

بحق دل بند و راه مصطفی رو[۱۷۱]

اقبال می گوید "سر بقای انسان در احترام به انسانیت است" بدین جهت وی انسان را به اصل انسانیت دعوت می نماید و از تعصبات رنگی و نژادی و وطنی و قومی و زبانی برحذر می دارد.[۱۷۲]

هنوز از بند آب و گل نرستی

توگویی رومی و افغانیم من

من اول آدم بی رنگ و بویم

از آن پس هندی و تورانیم من[۱۷۳]

نه افغانیم و نی ترك و تتاریم

چمن زادیم و از یک شاخساریم

۱۷۰- ایقان اقبال، ص ۵۳

۱۷۱- کلیات اقبال(فارسی)، ص ۴۵۴

۱۷۲- اقبال درراه مولوی، ص ۲۴۶

۱۷۳- کلیات اقبال(فارسی)، ص ۲۱۳

تمیز رنگ و بو بر ما حرام است

که ما پرورده یک نو بهاریم[۱۷۴]

بررسیهای گوناگونی که بعمل آمده متفکران غربی را متقاعد ساخته است که محروم ماندن انسان از انسانیت نتیجه بلندی علمی و عقلی بدون نجات پیدا کردن از پستی اخلاقی وی نشات می پذیرد، و آنها بر این باورند که ماده پرستی اخلاق انسانی را نابود ساخته و آنها را تا مرز هلاکت کشانده است.

اقبال عقیده داشت که روح ماده پرستی انسان معاصر را از جوهر آدمیت خارج کرده و به سطح حیوانیت رسانده است . و همچنین نقطه نظر مادی کالبد علم و تحقیق را احاطه کرده است، و بدبختانه غربیان با توجه به قدرت و نیروی ظاهری بر مردم شرق مستولی شده ، واهل شرق مبتلا به نوعی حقارت و کوچکی گردیده اند .[۱۷۵] اقبال بر ضد مادی گری جهاد کرد، و تمایلات ماده پرستی غرب را سخت مورد تنقید قرار داد. بیشتر آثار او از انتقاد بر تمدن غرب مشحون است.

فرنگ زیرکی را دارد ولی عشق را نمی شناسد. فقط به ظاهر توجه دارد، باطن را نمی بیند. ایمان ، عرفان، عفت ، صفاو عشق برای فرنگ لغاتی نامفهوم اند.[۱۷۶] در نتیجه اگر هدف این باشد که عالم انسانی را از نابودی کامل برهانند ناگزیرند که آن را بر اساس قدرت اخلاقی بسازند و بنیاد نهند. قدرت اخلاقی بجز این نیست که انسانی به انسان دیگر احترام بگذارد. چقدر تاسف بار است که انسانی ارزش ماده پرستی را برتر از مقام انسانیت بداند . باوجودیکه موفقیت یک ملت بستگی به پیشرفت علمی کشورش دارد و توسط علم وسایل آرامش و آسایش و تفریحات مختلف تهیه می شود ولی حاصل این همه مزایا بر خوب بودن هیچ انسانی دلالت نمی کند. اقبال قرآن را وسیله ای می داند که آگاهی از آن در انسان شعور بهتری می آفریند.

۱۷۴- ایضا، ص ۲۰۳

۱۷۵- غزل فارسی علامه اقبال، ص ۵۶

۱۷۶- یادنامه اقبال، ص ۱۰۵-۱۱۷

فصل دهم ، وحدت و هم بستگی کشورهای اسلامی

وحدت جهان اسلام یکی از موضوعات اصلی و اساسی شعر و تفکر علامه اقبال است. اقبال اساس این نظریه را بر عقیده توحید و رسالت نهاد. این عقیده مردم پراکنده و منتشر را به سلک وحدت در می آورد و دلهای ایشان را با نور ایمان عرفان منور می سازد و مرامها و ایده‌آلهای آنها را قدرت و حرارت تازه ای می بخشد.

اقبال عقیده رسالت را بخصوص اهمیت می دهد. به نظرش فرد باعقیده توحید و جامعه با عقیده رسالت زنده می ماند. همه اندیشه ها و مرامها و ایده آلهای ما از همین عقیده رسالت الهام می گیرد.[۱۷۷]

از رسالت همنواگشتیم ما
هم نفس هم مدعا گشتیم ما
کثرت هم مدعا وحدت شود
پخته چون وحدت شود ملت شود
دین فطرت از نبی (ص) آموختیم
در ره حق مشعلی افروختیم
این گهرازبحر بی پایان اوست
ما که یکجا نیم‌ازاحسان اوست[۱۷۸]

مقصود ومفهوم اسلام اخوت و وحدت آدم است و این بنیان اسلامی است که جوامع مسلمان را وحدتی ناگسستنی می بخشد. مسلمان هر کجا که باشد دلش از جذبه وحدت مملو است. اگرچه با اختلاف زمان و مکان در اقوام مسلمان تحولاتی روی داده است اما آداب و افعال ، رسوم و اعمال مشترك آنها همیشه باعث تجدید حیات آنها گشته است.

اتحاد به اقوام قوت و قدرت می بخشد. اگر یک کشور مسلمان تنها بماند استعمار او را می

---

۱۷۷ – احسن، عبدالشکور، اقبال ووحدت جهان اسلام ازدرشناخت اقبال، ص ۱۵۷

۱۷۸ – کلیات اقبال(فارسی)، ص ۶۹

رباید همچون گوسفند جدا از گله ای که گرگ او را می رباید. اما اگر با ملل دیگر مسلمان متحد شود قدرت وثبات می گیرد . اقبال در اشاره به این موضوع می گوید:"[179]

توهمی دانی که آئین توچیست ؟
زیر گردون سرتمکین توچیست؟
آن کتاب زنده قرآن حکیم
حکمت او لایزال است و قدیم
نسخه ی اسرار تکوین حیات
بی ثبات از قوتش گیرد ثبات"[180]

امروز مسلمانان در سرتاسر گیتی گسترده شده اند اما در هر نقطه از این کره خاکی که باشند روش و خوی و خصلت ، آداب و رسوم، و سنجش خیر وشر آنها با جوامع غیر اسلامی آنجا فرق دارد. در عین حال که با مردم غیر مسلمان نزدیکی منطقه ای دارند اما فطرتا" از آنها دورند ولی با مسلمانان با وصف دور بودن مکانی بهم نزدیکند. اقبال معتقد است که اتحاد انسانی کامل اصل بقای آنهاست. اگر اتحاد در بین یک قوم زایل شد جامعه از هم می پاشد و افراد آن جامعه خوار و ذلیل می شوند. به همین دلیل اقبال توجه مسلمانان را به اخوت و برادری جلب می کند و می گوید سرنوشت قوم ما و واقعیت شرقی ما در مسلمانی است. همچنین وی عقیده دارد یکی از ارزشهای مسلمان واقعی در حفظ وحدت مسلمانی است و وحدت اسلامی باید در قالب امت مسلمان بدون در نظر گرفتن محیط جغرافیایی و رنگ و نژاد و زبان حفظ شود. خلاصه مقصود وی این است که در میان ملت و امت پاره پاره و فرقه فرقه شده اسلام به هر نحوی شده وحدت و اتفاق و اتحاد به وجود آید و حفظ شود."[181]

در ابیات زیر وی ملت مسلمان را به عسل تشبیه می دهد، یعنی از گلهای مختلف قطره های

۱۷۹- شادروان ،حسن،اقبال شناسی،ص ۱۶۸

۱۸۰- کلیات اقبال(فارسی)،ص ۸۲

۱۸۱- جاویدان اقبال(ج۴)،ص ۱۳۱

شهد به وجود می آید وپس از تصفیه یک واحد نو را تشکیل می دهد. چنانچه به آن اشاره گردیده است.

نکته یی ای همدم فرزانه بین

شهد را در خانه های لانه بین

قطره‌یی از لاله حمر استی

قطره یی از نرگس شهلاستی

این نمی گوید که من از عبهرم

آن نمی گوید من از نیلو فرم

ملت ما شان ابراهیمی است

شهد ما ایمان ابراهیمی است[182]

۱۸۲- کلیات اقبال(فارسی)، ص ۱۰۹

فصل یازدهم ، احیای دین

"در این زمان ، نیاز ما طرح کلی مکتب اسلام است به علاوه برنامه ریزی برای تحقق این طرح و تاسیس جامعه اسلامی و رهبری بر صراط مستقیم آن . دیگر نمی توان مذهب را به تدریج و هنگام عمل توضیح داد، چون شبهات اصولیی است و نیاز های انسان امروز در همه ابعاد وجود انسانی خویش است و مسئله ، مسئله انتخاب و مقایسه است مابین اسلام با سایر مکتب ها و گرایش ها و نحله ها و در هنگام مقایسه باید مجموعه را در نظر گرفت و سنجید نه تکه تکه و پراکنده."[۱۸۳]

اقبال اسلام را تنها دینی می شناسد که دین انسانیت است و می تواند جامعه انسانی را در زندگی مادی و معنوی کاملا" رهبری نماید و اقوام وملل مختلف جهان را متحد ساخته پیش ببرد. هدف دین با وصف کلیه امتیازات طبیعی این است که جهان بشریت را متحد و منظم سازد.

اقبال می گوید بجز نظام اسلام هیچ نظام اجتماعی دیگری نمی تواند در دامنه اندیشه جای گزین گردد زیرا از روی آنچه من از قرآن درك کرده ام اسلام تنها فرا خواننده به اصلاح اخلاقی بشر نیست بلکه در زندگی اجتماعی بشر خواهان یک انقلاب تدریجی ولی درعین حال اساسی نیز می باشد که هدف ملی و نژادی را یکسر تغییر داده و در ضمیر انسانیت صرف را تولید می نماید. همچنین وی انسان واقعی کسی را می داند که در دایره شرایع اسلام عمل کند و از برادری و یگانگی و برابری همه انسانها سخن می گوید.

اقبال واقعیت متحول زمان وضرورت پیشتر از زمان حاضر بودن و رهبری زمان راشناخت. او از یکسو شاهد عقب ماندگی وبی خبری مسلمین و مردگی روح اسلام در جامعه اسلامی عصر خویش ، و از سوئی شاهد نیم مردگی تمدن اروپائی است. او باهدف رشدخویش و رویش خلق پیوند خورده‌است و باشناختی که‌ازتعالیم زنده وحیاتبخش وحی ونبوت واصل حرکت درساختمان

۱۸۳- یادنامه اقبال، ص ۱۰۵-۱۱۷

اسلام دارد، امت اسلامی را به باز گشت به خویش می‌خواند و باز گشت به حیات گذشته.[۱۸۴]

احیای تفکر دینی یعنی باز گشت دو باره به حیات گذشته، به اصل اسلام و باز آوردن حیات گذشته به کالبد بی روح انسان امروز، بر اساس اجتهاد پویای اسلامی. او به روح فرهنگ وتمدن اسلامی ایمان داشته و التقاط آنرا با اندیشه یونانی و تصوف باطل شناخت و به زدودن این التقاط و پیرایش این آمیختگی پرداخت.[۱۸۵]

از طرفی هم اقبال رکود و محافظه کاری جامعه اسلامی و عالمان اسلامی را و خرافه های تنیده بر وجود زنده اسلام را نشان می دهد: در ظرف مدت پانصد سال اخیر فکر دینی اسلام عملا حالت رکود داشته است. وی می بیند که تاریخ جدید، سرعت عظیمی است که جهان اسلام با آن سرعت از لحاظ روحی در حال حرکت به طرف مغرب زمین است. اما ترس ما از این است که ظاهر خیره کننده فرهنگ اروپائی از حرکت ما جلوگیری کند واز رسیدن به ماهیت واقعی آن فرهنگ عاجز مانیم. چه، فرهنگ اروپایی از جنبه عقلانی آن گسترش از بعضی مراحل فرهنگ اسلامی است. این است که اقبال به یک رنسانس اسلامی دعوت می کند، به یک بیداری جدید، دمیدن حیات گذشته در کالبد مرده جامعه اسلامی و یک نوسازی فکری، دینی و انسان شناختی، خدا شناختی و جامعه شناختی در اسلام.[۱۸۶]

۱۸۴- آکوچیکیان، احمد، اقبال احیای تفکردینی - دیدگاه دراین احیاء - انقلاب اسلامی از "درشناخت اقبال"، ص ۴۷۸

۱۸۵- ایضا"، ص ۴۹۵

۱۸۶- ایضا"، ص ۴۷۹

فصل دوازدهم ، ایجاد روحیه انقلابی در مردم

در دوره رکود و انقراض کشورهای اسلامی ، مسلمانان تصور برادری بین المللی را از دست داده خود را در چهار چوب تنگ تعصبات قومی و محلی محدود کردند و در نتیجه آن بیش از هر مذهب و ملتی از استعمار فرنگ ضربه خوردند. اقبال کوشید که تصور جان بخش اخوت اسلامی را تجدید بنا کند.

قسمت عمده افکار اقبال شامل جهادی است که علیه نظریه های پست ناسیونالیسم کرده و در کلیه آثار خود احترام آدم را شرط آدمیت و مقصود فرهنگ قرار داده است. وی در اشعارش انسان را برای مبارزه علیه ستم دعوت می کند زیرا آدم باید با سعی مداوم و کوشش خستگی ناپذیر و تلاش و مبارزه طلبی مقتضیات عمده زندگی را تحقق بدهد و با قوای شر پیوسته بجنگد و با روحیه مقاومت و مبارزه خودی را تحکیم ببخشد. وی معتقد است که انزوا و گوشه گیری با تعلیمات و عقاید اسلامی سازگاری نمی کند، چون این روش آدم را از وظایف زندگی بیگانه نگاه می دارد و نیروهای عمل و حرکت و سازندگی را فلج می کند.[۱۸۷]

میارا بزم بر ساحل که آنجا

نوای زندگانی نرم خیز است

بدر یا غلط و موجش در آویز

حیات جاودان اندر ستیزاست[۱۸۸]

اقبال در اشعارش همیشه با طبع زیبا و بیان شیرین پیام مبارزه جویی را به گوش مردم جهان رسانیده و با آنان که از اوضاع نامساعد و ناگوار زمانه به گوشه ای پناه برده و خود را تسلیم حوادث کرده اند مخالف است و بر این قول کم همتان که " زمانه با تو نسازد تو با زمانه بساز" خط بطلان کشیده و سر خوش و به بانگ بلندی می گوید.[۱۸۹]

---

۱۸۷ - احسن، عبدالشکور، تصورات انقلابی اسلامی در شعراقبال، در اقبالیات (۱۹۸۹م)، ص ۱۷۶

۱۸۸ - کلیات اقبال(فارسی)، ص ۲۰۰

۱۸۹ - اقبال درراه مولوی، ص ۲۷۱

حدیث بیخبران است با زمانه بساز

زمانه با تو نسازد تو با زمانه ستیز

از طرف دیگر وی استعمار گران فرنگی را دشمن انسان محسوب می کند و ملل شرق به ویژه جهان اسلام راعلیه قوای ظلم و فشار به مبارزه میانگیزد.

خاور همه مانند غبار سر راهیست

یک ناله خاموش و اثر باخته آهیست

هرذره‌این خاك گره خورده‌نگاهیست

از هندو سمرقند وعراق و همدان خیز

از خواب گران ، خواب گران

خواب گران خیز ، از خواب گران خیز[190]

از خواب گران خیز

آوازه شهرت اقبال را همه مردم جهان شنیده اند سخنش جوش و خروشی خاص دارد و چون از دل با احساس و پر شورش برخاسته بر دلها می نشیند وانسان را به اندیشه وا می دارد.

اومتفکر اسلام است، سیاستمداری پخته ، مجاهدی استعمار ستیز ، عارفی دلسوخته که در اشعارش برای بیداری مسلمانان اصالت و فرهنگ آنان را گوشزد می نماید. به استعمارگران می تازد و بر مردم روحیه مقاومت می بخشد. اقبال با تحلیل های خود نسل جوان شبه قاره را از سرگردانی رهانید و آنها را برای انقلابی سازنده در جهت قطع وابستگی های نظام اجتماعی آماده ساخت.

۱۹۰- کلیات اقبال(فارسی)، ص ۱۴۰

فصل سیزدهم، روشن بینی

طراوت و تازگی معانی مخصوص اشعار اقبال است. او از اندیشه های تابناك خود به ادبیات فارسی روشنی بخشید و باب اندیشه تازه ای را گشود با وجود آنکه محیط زندگانی اقبال از هر لحاظ یاس آور بود و ستاره امید در افق روزگارش نمی درخشید. اما بر عکس شاعران دیگر که مضامین ناپایداری جهان و فنای بشر را چنان در انظار مردم مجسم می کنند که هر کس از خود بیزار و از زندگی سیر می گردد، وی نغمه های امید را سرود و آینده درخشان راپیش بینی کرد. [۱۹۱]

اقبال خاطر نشان می سازد که در اسلام همه چیز بستگی به عمل دارد و همه چیز قابل تغییر و دگرگونی است وبه این سبب مسلمان نباید طعمه یاس و نومیدی و حرمان شود و در همین حال نباید بدون حرکت و عمل و تکاپو انتظار بهبود وضع موجود را داشته باشد. علی محمد نقوی در کتاب تجدید بنای تفکر اسلامی می نویسد:

براونینگ [۱۹۲] شاعر خوش اندیش انگلیسی معتقد بود که باید همیشه خوش بین و پر امید و خوشحال باشیم. [۱۹۳]

اقبال همانطور که از آثارش معلوم است طبعا" شاعری خوش بین بود و تشبیهاتش زنده و روشن است. چنانکه می گوید:

زندگی جوی روانست و روان خواهد بود

این می کهنه جوانست و جوان خواهدبود

آنچه بوداست ونباید زمیان خواهدرفت

آنچه بایست ونبود است همان خواهدبود

عشق از لذت دیدار سرا پا نظر است

حسن مشتاق نمود است وعیان خواهد بود

۱۹۱- اقبال درراه مولوی، ص ۱۶۱

۱۹۲- Browning

۱۹۳- نقوی، علی محمد، ایدئولوژی انقلابی اقبال، ترجمه م.م. بحری، تهران ۱۳۵۸ش، ص ۱۷۶

آن زمینی که برو گریه خونین زده‌ام

اشک من در جگرش لعل گران خواهد بود

مژده صبح در ین تیر شبانم دادند

شمع کشتند و زخورشید نشانم دادند[۱۹۴]

۱۹۴- کلیات اقبال(فارسی)، ص ۲۶۰ (بیت آخراز میرزاغالب است که اقبال آن را تضمین کرده است.)

باب ششم

اقبال و شبه قاره

نام شاعران شبه قاره در پیروی از اقبال

۱- آغا صادق

۲- اسدملتانی

۳- اکرام

۴- الیاس عشقی

۵- امین حزین

۶- تبسم صوفی

۷- تبسم قریشی

۸- حسین عشرت

۹- حکیم محمد نعمان ساجد

۱۰- خلیل الله خلیلی

۱۱- عبدالحمید عرفانی

۱۲- عرشی

۱۳- عطاء الله خان عطا

۱۴- غلام اعظم

۱۵- غلام غوث صمدانی

۱۶- محمد اکبر منیر

۱۷- محمد ایوب

۱۸- محمد سلیم مجددی

۱۹- میرولی الله

۲۰- نازش رضوی

۲۱- ناشناخته

فصل اول ، تاثیر عمومی فکر اقبال در اندیشه مردم شبه قاره

لازم به توضیح نیست که کلام و افکار و اشعار اقبال مملو از نکات بسیار عالی و دقیق وعمیق است و با سوز و جذبه ومستی عارفانه قلب و ذهن و روح خواننده را مثل یک شعله آتشین تابناك می سازد.

وضع بد مسلمانان شبه قاره در نتیجه بردگی سیاسی و فرهنگی بیگانه ها و فشار و مخالفت های هموطنان غیر مسلمان بوجود آمد و اقبال راه نجات برای ایشان نمی دید غیر از عودت با سلام . بهمین منظور بود که نقشه پاکستان را کشید و سبب یک انقلاب فکری در روح غافل مسلمانان شد.[195]

اقبال کسی است که در دوران حیات صدایش برتر و بالاتر از همه معاصرانش بود و هیچ عصری و هیچ انقلابی نخواهد توانست آثار این فرد برجسته و پر جوش و خروش را زایل کند و یادش را از صفحات تاریخ پاك سازد. بعقیده وی شعر وشاعری وسیله ای است برای بیدار کردن مردم و تحریک وجدان آنها و برای عصیان و طغیان در برابر غلامی و بردگی و بر انگیختن شور وشوق در مردم تاجسم وجان و فکر خود را آزاد سازند. از آنجا که او در اشعارش همیشه مضامین تازه و اندیشه های نو را در قالبهای کهنه جای می دهد تعبیرات زیبایی برای معانی مقصود پیدا می کند و همین ایمان راسخ و اعتقاد کامل و بیان رسا و شیوای شعر او بود که بالاخره به تصورات و تخیلات مردم محنت کشیده شبه قاره صورت تحقق بخشید.

اقبال به افکار نسل های بعد از خود در شبه قاره شکل و محتوائی داد و با قدرت زبان وسحر بیان که از دل سوخته و جان گداخته و طبع آزرده او مایه می گرفت در ژرفای دل و جان و احساس مردم شبه قاره چنان آتشی بر افروخت که آنان برای رهایی از بندگی و بردگی از جان خود گذشتند تا سر انجام به عظمت پیروزی دست یافتند.

اقبال مردم مغلوب و منکوب شبه قاره را به شعر هیجان آور خود به حرکت آورد و زندگی

۱۹۵- رومی عصر، ص ۲۵

تازه ای داد و یاس آنان را مبدل به امید کرد. اقبال یک شاعر روشن بینی است او حتی مرگ را هم مرگ جاویدانی تلقی نمی کند. او به زندگی ایمان دارد. بنابراین برای احیای ملت کوشش ها کرد. با فلسفه خودی مردم رابیدار ساخت . برای مبارزه و جهاد آماده ساخت ، و حتی برای بدست آوردن یک مملکت مستقل آنها را راهنمائی کرد. اقبال چون شاعر روشن بینی بود ، در زندگی فعالیت را دوست داشت و می گفت: "تیز ترك گام زن منزل ما دور نیست "[۱۹۶] فلسفه خودی او که مبنی بر حرکت و کوشش است،به مردم نیروی حرکت تازه ای داد و آنها را برای مبارزه با استعمار آماده ساخت.

در تاریخ ۱۹۴۷ م یعنی حدود ده سال پس از وفات اقبال مسلمانان شبه قاره برهبری قائد اعظم محمد علی جناح پاکستان را بوجود آوردند.

پاکستانیها که اقبال را معمار و بنیانگذار اصلی پاکستان می دانند و بوجود کشور خود افتخار می کنند نمی توانند فراموش کنند که پاکستان در نتیجه آن انقلاب فکری بوجود آمده است که اقبال در ضمیر مسلمین شبه قاره بر پا نموده بود.[۱۹۷]

۱۹۶- کلیات اقبال(فارسی)،ص ۲۲۶

۱۹۷- ۱) رومی عصر،ص ۱۲، ۲)ولایتی ،علی اکبر ،فکربنیان گذاری پاکستان ازدر شناخت اقبال ،ص ۴۹

فصل دوم ، تاثیر فکروهنر اقبال در شعرای فارسی گوی شبه قاره

دکتر محمداکرم می نویسد:

اغلب اشعار اقبال گواهی می دهد که او به هر گونه تکلفات شعری بی اعتنا بوده و نظر او بیشتر متوجه بمعنی بوده است و چهره معنی او بحدی زیبا است که به آب و رنگ و خال و خط حاجت ندارد. سرچشمه سخن اقبال تشبیهات و استعارات نیست بلکه خون دل اوست چنانکه می گوید:[۱۹۸]

برگ گل رنگین زمضمون من است   مصرع من قطره خون من است[۱۹۹]

"شعراوچون شعر شاعران عادی قافیه پیما نیست بلکه محور شعر و اندیشه و مسائل مهم سیاسی ، اقتصادی ، اجتماعی و اخلاقی جامعه است و تلاشهایی در راه گشودن گره کور آن .از این رو باید مورد توجه دقیق ومطالعه عمیق قرار گیرد."[۲۰۰]

مقصد اصلی و هدف اقبال و موضوع شعر او تفاوت بسیار با شاعران دیگر دارد و سخن سرائی او به جهت سرگرمی ، تفریح و وقت گذرانی نیست. چیزی که در شعر اقبال توجه شعراو ادبای فارسی گوی را به خود جلب کرده این است که اقبال سوز کلام و صمیمیت و خلوص بیان را بر بار یک خیالی و صنایع شعری ترجیح می دهد و اشعارش به سبک هندی کمتر شباهت دارد. از همین رو شعر اقبال در شعرای فارسی گوی شبه قاره اثر و نفوذ عمیق داشت و بعضی از آنان تشبیهات والفاظ اقبال را در شعر خود گنجاندند،و برخی دیگر علائم اقبال را در اشعارشان بکار بستند. در هر حال شعرای فارسی گوی شبه قاره به پیروی از اقبال شعر خود را در خدمت بیدار کردن مردم بکار بستند.

افکار اقبال در موضوعات مهم در ۱۳ باب تحت عنوان فلسفه خودی ، فلسفه بیخودی ،

۱۹۸- اقبال درراه مولوی ، ص ۷۹

۱۹۹- کلیات اقبال(فارسی)، ص ۱۸۹

۲۰۰- یادنامه اقبال، ص ی

انسان کامل ،فلسفه سخت کوشی و مبارزه جویی ، عشق ، تصوف،مخالفت با ملی گرایی ، مخالفت با استعمار و استثمار ، انسان دوستی ، وحدت و هم بستگی کشورهای اسلامی ، احیای دین ، ایجاد روحیه انقلابی در مردم ، و روشن بینی آمده است . پیروان اقبال از این مضامین در اشعار خود استفاده کرده اند و این جانب اشعار پیروان اقبال را تجزیه و تحلیل نموده است. اینک شرح حال هر یک از پیروان اقبال با نمونه ای از شعر آنان در زیر آورده می شود.

۱- آغا صادق

آغا صادق حسین نقوی، دانشمند فارسی سرای معاصرکه از ۱۹۱۹ تا ۱۹۷۶ در پاکستان زندگی کرد یکی از پیروان برجسته شعر فارسی اقبال است. او به شعر علامه اقبال علاقه زیادی دارد چنان که ضمن بیانات خود گفته : از وقتی که به سن بلوغ رسیده ام سرمست اقبال هستم. هم خودم باده اقبال می نوشم و هم دیگران را می نوشانم. شعر اقبال نه تنها برزبان من است بلکه در اعماق روحیه من موج می زند. عشق من به اقبال امروزی نیست سالهاست که غریق این دریا هستم. بامرور زمان علاقه من نسبت به اقبال شدید تر شده و اکنون هر چه بیشتر آب از سرچشمه شعر او می خورم تشنه تر می شوم. او به شعر می گوید:

کلام حضرت اقبال از صادق چه می پرسی

چمن هادر کناراست این،بهاراندربهاراست این

تعال الله چه سازاست این نوای دلگدازاست این

سرود جان نواز است این نوای نغمه باراست این

صادق اقبال را " رومی ثانی" می نامد:

شاهنشه اقلیم معانی بگذشت

دانند‌ه سرزندگانی بگذشت

صدحیف که آن شاعراسلام نماند

هیهات که آن رومی ثانی بگذشت

خطاب به اقبال می گوید:

در محفل خیال فروزان چراغ تو
پروردگار فکر بلند دماغ تو
ملت زناله تو زخواب گران بخاست
بانگی زدی که غلغله تا آسمان بخاست[201]

۱- آغاصادق قطعاتی بعنوان های ،سخت کوشی،ام الکتاب،یقین عمل،قاری قرآن،به پیروی از اقبال سروده است مانند

زمن برقاری قرآن سلامی
تلاوت بی عمل سودای خامی
بتان حرف وکاغذراپرستی
اگر بهره نداری از پیامی[202]

آغاصادق قطعه زیررادر ماتم اقبال سروده است:

چوسعدی که گوی بلاغت ربود
در ایام بوبکربن سعد بود
همانانیازم به دوران خوش
ازاین بوده ام من ثنا خوان خوش
مرا آفریده‌است پروردگار
در ایام اقبال معجز نگار[203]

۲- آغاصادق به پیروی از هنر اقبال سروده است.

۱) اقبال گوید:

۲۰۱- صادق ، آغا، شاخ طوبی ، گوتیه ، ۱۹۶۴م ، ص ۸۵

۲۰۲- ایضا، ص ۸۶ - ۸۷

۲۰۳- ایضا، ص ۶۱

نوای من از آن پر سوزو بیباك و غم انگیزاست

به خاشاکم شرار افتاد و باد صبحدم تیزاست

مرابنگرکه در هندوستان دیگر نمی بینی

برهمن زاده ای رمز آشنای روم و تبریزاست[۲۰۴]

آغاصادق با تغییروزن ولی باهمان قافیه و ردیف گوید:

مخور که باده افرنگیان بلاخیز است

خودی گداز و جنون سوز و فتنه انگیزاست[۲۰۵]

۲) اقبال گوید:

خوشاروزگاری، خوشا نوبهاری

نجوم پرن رست از مرغزاری

زمین از بهاران چو بال تذروی

ز فواره الماس بار آبشاری[۲۰۶]

صادق گوید:

خوشا مرغزاری خوشا مرغزاری

به گلشن رسیده است ابر بهاری

زمین چمن گشت فرش زمرد

چه جادو کند سبزه سحر کاری[۲۰۷]

۳) اقبال گوید:

عقل خودبین دگرو عقل جهان بین دگر است

۲۰۴- کلیات اقبال (فارسی)، ص ۱۱۹

۲۰۵- شاخ طوبی، ص ۳۹

۲۰۶- کلیات اقبال (فارسی)،ص ۲۲۸

۲۰۷- شاخ طوبی ، ص ۷۳

بال بلبل دگر و بازوی شاهین دگر است[۲۰۸]

آغا صادق گوید:

راه زاهددگر و جاده رندان دگر است

کاخ جنت دگرو منزل جانان دگر است

تو نه آنی که لطیرت به تصور آید

لب لعلت دگرو چشمه حیوان دگر است[۲۰۹]

۴) اقبال گوید:

بیاکه ساقی گل چهره دست بر چنگ است

چمن ز باد بهاران جواب ارژنگ است

زعشق درس عمل گیر و هر چه خواهی کن

که عشق جو هر هوش است و جان فرهنگ است[۲۱۰]

آغا صادق گوید:

چه فتنه‌ها که به محفل ز ساز افرنگ است

فغان که مطرب ماهم به آن هم آهنگ است

خودی چو آئینه شان کبریائی شد

الا به خویش نپیچی که با خدا جنگ است

به راه حضرت اقبال می روم "صادق"

اگر چه فرق من و او هزار فرسنگ است[۲۱۱]

۳- همچنین شعر زیر به نام "اخوت اسلامی " تضمینی بر قطعات اقبال از سروده های آغاصادق

۲۰۸- کلیات اقبال (فارسی)، ص ۲۵۹

۲۰۹- شاخ طوبی، ص ۲۸- ۲۹

۲۱۰- کلیات اقبال (فارسی) ، ص ۲۴۶

۲۱۱- شاخ طوبی ، ص ۲۸

است .

اخوت اسلامی

تضمین بر قطعات اقبال

۱

مسلمانیم و یک آئین داریم
بیک ره سوی منزل ره سپاریم
یکی باشیم و خودرایک شماریم
نه افغانیم و نی ترك و تتاریم
"چمن زادیم واز یک شاخساریم"

۲

زحرف لااله ما رانظام است
میان مااخوت بردوام است
دل مارانه داریک پیام است
تمیز رنگ و بو برماحرام است
"که ما پرورده یک نوبهاریم"

۳

چو عهدلااله محکم به ببستی !!
زقید اسود و احمر بجستی !
مسلمانی چرابت ها پرستی
"هنوز از بند آب و گل نرستی
توگوئی رومی و افغانی ام من"

۴

براه زندگی مردانه پوئم !

چو عندالله اتقاعم بگوئم

من ازرنگ ونسب بیگانه خوئم

"من اول آدم بی رنگ و بوئم!

"از آن پس هندی و تورانی ام من"

۵

مقام حق پرستی راطلب کن

یقین را ساز و سامان طرب کن

دلت را بی نیازجدواب کن

توای کودك منش خود را ادب کن

"مسلمان زاده ای ترك نسب کن"

۶

لب من کل مومن اخوة گوست

زمشرق تا به مغرب جلوهٔ اوست

چه پاکستان چه ایران هردو یک جو ست

برنگ احمروخون و رگ و پوست

"عرب نازد اگر ترك عرب کن"

۲- اسد ملتانی

محمد اسدخان پسر غلام قادر خان متخلص به اسد در خانواده شیرانی که از افغانستان هجرت نموده و در پنجاب سکنی گزیده بود ، روز سیزدهم دسامبر ۱۹۰۲ در ملتان متولد گشت.

تحصیلات مقدماتی را در زادگاه خود به پایان رسانیده به لاهور رفت و از دانشکده لاهور لیسانس گرفت . پس از اتمام تحصیلات به خدمت دولت در آمد و در وزارت خانه های مختلف

دولت مرکزی پاکستان مشاغل مهمی احراز کرد و تا درجه معاونت مدیر کلی رسید.

اسدملتانی از اوایل شباب تمایل فوق العاده ای به شعر و سخن داشت و در هر دو زبان اردو و فارسی شعر سروده است. وی غیر از اردو و فارسی در زمینه ادبیات انگلیسی نیز مطالعاتی فراوان داشت. بسال ۱۹۵۹ بر اثر سکته قلبی در ملتان در گذشت.

اسد ملتانی یکی از اقبال شناسان معروف پاکستان محسوب می شود. او بر وفات اقبال نیز قطعه منظوم به زبان اردو به عنوان "مرثیه اقبال" سروده بود. اسد کتاب دیگری بنام "تحفه حرم"دارد.

ابیات زیر از اوست:

۱- راجع به مخالفت با استعمار و استثمار:

هوای صحن بام ودر بود نسوانیت پرور
شود نشو و نمای همت مردانه در صحرا
بیا دیوار بشکافیم زندان تمدن را
که چون موج هوا رقصیم آزادانه درصحرا

* * *

بترسم کرده ای بر خود حجاب رنگ و بوطاری
اگر چشمت نمی بیند بجز ویرانه در صحرا
نباید ای (اسد) مارا چرا ذوق بیابانها
خدا را هم پسند آمد بنای خانه در صحرا[۲۱۲]

۳- اکرام

سید محمداکرم، متخلص به اکرام، در سال ۱۹۳۲ م در مونگناواله به دنیا آمد. در زادگاهش مدرسه نبود و برای تحصیلات به لاهور رفت. بعد از گذراندن دوره متوسطه که دروس

۲۱۲- رضوی، سیدسبط حسن، فارسی گویان پاکستان(ج۱) راولپندی، ۱۹۷۴م، ص ۳۰۴

فارسی هم جزو آن بود به دانشکده دولتی لاهور وارد شد. او کم کم به شعر فارسی علاقه‌مند شد و گاه و بیگاه اشعاری هم به زبان فارسی می سرود.

محمداکرم دررشته زبان و ادبیات فارسی در سطح فوق لیسانس به ادامه تحصیل پرداخت. پس از اتمام دوره فوق لیسانس به دانشگاه تهران رفت و در ظرف سه سال در سال ۱۹۶۳ م به اخذ درجه دکتری نایل آمد. در این مدت به سرودن شعر نیز پرداخت و مجموعه ای با عنوان " پروانه پندار" تهیه کرد که استاد سعید نفیسی مقدمه ای بر آن نوشت و این مجموعه به چاپ رسید.

از سال ۱۹۶۴ م در دانشگاه پنجاب شروع به تدریس زبان و ادبیات فارسی نمود تااینکه در تاریخ ۱۹۹۲م باز نشسته شد و اکنون در همان دانشگاه مدیریت موسسه اقبال شناسی رابر عهده دارد.

در سال ۱۹۹۲ م در اسلام آباد مجموعه اشعار فارسی "سفینه سخن" از او به چاپ رسید.

ابیات زیر از آثار اکرام برگزیده شده است:

۱- راجع به فلسفه سخت کوشی و مبارزه جویی در سفینه سخن:

عشاق راست در غم جانانه زیستن

مردانه جان سپردن و مردانه زیستن

در عالم خیال بود زندگی خیال

افسانه بیش نیست در افسانه زیستن

تسلیم دیگران شدن اکرام مردن است

آیین زندگی است حریفانه زیستن[۲۱۳]

۲- درموردعشق:

چون سربه سرعالم، نقشی زحقیقت نیست

ای عشق سراسر خط، بر صفحه عالم زن

در وادی عشق"اکرام "بی باك و دلاور رو

۲۱۳- اکرم، سیدمحمد، سفینه سخن، اسلام آباد ۱۹۹۲م، ص ۷۷

گامی که زنی این جا مردانه و محکم زن[۲۱۴]

۳- در باره تصوف:

جز نقش تمنای تو هر نقش زدودیم

جز جام می عشق تو هر جام شکستیم[۲۱۵]

* * *

به غیر حق ندهم در حریم دل راهی

دل است همچو حرم ، لااله الاالله[۲۱۶]

۴- اکرام شعر زیر را به پیروی از مولوی و اقبال سروده است:

گرچه به دریای دهرموج حوادث به‌پاست

کشتی ما را چه بیم چون که خدا نا خداست

خوف بلا کی کنیم ؟ راه خطر طی کنیم

چون که خدا رهبر است دور زما هر بلاست

(مولوی) آن پاك زاد ره به فلک برگشاد

زین سخن خوش که گفت: (منزل ماکبریاست)[۲۱۷]

* * *

۵- اکرام به پیروی از هنر اقبال نیز سروده است. اقبال می گوید:

۲۱۴- ایضاً، ص ۷۸

۲۱۵- ایضاً، ص ۶۵

۲۱۶-ایضاً، ص ۸۷

۲۱۷- ایضاً، ص ۲۰

بانشئه ی درویشی درساز و دمادم زن

چون پخته‌شوی خودرا برسلطنت جم زن

گفتند جهان ما آیا بتو می سازد؟

گفتم که نمی سازد گفتندکه برهم زن

در میکده هادیدم شایسته‌حریفی نیست

بارستم دستان زن بامغبچه‌ها کم زن

ای لاله ی صحرائی تنها نتوانی سوخت

این داغ جگر تابی بر سینه آدم زن

تو سوز درون او ، تو گرمی خون او

باور نکنی چاکی در پیکر عالم زن

عقل است چراغ تو در راهگذاری نه

عشق است اياغ تو بابنده ی محرم زن

لخت دل پر خونی از دیده .فرو ریزم

لعلی زبدخشانم بردار و بخاتم زن[۲۱۹]

اکرام چنین سروده است:

بامردم بیگانه پیمانه زنی ، کم زن

ای همدم محرم می باهمدم محرم زن

گرجلوه حق خواهی ، بیگانه خواهش شو

فردوس تقاضا را در قعر جهنم زن

۲۱۸- ایضا،ص ۷۸

۲۱۹- کلیات اقبال(فارسی)ص ۳۶۳

در بحر شهامت پای چون موسی عمران نه

بر چرخ کرامت گام‌چون عیسی مریم زن

خواهی که‌دژشوکت ، بر روی تو بگشایند

در رزمگه هستی شمشیر چو رستم زن

ظلم کی و جم آتش در کلبه دل ها زد

یک شعله‌ازان‌ای چرخ درکاخ کی وجم زن

چون سربه سر عالم،نقشی زحقیقت نیست

ای عشق سراسر خط، بر صفحه عالم زن[۲۲۰]

۶- در باره احیای دین:

به دست ماست علم ، لااله الا الله

نهیم پیش قدم ، لااله الا الله

درین صنم کدههمچون خلیل آمده ایم

که بشکنیم صنم ، لااله الا الله

اگر چه اهل جهان کیش آذری دارند

ولی چه خوف و چه غم ، لااله‌الاالله[۲۲۱]

۷-بالاخره در باره روشن بینی :

لاله وش خون به جگردارم‌اگرمی‌خندم

من دل خون شده بین با چه هنر می‌خندم

غم ندارم زشب رنج اگربی سحراست

که درین شام سیه همچوسحرمی‌خندم

جوهربی غشم و نیست نیازم به‌محک

۲۲۰- سفینه سخن،ص ۷۸

۲۲۱- ایضا،ص ۸۷

در دل بوته ایام چو زر می‌خندم

گهری در یم عشقم نهراسم زیلا

پیش امواج بلا همچو گهر می‌خندم[222]

222- ایضا، ص ۶۴

۴- الیاس عشقی

الیاس عشقی در استان سرحد متولد شد. پس از چندی خانواده اش به الهآبا مهاجرت کردند. او در الهآباد تحصیل کرد وپس از در یافت درجه فوق لیسانس در کالج جی پور بعنوان مربی بتدریس پرداخت.

پس از استقلال پاکستان در رادیو پاکستان استخدام شدو در شهرهای مختلف یعنی لاهور، پیشاور، کراچی، حیدرآباد و ملتان خدمت می کرد.

"شعر آشوب"از جمله آثار اوست و ابیات زیر از این اثر بر گزیده شده است.

۱- راجع به فلسفه سخت کوشی و مبارزه جویی

گر تو می‌خواهی بعزت زیستن اندر جهان

یابرو در آسمانها یا مسخرکن زمین

یاچنان کن یا چنین[۲۲۳]

۲- الیاس عشقی به پیروی از هنر اقبال در شعر آشوب اشعار بسیار سروده است:

۱)شعر اقبال:

مانند صبا خیز و وزیدن دگر آموز

دامان گل و لاله کشیدن دگر آموز

اندر دلک غنچه خزیدن دگرآموز

موئینه به بر کردی و بی ذوق تپیدی

آن گونه تپیدی که بجائی نرسیدی

در انجمن شوق تپیدن دگر آموز[۲۲۴]

شعرالیاس عشقی:

می بر رخ گلزار کشیدن دگر آموز

۲۲۳- الیاس عشقی، شعرآشوب، حیدرآباد ۱۹۷۹م، ص ۱۰۱

۲۲۴- کلیات اقبال(فارسی)، ص ۱۳۹

از مطرب خوش نغمه شنیدن دگر آموز

مرغ چمن استی تو پریدن دگر آموز

در بزم بتان می بخور و سینه بیافروز

دردل حسد وکینه ی اغیار همسوز

جائیکه نبودی تو رسیدن دگر آموز[۲۲۵]

۲)اقبال:

شعله در آغوش دارد عشق بی پروای من

برنخیزد یک شرار از حکمت نازای من

چون تمام افتدسراپا ناز می گرددنیاز

قیس را لیلی همی نامند در صحرای من[۲۲۶]

الیاس عشقی:

شفق از خون سرخ من

کند رنگین و بر روی زمین می گسترد دامن[۲۲۷]

۳) اقبال:

ای غنچه ی خوابیده چونرگس نگران خیز

کاشانه ی ما رفت بتاراج غمان خیز

از ناله ی مرغ چمن از بانگ اذان خیز

از گرمی هنگامه ی آتش نفسان خیز

از خواب گران خواب گران خواب گران خیز

۲۲۵- شعرآشوب، ص ۱۰۱

۲۲۶- کلیات اقبال(فارسی)، ص ۲۵۷

۲۲۷- شعرآشوب، ص ۷۹

از خواب گران خیز[228]

الیاس عشقی:

در راه تو حایل نشود کوه نه دریا

پشتت نکند حوصله صد وادی و صحرا

دنیا شود از همت مردان ته و بالا

در جوش و خروش آمده چون مرد جوان خیز

از خواب گران خواب گران خواب گران خیز

از خواب گران خیز[229]

۳- راجع به احیای دین:

این جهان را ساز یا دنیای دیگر آفرین

یا برو با ناخدا یا برخدایت کن یقین[230]

یاچنان کن یا چنین

* * *

تو طایر آزادی و دنیا چمن تست

جائیکه بهار است گلستان وطن تست[231]

سوی وطن خویش پریدن دگرآموز

* * *

دنیا سفری هست تورخت سفری بند

مهلت دهد این زیست برای نفسی چند

۲۲۸- کلیات اقبال(فارسی)، ص ۱۴۰

۲۲۹- شعرآشوب، ص ۱۰۲

۲۳۰- ایضا، ص ۱۰۰

۲۳۱- ایضا، ص ۱۰۱

نی رشته به این دهر تو داری ونه پیوند

وقت تو گران است تو با همسفران خیز

از خواب گران خواب گران خواب گران خیزاز خواب گران خیز

از خواب گران خیز[232]

۴- راجع به ایجاد روحیه انقلابی در مردم

خوف دارد ده خدا را هر زمان در پیچ و تاب رنجبر از محبت خود آورد تعبیر خواب

انقلاب - انقلاب - ای انقلاب

خواجه از خون رگ بنده کند جام شراب شحنه از مستی صهبا بهرمسکینان عذاب

انقلاب - انقلاب - ای انقلاب

مرد قاضی می نهد همرنگ گیتی دام خود تابکی دولت فروشد از دل دهقان کباب

انقلاب - انقلاب - ای انقلاب

سجده ها تاکی کنم در پیشگاه میروپیر تابکی آدم زدست آدمی گیرد عذاب

انقلاب - انقلاب- ای انقلاب

تابکی ارزان فروشم علم و فن را در جهان تابکی برروح خود آرم عذاب بی حساب

انقلاب - انقلاب - ای انقلاب

تابکی با بلبل و قمری خرم زاغ و زغن تابکی هر ذره را گیرم بجای آفتاب

انقلاب - انقلاب - ای انقلاب

از هنر دولت ببخشم تابکی هر خواجه را تابکی باشم تهی دست وهلاك پیچ و تاب

انقلاب - انقلاب - ای انقلاب

تابکی جرم ضعیفی را بگیرم جرم خویش تابکی باشم براه با دو باران چون حباب

انقلاب - انقلاب - ای انقلاب[233]

۲۳۲- ایضا، ص ۱۰۲

۲۳۳- شعرآشوب، ص ۱۰۲

۵- امین حزین

خواجه محمد مسیح پال متخلص به امین حزین در سال ۱۸۸۴ م در سیالکوت متولد شد. او فرزند مولوی احمد دین پال یکی از مردان متقی و پرهیزگار بود. اجدادش از مردان کشمیر بودند که به پنجاب کوچ کرده و در آنجا ساکن شدند. امین حزین زبانهای فارسی و عربی را از شمس العلماء مولوی سید میر حسن که استاد علامه اقبال نیز بود آموخت.

امین حزین تحصیلات مقدماتی و زبان انگلیسی را در دبیرستان سیالکوت و دوره دانشکده را درمری بپایان رسانید و سپس در ادارات سیاسی حکومت هند مقام برجسته ای بعهده گرفت . در سال ۱۹۳۹ م بعد از سی سال خدمت معمول پیشنهاد ادامه خدمت را نپذیرفت و باز نشسته شد.

از سال ۱۹۰۶ م تا ۱۹۶۸ م در راه خدمت به زبان و ادب فارسی تلاش می کرد. امین حزین بزبانهای اردو، فارسی، پنجابی، انگلیسی و پشتو آشنایی داشت و گاهی از الفاظ هندی و سانسکریت هم در ادبیات طرب انگیزش استفاده می برد.

در سرودن اشعار گوناگون مانند غزل ، رباعی ، قصیده و قطعات مهارت خاصی داشت و در نثر نویسی نیز مانند شعر گرایش خاصی به نفسانیات و مسایل قرآنی و امور اخلاقی داشت "گلبانگ حیات " ، در سال ۱۹۴۰ و نوای دل در سال ۱۹۷۳ م به چاپ رسیده است. امین حزین در سال ۱۹۶۸ م در لاهور در سن ۸۴ سالگی جهان را بدرود گفت.

ابیات زیر از نوای دل بر گزیده شده است:

۱- راجع به خودی :

خودی محکم بگیر و خود نماشو

خدی محکم بگیر و با خداشو [۲۳۴]

۲- در باره تصوف:

الهی سرمه عرفان عطا کن!

۲۳۴- امین حزین، نوای دل ، گوتیه ۱۹۷۳، ص ۴۵

که بی آن دیده دل کور ماند[۲۳۵]

۳- در باره مخالفت با استعمار :

اضطراب جان من برقی شد است

غرب من از مهر توشرقی شد است[۲۳۶]

۲۳۵- ایضاً، ص ۲۹

۲۳۶- ایضاً، ص ۱۲۸

۶- تبسم ، صوفی غلام

صوفی غلام مصطفی متخلص به تبسم بسال ۱۸۹۹ م امرتسر پا به دنیا گذاشت . خانواده اش مدتها پیش از کشمیر به امرتسر مهاجرت کرده بود. تبسم تحصیلات خود را در لاهور به پایان رسانید و دانشنامه فوق لیسانس را در زبان فارسی دریافت کرد و در دبیرستان به تدریس مشغول شد . او پس از چندی به دانشکده دولتی لاهور منتقل گردید و تا پایان دوره خدمت خود در آن دانشکده به تدریس زبان و ادبیات فارسی پرداخت . در سال ۱۹۵۴ م باز نشسته شد و از آن پس نیز همواره در تشیید و استحکام روابط پاکستان و ایران و ترویج و توسعه زبان و ادبیات فارسی فعالیتهای فوق العاده نشان داده است. از ۱۹۵۵ م تا ۱۹۵۸ م مدیر خانه فرهنگ ایران بود و در سال ۱۹۵۸ م مدیریت مجله هفتگی لیل ونهار را برعهده گرفت . در سالهای ۱۹۶۲ م و ۱۹۶۷ م از دولت پاکستان جایزه موسوم به ستاره خدمت و ستاره امتیاز در یافت نمود.

یازده اثرازجمله اثری به نام " انجمن"از او بچاپ رسیده است . ابیات زیر از اوست.

۱- در فلسفه سخت کوشی و مبارزه جویی:

گرچه دشوار است چون اقبال زین بستان سرا

با چنین فکر بلند آید سخندانی دگر[۲۳۷]

* * *

گوئیا این مسافر هستی

گشته در مانده از درازی راه

سرنهاده بگردش شب و روز

خفته در خاك و خشت و خار وگیاه[۲۳۸]

* * *

در مرغزار حسن بسی آرمیده ای

۲۳۷- مصطفی، صوفی غلام، انجمن، لاهور ۱۹۶۱م، ص ۳۴

۲۳۸- ایضا، ص ۷۶

در کارزار شوق یکی دل رمیده باش

لرزی که خار راه کند پای توفگار

روهمچو نیش در رگ منزل خلیده باش

*　*　*

۲- راجع به عشق:

ساز عشق آتشین نوایم کرد

شعله میریزد از ترانه ما

از خمار سحر گهی پاك است

مستی باده شبانه ما[۲۳۹]

*　*　*

حسن یک جلوه نمود و زنظر پنهان گشت

عشق حیرت زده هر سو نگران است هنوز[۲۴۰]

۳- راجع به مخالفت با استعمار و استثمار:

در حلقه حامیان ملت

سوز دل و دیده تر آور

*　*　*

این سحر خوش صله جذبه آزادی ماست

این سحر مظهر هنگامه آبادی ماست[۲۴۱]

*　*　*

۴- راجع به ایجاد روحیه انقلابی در مردم:

۲۳۹- ایضا، ص۳

۲۴۰- ایضا، ص ۴۷

۲۴۱- ایضا، ص ۳۵

سازجان بنواز تایابی نوای تازه ای

زخمه بر دل زن که زان میخیزد افغانی دگر

میرسد از تربت خسرو تبسم این نما

از دیار پهنه میخیزد زبان دانی دگر[۲۴۲]

۲۴۲- ایضاء ص ۳۴

۷- تبسم قریشی

محمد رمضان متخلص به تبسم بسال ۱۸۹۹ م در گجرات متولد شد. تبسم تحصیلات مقدماتی را نزد جدو پدر خود به پایان رسانید. تبسم ذوق شعر و شاعری را از جد پدری خود به ارث برده است . او از اوان کودکی تمایلی خاص به شاعری داشت. در سال ۱۹۱۹ م به خدمت سربازی رفت . بعد از پایان خدمت به مدت ۲۰ سال یعنی تا سال ۱۹۴۳ م بتدریس پرداخت . در این تاریخ مجددا" به خدمت نظام در آمد و بسال ۱۹۵۵ م با درجه سروانی باز نشسته شد. در سال ۱۹۷۳ م در لاهور اشعار تبسم به نام خم خانه دل منتشر گردید. وی در آن سال با سکته قلبی جهان را بدرود گفت.

ابیات زیر از خم خانه دل، اثر تبسم قریشی برگزیده شده است:

۱- در باره سخت کوشی و مبارزه جویی :

تاتوانی هر قدم را نازش رفتار کن

در سفر از پا نشستن همت مردانه نیست[۲۴۳]

۲- راجع به عشق:

باده جام محبت می چکد از تاك دل

وای بر شیخی کزین میخانه بر خوردار نیست

زندگانی را ضیا بخشد، سرور جام عشق

کافر عشق از مئی حب وفا سرشار نیست[۲۴۴]

۲۴۳- قریشی، تبسم، خم خانه دل، لاهور ۱۹۷۳، ص ۷۹

۲۴۴-ایضا، ص ۱۲۸

۷- حسین عشرت

سید اکرام حسین عشرت روز دوم ژوئیه سال ۱۹۲۰ م در شهر بتاله چشم به جهان گشود. جداعلی وی سید بدیع الزمان سید حسنی بود که در زمان همایون شاه تیموری هند جزو لشکریان ایرانی وارد خاك هند شد. سید محمد مراد جد بزرگ دکتر عشرت پس از حمله نادر شاه از دهلی به بتاله منتقل شد. جد دکتر عشرت سید تصدق حسین بعد از ورود انگلیسها به هند د ر ۱۸۵۰م بدنیا آمد و پس از تحصیلات در دانشسرایعالی لاهور در دبیرستانی در شهر بتاله شروع به کار کرد.

دکتر عشرت پس از تکمیل دوره پزشکی به سال ۱۹۴۳ م مسافرتی به ایران نمود و در آنجا در بیمارستان شرکت نفت ایران و انگلیس بعنوان پزشک عمومی شروع بکار کرد و در سال ۱۹۵۲ م به وطن خود پاکستان مراجعت کرد.

دکتر سید اکرام حسین متخلص به عشرت از معدود کسانی است که غیر از مهارت کامل و اشتغال در رشته پزشکی به زبان های فارسی، اردو و پنجابی شعر می سراید و شعرش به هر سه زبان کاملا" محکم و استادانه است.

وی از کوچکی به زبان و ادبیات فارسی علاقه وافری داشته و عشق به این زبان شیرین را از نیاکان خود بهارث برده است. از رودکی و فردوسی گرفته تا علامه اقبال لاهوری و ملک الشعرا بهار آثار اکثر شعرا را با دقت مطالعه کرده است. دکتر عشرت با اینکه علاقه فراوانی به شعر اقبال داشته ، هیچگاه تعمدا" از وی تقلید نکرده ولی گاهی اوقات ناخود آگاه تحت تاثیر سبک و افکار اقبال قرار گرفته است.

از آثار دکتر عشرت کتابی بنام "سخن ناشنیده" که مجموعه اشعار اردو و پنجابی وی است در سال ۱۹۸۹ م به چاپ رسیده و مجموعه اشعار فارسی بعنوان "رزم خیروشر"در سال ۱۹۹۴ م از طرف رایزنی فرهنگ سفارت جمهوری اسلامی ایران از اسلام آباد منتشر گردیده است.

۱- عشرت به پیروی از هنر اقبال شعر سروده است:

شعر اقبال:

چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما

ای جوانان عجم جان من و جان شما[۲۴۵]

شعر عشرت :

<u>ای جوانان عجم</u>

دوست دارم مشهد و شیراز و تهران شما
مثل فردوس است هر دشت و گلستان شما
شد جوان تر زندگی از علم و عرفان شما
"چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما
ای جوانان عجم جان من و جان شما"
ازکمال عشق پیرروم شیر بیشه ام
نام فریاد ستمکش هست بر هر تیشه ام
باده خیام و سعدی دارم اندر شیشه‌ام
"غوطه ها زد در ضمیر زندگی اندیشه ام
تابدست آورده ام افکار پنهان شما"
وقت شاه و شهریار وآمرییدین گذشت
دور تخت مرمرین و افسر زرین گذشت
روز استبداد و شام ظلم و اهل کین گذشت
"مهر ومه دیدم نگاهم برترازپروین گذشت
ریختم طرح حرم در کافرستان شما"
مست سوی دار میرفت و بحیرت دیدمش
بهرچه کردی گوا را درد جان پرسیدمش
گفت حریت که نقد زندگی بخشیدمش

۲۴۵- کلیات اقبال(فارسی)، ص ۱۵۴

"تاسنانش تیزتر گردد فرو پیچیدمش
شعله آشفته بود اندر نیستان شما"
پستی و ذلت شده سرنامه دیوان شرق
از دوای غربیان بیمار تر شد جان شرق
من نمیبینم بجز کیش علی درمان شرق
"فکر رنگینم کند نذر تهی دستان شرق
پاره لعلی که دارم از بدخشان شما"
اهرمن را خوار سازد گرزشیطان بشکند
دشنه اسکندر و شمشیر خاقان بشکند
زور ایمان آورد طوق مسلمان بشکند
"میرسد مردی که زنجیر غلامان بشکند
دیده ام از روزن دیوار زندان شما"
گفته ام باحرف و معنی داستان آب و گل
باخبر هستم زاسرار جهان آب و گل
میشناسم منزل این کاروان آب وگل
"حلقه گرد من زنیدای پیکران آب وگل
آتشی در سینه دارم از نیاکان شما"
۲- به پیروی از هنر اقبال ابیاتی سروده است.
شعر اقبال:
فروغ خاکیان از نوریان افزون شود روزی
زمین از کوکب تقدیر ما گردون شود روزی"[۲۴۶]
شعر عشرت با تغییر قافیه و ردیف:

۲۴۶- کلیات اقبال(فارسی)، ص ۱۵۰

رنگ فردا

زمانه آشنای عظمت آدم شود فردا
دگرگون رنگ روی پیکر عالم شود فردا
زبان عاشقان ناتوان غوغا کند آخر
سلاح آتشین بردیده پرنم شود فردا
شکوه‌اهل تاج وتخت بی نام ونشان‌گردد
بساط بنده بیدادگر بر هم شود فردا
طلسم پیروان اهرمن باقی بخواهدماند
که دیو ظلم وعفریت ستم بیدم شودفردا
فغان شام و فریاد سحرگاهی مجوای دل
بزلف عنبرین او علاج غم شود فردا
بمن گفته است حرف محرمان ساقی محفل
درون میکده هر ظرف جام جم شود فردا
نیامد ساغر می گر بدست تشنگان عشرت
بپا در خانه پیر مغان ماتم شود فردا

۳- ایجاد روحیه انقلاب در مردم به پیروی از اشعار اقبال:

یاد ایامیکه از هندوستان بودیم ما
تخته متق جفای دشمنان بودیم ما
در جهان لاله و گل خانه صیاد بود
مثل مرغان قفس بی آشیان بودیم ما
دوستان رفتند دنبال امیر کاروان
دربیابان همرکاب این وآن بودیم ما
شیخ یاوه گو بدین مصطفی کاری نداشت

صید افسون نگاه ناکسان بودیم ما
روز در مسجد ز ایمان گفتگوها داشتیم
شب شریک محفل پیرمغان بودیم ما
هر گهی از قصه زلف و کمر فارغ شدیم
شوکت گم‌کرده‌راافسانه خوان‌بودیم ما
بی خبر گشتیم از خمخانه ویران خویش
غرق در جام شراب دیگران بودیم ما
پی به پی از گرمی سوز نهان میسوختیم
در تلاش چاره درد نهان بودیم ما
ناگهان در بزم ما مردی جوان سالی رسید
بهر خاور از حریم عشق اقبالی رسید
گفت ای یاران مراکاری بچنگ و تار نیست
عشق من پابندزلف وکاکل ورخسارنیست
شهردین رونق نگیرد از دکان وعظ و پند
شوخی گفتار عکس عظمت کردار نیست
گاه روی دار باشد گاه بر اوج سریر
منزل مردان حردرکوه ودشت وغار نیست
مرغ خوش صورت که در کنج قفس دارد مقام
نیست از گلزارماگردیده‌اش خونبارنیست
اینکه در آویزش دین و وطن گم گشته ای
کار وبار برهمن جز جادوی گفتار نیست
جان چسان بازد برای حفظ ملک دیگران
بنده مومن اگردر شهر خود مختار نیست

از فروغ علم و عقل ومال میتابد فرنگ

ورنه جنس آدمیت اندرین بازار نیست

خویش را بشناس و درس ازحکمت قرآن بگیر

دفتر ملا علاج ملت بیمار نیست

داد این پیغام و سر در زیر خاکستان نهاد

در گلستان غلامان طرح پاکستان نهاد

۸- حکیم محمد نعمان ساجد

حکیم محمد نعمان ساجد در سال ۱۸۹۸ م در سیالکوت متولد شد. او در زمان علامه محمد اقبال زندگی می کرد و از دوستان اقبال بود.

علاوه بر زبان پنجابی که زبان مادریش بود، حکیم محمد نعمان ساجد زبانهای اردو، فارسی و انگلیسی رانیز درحد کمال فرا گرفت.

در سال ۱۹۹۲ م دیوان اشعار او به زبان اردو بنام داغ جبین به چاپ رسید و بعد از یک سال دیوان اشعار فارسی او بنام قند فارسی انتشار یافت.

وی بسال ۱۹۶۳م در سیالکوت در گذشت.

محمد نعمان ساجد به پیروی از هنر اقبال اشعاری سروده است ازجمله :

۱- شعر اقبال :

بیاکه‌ساقی‌گل چهره‌دست برچنگ‌است

چمن زباد بهاران جواب ارژنگ است

حنا ز خون دل نو بهار می بندد

عروس لاله چه اندازه تشنه‌ی رنگ‌است

نگاه می رسدازنغمه‌ی دل افروزی

بمعنی که برو جامه ی سخن تنگ است

بچشم عشق نگر تا سراغ او گیری

جهان بچشم خرد سیمیاو نیرنگ است[۲۴۷]

شعر ساجد :

بیابه‌بزم‌حسینان که‌حام گل‌رنگ‌است

غزل سرای که در دست دلر با چنگ است

محبت گل و بلبل رهین یک دو نفس

۲۴۷- کلیات اقبال، ص ۲۴۶

که حسن وعشق درین بزم شیشه وسنگ است

مرابخون شبابم بهار دل دادند!

زجوش باده خورشید لاله خوش رنگ است

بغیر نقش گری نقش از کجا آید

توخود کجایی ؟ بگواین همه چه نیرنگ است[۲۴۸]

۲- شعر اقبال

صورت نه‌پرستم من بتخانه شکستم من

آن سیل سبک سیرم هر بند گسستم من

دربود ونبودمن‌اندیشه گمانهاداشت

از عشق هویداشداین نکته که هستم من

در دیر نیاز من درکعبه نماز من

زنار بدوشم من تسبیح بدستم من

سرمایه ی دردتوغارت نتوان کردن

اشکی که زدل خیزد در دیده شکستم من

فرزانه بگفتار و دیوانه بکردارم

از باده ی شوق تو هشیارم و مستم من[۲۴۹]

شعر ساجد:

در کعبه و بت خانه تادیر نشستم من

جز روی حسین تو چیزی نه پرستم من

چشم تو خمار من ، روی تو نگارمن

خم خانه بچشم من ، بتخانه بدستم من

۲۴۸- نعمان، محمد، قند فارسی، لاهور ۱۹۹۳م، ص ۳۱

۲۴۹- کلیات اقبال(فارسی)، ص ۲۳۶

نی ساغرمی خواهم ،نی نغمه نی جویم

از باده دیدارت پس مستم و مستم من

اسرار محبت را در سینه خوددارم

نامه ننوشتم من ، قاصد نفرستم من

جسمم زکجا آمد، روحم به کجا پوید؟

در فکر همین هستم،هستم که‌نه‌هستم من[۲۵۰]

۳- شعر اقبال:

می تراشد فکرما هر دم خداوندی دگر

رست از یک بند تاافتاد دربندی دگر

بر سر بام آ،نقاب از چهره بیباکانه‌کش

نیست درکوی تو چون می‌آرزومندی دگر

بسکه غیرت می برم ازدیده بینای خویش

ازنگه بافم به رخسارتو روبندی‌دگر

یک نگه ،یک خنده دزدیده،یک تابنده‌اشک

بهر پیمان محبت نیست سوگندی دگر

عشق را نازم که از بیتابی روز فراق

جان مارابست با درد تو پیوندی‌دگر[۲۵۱]

شعر ساجد:

طبع من مانوس شد باللذت آزارها

من زیک آزار می آیم به آزاری دگر

ای مسیحاچون خدا در دست توداده شفا

۲۵۰- قندفارسی،ص ۳۳

۲۵۱- کلیات اقبال(فارسی)،ص ۲۴۴

بردرت آورده یک بیمار، بیماری دگر

تیرمژگانش دل من راهمه تن خون کرد

در جگر زد ابرواش تیغ جگرداری دگر

از هجوم میکده آئی به بزم صوفیان

از یکی بازار کردی گرم بازاری دگر

تو به‌جلوت دیگری لیکن به خلوت دیگری

روز تو یاری دگرداری و شب یاری دگر[۲۵۲]

۴- شعر اقبال:

آشنا هر خار را از قصه ماساختی

در بیابان جنون بردی و رسوا ساختی

جرم ما از دانه تقصیر او از سجده

نی بان بیچاره می ساز، نه باماساختی

صد جهان می روید از کشت خیال ماچوگل

یک جهان و آن هم از خون تمنا ساختی

پرتوحسن تو می افتد برون مانند رنگ

صورت می پرده از دیوار مینا ساختی

طرح نوافگن که ماجدت پسند افتاده‌ایم

این چه‌حیرت خانه‌امروزو فردا ساختی ![۲۵۳]

شعر ساجد:

عهد و پیمان محبت تو که باما ساختی

چون شکستی بیوفا، عقل و خرد را باختی

۲۵۲- قند پارسی، ص ۳۵

۲۵۳- کلیات اقبال(فارسی)، ص ۲۴۷

بر شکست صنعت خودتو نمی آری ملال؟

این چه معنی؟خودشکستی آن که‌اوراساختی؟

خانه ما سوختی ،ا غیار را افروختی

کرده ای غارت کسی را توکسی را ساختی ؟

تار حسرت در قبای آرزو اندوختی

قطره زهر اجل در شربتم ا نداختی ؟

آرزوهای دل من را نه داری در نگاه

محفل اغیار را تو ساختی پرداختی[۲۵۴]

۵- شعر اقبال:

تب و تاب بتکده عجم نرسد بسوزوگدازمن

که بیک نگاه محمد عربی گرفت حجازمن

چه کنم که‌عقل بهانه جوگرهی بروی گره زند

نظری !که گردش چشم توشکندطلسم‌مجازمن

نرسد فسون گری خرد به تپیدن دل زنده ئی

ز کنشت فلسفیان درآ بحریم سوزوگدازمن[۲۵۵]

شعر ساجد:

بت سنگدل شده شیشهٔ ز طلسم سوز و گداز من

سرناز حسن بلند سر شده‌خم به‌عشق نیازمن

تو زبام تابه‌فلک برو،به نگاه من به ترا رسم

که کمند ساز حقیقت سر عرش‌است مجاز من

گهی در فراق طپیده‌ام، گهی در وصال کشیده ام

۲۵۴- قند پارسی، ص ۳۷

۲۵۵- کلیات اقبال(فارسی)، ص ۲۵۴

کەبەسوزوسازمحبتی همەنغمەهررنگ سازمن[256]

۶- شعر اقبال:

این گل و لاله/ تو گویی که مقیم اند همه

راه پیما صفت موج نسیم‌اند همه

معنی تازه که جوئیم و نیابیم کجاست

مسجد و مکتب و میخانه عقیم اند همه

حرفی ازخویشتن آموز ودرآن حرف بسوز

که در ین خانقه بی سوز کلیم‌اندهمه

از صفا کوشی این تکیه‌نشینان کم گوی

موی ژولیده و ناشسته گلیم‌اند همه

چه حرمها که درون حرمی ساخته اند

اهل توحید یک اندیش و دو نیم اند همه

مشکل این نیست کەبزم‌ازسرهنگامه گذشت

مشکل این است که بی نقل وندیم‌اند همه[257]

شعر ساجد باتغییر قافیه:

بلبل و سبزه و گل مست بهاراند همه

بحروبر، مهروقمر برتو نثاراند همه

درد دل ازدم و درمان مسیحا افزود

کشته‌هایی کەمرا داد غباراند همه

غم واندوه و الم سوز وفغان و ناله

بر سر عاشق روی تو سواراند همه

۲۵۶- قندپارسی، ص ۴۱

۲۵۷- کلیات اقبال (فارسی)، ص ۳۱۸

شمس ومنصور کجاهرکه‌زرازی توکشود

اندرین شهر شما برسرداراند همه

در ره عشق تو عشاق رقیبان گردند

دلبر عشوه نما ! بهر تو یاراند همه

تو چرا خم نه کنی پیش خدا سرساجد

جن و انسان و ملک سجده گذاراند همه[۲۵۸]

۲۵۸- قندپارسی، ص ۵۳

۱۰- خلیل الله خلیلی

فرزند میرزا محمد حسین خان، معروف به مستوفی الممالک از عشیره صافی افغانستان در سال ۱۹۱۰م در کناره رود کابل در باغ جهان آرا به دنیا آمد. در هفت سالگی مادرش را از دست داد. دوران کودکی را در مکتب کوهستان و سرای خواجه تا پنجم دبستان درس خواند. در یازده سالگی پدرش کشته شد. در دوازده سالگی به مدت دو سال به قلعه صدق‌آباد، ملک دائیش مرحوم عبدالرحیم نایب سالار تبعید شد و بر اثر پیش آمدن این سوانح درد آلود و بروز موانع متعدد از ادامه تحصیلات رسمی باز ماند. ادبیات فارسی را نزد استاد بی تاب فرا گرفت.

بعداً" در وزارت مالیه افغانستان مدتی را در سمت منشی مخصوص خدمت کرد. به دنبال تغییر اوضاع حکومت در افغانستان به رژیم جدید پیوست و مدت سیزده سال در دفتر صدر اعظم خدمت کرد. سپس بر اثر مخالفت و اعتراض علیه شاهزاده کنر چهار سال دیگر از عمر خود را در تبعید و حبس سپری کرد و پس از رهائی به نیابت ریاست دانشگاه کابل منصوب شد. وی از ابتدای دوران پادشاهی محمد ظاهر شاه ۱۹۳۳ م تا انقراض سلطنت او ۱۹۷۴م به عنوان یکی از دوستان نزدیک وی ، درمناصب متعدد از جمله رئیس مستقل مطبوعات افغانستان و مشاور مطبوعاتی محمد ظاهر شاه و چندی هم به عنوان سفیر افغانستان در عراق و عربستان انجام وظیفه کرد. پس از سرنگونی حکومت محمد ظاهر شاه به اجبار ترك وطن کرد و مدتی را در نیوجرسی ایالات متحده امریکا به سر برد و در سالهای اخیر به پاکستان آمد. او در کنار هموطنان آواره اش برای رهائی سرزمین مالوفش افغانستان تلاش کرد و در رساندن فریاد داد خواهی مردم افغانستان به گوش جهانیان و ترغیب آنان برای نجات سرزمینشان از استیلای بیگانگان سهمی بس موثر داشت، و بالاخره در روز چهاردهم اردیبهشت سال ۱۳۶۶ ه ش در اسلام آباد در گذشت.

خلیلی مردی بود متدین و آزادی خواه و ارادت او به پیشروان نهضتهای دینی و آزادی خواهانه شرق از قبیل سید جمالدین اسدآبادی و اقبال لاهوری مویداین مدعاست. او در شعر خود همواره برتلاشهای آنان برای بیداری و جلب اتحاد ملل مسلمان صحه می گذاشت. او منادی بشر دوستی و پاسدار وارستگی و آزادی و حرمت نگهدار مقام انسانی بود.

اشعار خلیلی مشحون از مضامین وطن دوستی است و عشق شدید به مردم هموطنش، خاصه

محرومان آنان، ترجیح بند پایان ناپذیر کلام اوست. او در عین ظلم ستیزی هایش ستایشگر همیشگی صلح و سلم است.

"اشکها و خونها" از جمله آثار اوست که در سال ۱۹۸۵م در لاهور انتشار یافت. ابیات زیر از این اثر برگزیده شده است:

۱-در تجلیل علامه اقبال:

به قبر شاعر لاهور ای باد صبابگذر
بگو برخیز تا هنگامه (لی خرقتان)بینی[۲۵۹]

* * *

باد آبان آمدو آورد باخود مشک ناب
خوش بخندای صبحدم خرم بتاب ای آفتاب
قاصد آمد نامه لاهور دارد در بغل
نامه اینک نغمه فردوس دارد در خطاب
نامه شوق است باید بر سروچشمش نهاد
قاصد یاراست از من بوسه خواهد بیحساب
شهرلاهور است شهر دوستان از باستان
دوستانرا یاد کردن دور نبود از صواب
داستان غزنه و لاهور بس دلکش بود
ای حریف نکته دان از حرف حق ابرومتاب
این دو شهرسالخورد ازخردسالی بوده‌اند
چون دوحرف ازیک عبارت چون دوباب‌ازیک کتاب
قاصد آمد خواندبرگوش دلم پیغام جان
عاشق لب تشنه را داد از نوید وصل آب

۲۵۹- خلیلی، خلیل الله، اشکهاوخونها، اسلام آباد ۱۹۸۵م، ص ۳۲

گفت آنجا انجمن بر پا نموده اهل دل

انجمن یا انجم تابان زجمع شیخ و شاب

گفت بربالین اقبال‌است روشن شمع فیض

ماه‌وانجم دور ی پروانه‌سان‌درپیچ وتاب

چون کشد منت زنور شمع بالین کسی؟

کزدل روشن بر آورده هزاران آفتاب

* * *

درسیه عصری که شد در پرده لیلای سخن

شاهد معنی برخ افکند از هشت نقاب

کعبه حق پا یمال لشکر دجال شد

لانه طاووس دین شد جای پرواز غراب

درسیه عصری که استعماردر شرق وغرب

برهمه گردن فرازان جهان مالک رقاب

خاصه بر آزاد مردان دیار مصطفی

قافله سالار اُمی حامل ام الکتاب

شهسواران عجم را تیغ همت شد ز کف

پاسداران حرم را چشم غیرت شدبخواب

روز میدان بود اماجنگجویان خفته خوش

وقت جولان بوداما بال و پربسته عقاب

مغزهای اهل فکر آشفته اندر جروبحث

لفظها جای معانی قشرها جای لباب

باز ماند ازاوج مومن باپروبال یقین

شد فرو آسیمه سربا پای شک در منجلاب

راهزن شد میر شب تارا جگر شد تاجور

خانه خلق خدا از جور اینان شد خراب

آن خدیو بی‌خبر این نا خدای بی خدا

کرد از خون ستمکش جام عشرت پر شراب

اخلاق اهل قدرت کرد یکباره تباه

خرمن دین را در آتش حاصل آنرا در آب

سود خوار سنگدل زاشک یتیم بیگناه

بست خلخال نگار خویش را لعل مذاب

بیوه فرزند مرده جان سپرد از فرط جوع

خواجه را خوناب اشکش زینت زین ورکاب

درسیه عصری که دراکلیل فرماندار هند

دانه های اشک می تابید چون در خوشاب

(بانوی گیتی)زنخوت داشت برسرکوه‌نور

مهر را یکدم نبود از کشور حکمش غیاب

در چنین عصر سیه تابید ناگه اختری

نور افشان از ورای ظلمت چندین حجاب

اختر(اقبال)مومن جلوه افزاشد زشرق

کز فروغش دیده ودل جاودان شد بهره یاب

بر گرامی نامه وی ثبت آثار عمر

بر نگارین خاتم وی نقش نام بوتراب

نعره زدکای ملت‌افسرده تاکی خواب ناز

صبح شد بر پای شو در دهر افکن انقلاب

گردن آزادگانرا تیغ بهتر جای طوق

مردحق را سرفرازی باشد از دار وطناب

در مسلمانی غلامی‌نیست فرمانش بدر!

در مسلمانی اسارت نیست زنجیرش بتاب

قفل رابشکن که‌فرمان خدا در دست تست

بند را بگسل که‌مومن رانباشد بند و باب

ای علم دارحرم‌راه‌کجاداری به پیش؟

زمزم‌این‌جاتشنه تاکی میروی جویای آب

چون تویی‌معمارفطرت‌خودجهان‌خویش‌ساز

ازبهشت اجنبی الا جتناب الاجتناب

از شکوه نعره وی چاك شد جیب سحر

هم جرس جنبید وهم موکب روان شد با شتاب

نعره‌نی‌تو فتده طوفانی‌که‌لرزاند زمین

نعره نی برق جهانسوزی که بشکافد سحاب

واعظ‌ازمیدان مسلمانرابخلوت‌داد راه

رند ما بردش بمیدان باز چون عهد شباب

گفت مومن را بود درراه حق فخرازجهاد

داغ خون بر سینه‌اش بهتربود از لعل ناب

ای مجددا!ای زتو آرایش کاخ کهن

ای معلم ! ای زتو روشن چراغ جد و باب

ای بلال قرن ما خاموش گردیدی چرا

لب گشا یکدم که جان آمد بلب از اضطراب

بانگ(الاالله)برکش تابلرزد کاخها

روی این فرش رمادی زیراین نیلی قباب

ای خلیل حق نوای کش که ازتاثیرآن

جان بتگر سوزد از غم پیکروی از عذاب

حرف زن!تعلیم‌ده!تدبیرکن!تکبیرگو

ای جبینت صبح امت صبح شد یکدم بتاب

دیده بگشا تازتاثیر نگاه نافذت

دیو عصرماگریزد همچو شیطان از شهاب

برده را شورجنون‌آموز کز فریاد وی

خواجه را چترمرصع پوچ گرددچون حباب

عشق را بار دگرافروزدرقندیل دل

تانماید رهرو ما را حقیقت از سراب

نوجوان عصر را آموز اسرار خودی

تاستاند جام از جم تیغ از افراسیاب

تاشناسد مهره بازیگران دهر را

مهرها از مهر برکف مارها زیر ثیاب

مشت خاری داشتم کردم نثار روضه‌ات

مشت خارم را بلطف خویش کن بویا گلاب [۲۶۰]

۲- اشعار زیر در پیروی از فکر اقبال سروده شده است:

۱)راجع به مخالفت با استعمار و استثمار:

اندران شام سیاه مرگ خیز

نور وظلمت بود باهم در ستیز

من در ین بیگانه شهر ناشناس

سوختم در آتش درد و هراس

۲۶۰- اشکهاوخونها، ص ۶۸

می خلد درگوش جانم همچو تیر

غلغل زنجیر باران اسیر[۲۶۱]

مکر استعمار را دیده بمهد

زهر ها دیده نهان در جام شهد

آزموده جابجا مکر فرنگ

پرده ها دیده در آنجا رنگ رنگ[۲۶۲]

* * *

بیام خانه‌همسایه‌چون فتد آتش

بحکم کیش وخردخواب غفلت‌است حرام

کنون بخانه‌ما شعله‌های‌آتش بین

که دود آن بفرازفلک نموده مقام[۲۶۳]

* * *

مکن شست و شوخون آزادگان

که نقشیست برخاك ما جاودان

بمان تا ازان داغ خون روزگار

دماندگل ولاله در نوبهار

چو آزادگی نیست کشور مباد

زن و مرد ما زنده یکسر مباد

سر افراز را در سر افکندگی

بود مرگ زیباتر از زندگی

۲۶۱– مجله تحقیق، دانشگاه پنجاب، لاهور ۱۹۸۵ . ، ص ۸۱

۲۶۲– ایضا، ص ۸۳

۲۶۳– خلیلی، خلیل الله ، اشکهاوخونها، اسلام آباد، ص ۲۸

کنون که موسم پیری رسیدوتن فرسود
چه غیر خاك بشهر خراب می بارد
باقتدارجهان دل منه که شک وفریب
ز متن و حاشیه این کتاب می بارد[۲۶۴]

* * *

چراغ لاله درصحراکه‌افروخت
باهو ناز آزادی که آموخت
زبان ما زگویایی که‌بربست
نگاه ما زبینایی که بر دوخت
سر خار بیابان تیز تاکی
دل جلاد ما خونریز تاکی
بهار ما بجای سوسن و گل
مصیبت بار و انده خیز تاکی[۲۶۵]

۲)راجع به انسان دوستی

اندرین کاخ مجلل همه نقشست بسنگ
از مساوات و حقوق بشر و صلح امم[۲۶۶]
تا بود حق بشر ملعبه قدرت ها
در این صحنه به بندید حریفان محکم
دین جدا ماندکه در راه بشر بود چراغ

۲۶۴- ایضا، ص ۱۱۲، ۱۱۳

۲۶۵- ایضا، ص ۱۴۱

۲۶۶- ایضا، ص ۲۶

مرد انصاف که در کار بشر بود حکم[۲۶۷]

* * *

شگفتی هاست در گیتی که انسانش پدیدآرد

ولی درداکه انسان را خود از صحنه نهان بینی[۲۶۸]

۳) در باره وحدت وهم بستگی کشورهای اسلامی

ای مسلمانان خدا را همتی

اینک آمد سیل آتش، وحدتی[۲۶۹]

۲۶۷- ایضا، ص ۲۷

۲۶۸- ایضا، ص ۳۱

۲۶۹- مجله تحقیق(۱۹۸۵م)، ص ۸۵

۳- استاد خلیل الله خلیلی در پیروی از "جاوید نامه " علامه اقبال شعر زیر را سروده است :[۲۷۰]

شب سیاه

یا رب این شام‌است یادودسیاه

این که براندیشه‌ام بربسته‌راه

این فضای شوم دود اندود چیست

این غم افزا سقف زنگ آلودچیست

زهره می رقصدولی‌سازش کجاست

گرمی و مستی آوازش کجاست

ماه را بینم هراسان درفضا

مضطرب چون کشتی بی ناخدا

گشته پروین آن چراغ نقره‌کار

شیشه الماس گونش سنگ سار

کاروان کش رادمیده‌خون بچشم

خیره خیره بر طرف بیند بخشم

آن طرف تر می نماید مشتری

بی سلیمان و نگین انگشتری

کهکشان با دامن گوهر نشان

سینه مالان بر قفای کاروان

۲۷۰- این اثرناچیزرا بمحضر دانشمندگرانمایه محقق مفضال دوست محترم دکتر سیدمحمداکرم اکرام استاد بخش فارسی در لاهور تقدیم می دارم.(خلیلی)

ابرمن دزدیده گویی چادرش
ریخته از بیم در ره گوهرش
بی کسم بی مونسم بی چاره ام
نا توانم از وطن آواره ام
می رسد هر لحظه فریاد وطن
ناله جانسوز اولاد وطن
آه از ین تیر جگرسوراخ کن
سوز آن ژرفای دل را داغ کن
من بغرب افتاده مهجور از وطن
بحرها و خشکه ها دور از وطن
لیک هردم می گشاید بال و پر
سوی من از کشورم تیر دگر
می رسد آن تیرهای آتشین
راست بر قلبم از آن سوی زمین
بر سر هر تیر بینم آشکار
غرقه در خون نقش آن شهر ودیار
رشکم آید از سخندان عرب
آنکه برده گوی سبقت در ادب
گفت: (چندان تیرخوردم از زمان
از جفای دهر و جور آسمان)
(کز هجوم تیردل پنهان شده
در میان پوشی از پیکان شده)
(می رهم ازتیرآسان بعد ازین

بشکند پیکان به پیکان بعد ازین)

ای دریغا وای بر احوال من
بر دل ازغصه مالا مال من
بر دل تبدار پیکان سوزمن
برفغان های شور افروز من
کز گدازش می شود پولاد آب
می شود پیکان برآن آتش مذاب
گوش کردم تا سحر زاری دل
سوختم از سوز بیماری دل
می شنیدم ازدل خود رازها
ناله ها فریادها آوازها
ناله های مادران داغدار
کودکان دور مانده از دیار
آتش دل زد زبانه تا زبان
ناله شد روشنگر سوز نهان
آه شد دامن زنان بر مجمرم
دمبدم سوزندهتر شد اخگرم
سربسرکاشانه دل در گرفت
رگ رگم را شعله آذر گرفت
برزنان شدچون عقاب تیزبال
قله قله در وطن مرغ خیال
شهرها بینم میان دودها
سوخته در آتش نمرودها

زین شب اندیشه سوزجانگزای

سوختم تاکی نمی آید بپای

میخ گردیده مگر بر آسمان

دامن رامشگران اختران

یامگردر خواب شد مرغ سحر

بر سر زانوی شبب بنهاده سر

اشک آمد آب زد بر آتشم

من از این آب مبارك بس خوشم

اشک یار کودکیهای من است

غمگسار بیکسی های من است

در یتیمی رازدارم بوده است

مونس شبهای تارم بوده است

اشک درزندان بمن هم‌خانه‌بود

یار با زنجیر وبازو لانه بود

ناله گر از سوزنی آموختم

شعر را از لطف وی آموختم

اشک دمساز است با سوزوگداز

بوده شبها مشعل ارباب راز

ترجمان بی زبانانست اشک

راز گوی دردمندانست اشک

شعر ترازآه اشک آلوده نیست

شعر محصول دل آسوده نیست

خاطرم از فیض اشک آرام شد

مرغ وحشی ا ندك اندك رام شد

مشاهده رویاء

خواب آمد خیمه زد برجان من
بارخود بنهاد بر مژگان من
چشم وا کردم بدنیای دگر
شهر دیگر دشت و دریای دگر
خویش را دیدم به لاهور قدیم
بر در سلطان اهل دل مقیم
گنج بخش ژنده پوش غزنوی
سایه حق آفتاب معنوی
جبهه‌اش آیینه انوار حق
دیده‌اش روشنگر اسرار حق
موی اوچون برف افتاده بدوش
دوش او مانند کوهش برف پوش
در نگاهش هیبت حق موج زن
شوکت فقر از شکوهش مبرهن
صف کشیده‌ازدو سویش چون‌هلال
بار یابان حریم ذوالجلال
هر یکی خورشید والای دگر
اختران عالم آرای دگر

من بپائی ورستاده مرده وار

رفته از دستم زمام اختیار

نی زبانم را مجال گفتگو

نی نگاهم را توان جستجو

تا بدانم کین بزرگان کیستند

اندرین محفل برای چیستند

ناگهان شدپرتوی پیدا ز دور

نام هر یک شد رقم باخط نور

خواجه انصاریان پیرهرات

از الهی های وی جان را حیات

عارف اجمیر شیخ راستان

آسمانش خاکبوس آستان

فخر کابل خواجه گنج شکر

از نگاهی خاك را بنموده زر

پیشوای اهل دل سید علی

کوکب کشمیر از وی متجلی

افتخار دوده ملتانیان

نور حق از جبهه پاکش عیان

شیخ احمد مقتدای‌اهل حال

آفتاب عزت وی بی زوال

صاحب تیغ و قلم‌آن سوترك

دست بر شمشیر خوشحال خنک

پای تا سر هیبت وفروشکوه

بر سر سجاده بنشسته چو کوه

خشم از چین جبینش آشکار

برق غیرت از نگاهش شعله بار

روبروی وی نهاده دفتری

حرف حرفش چون درخشان گوهری

جبهه‌اش تابنده‌چون‌خورشیدوماه

برسرش چون ملت افغان کلاه

فیلسوف شرق دانای حکیم

هند را آواز وی ضرب کلیم

من زفر و هیبت آن موتمر

ایستاده خشک در کریاس در

لرز لرزان چون درخت سالمند

دل میان سینه رقصان چون سپند

عقل مرعوب شکوه آن جلال

سر فرو برده بجیب انفعال

گاه می شد گوش سرتاپا تنم

تاحجاب از حرف پنهان افگنم

بشنوم حرف از لب مولای خود

مقتدا و خواجه و آقای خود

بشنوم آن صحبت آزاد را

صحبت شاگرد با استاد را

گرچه بود آن حرف ها بس آشکار

لیک من بودم ازان بیگانه وار

ای دریغا کان سخن های دری

بود پشت پرده ازمن چون پری

من دری گویم دری‌آن من است

این گهر ارث نیاکان من است

تانمایم سر این معنی سوال

هیبت محفل ربود از من مجال

پیش آیینه مجال آه نیست

اجنبی را در شبستان راه نیست

می شنیدم من فقط آوازشان

ازورای پرده سوز و سازشان

فریاد مادر مجاهدان

ناگهان شد زان سوی محفل بلند

ناله ئی ازمادربس دردمند

ناله ئی از خون واشکش محتوا

از شکست شیشه دلها صدا

ناله ئی رنگین بخون مردوزن

ناله ی گلگون قبایان وطن

مادری وارد شد اندر بارگاه

چهره‌اش ازخشم چون نگرفته‌ماه

شام محشر را بچشمش دیده ئی

دور سر با چادر پیچیده ئی

گیسوانش در سپیدی همچو شیر

همچو هاله حلقه بر بدر منیر

قامت سروش شده اندك نگون

جامه کر باسیش پر داغ خون

زد بیک سو چادرش را باشتاب

کس نه بیندآنچه من دیدم بخواب

شرح آن حالت نگنجد در قلم

گرچه با خوناب دل گردد رقم

جای آن پستان ببریده‌به تیغ

چون درچشمه هردوپرخون‌ای دریغ

گوشهایش گشته با چاقو قلم

کرده از شلاق دست وپا ورم

ناخنانش را بر آورده برون

جای آن‌آهن فروبرده‌برون

از خلال روی مضراب کبود

جزنگاه نافذش پیدانبود

نی نگه چون پرتو ایمان او

ترجمان آتش پنهان او

باخود آورده‌نهان‌از دشمنان

زان همه شهروسراوبوستان

مشت خاکی باکف خاکستری

دوخته باگوشه‌ئی‌درچادری

آن یکی خاکستری ام الکتاب

روشنی بخش جمال آفتاب

وان دگر خاك شهیدان وطن

جامه گلگونان میدان وطن

پیش آمد بانوی روشن روان

بانگه‌چون تیروباقدچون کمان

سر فروه آورد از بهر سلام

کرد آداب ارادت را تمام

در دو دست وی برسم ارمغان

زیر چادربود اجرامی نهان

چشم مالیدم که بینم خوبتر

تحفه آن مادر خونین جگر

تانگه کردم فتادم بر زمین

بود سرهای دو طفل نازنین

چون دو کوکب کامده از آسمان

یا دو مرغ‌ازآشیان عرشیان

گفت این سرهای اولادمن است

یادگار قلب ناشاد من‌است

دختران نغز دلبند من اند

هردوجسم‌وجان وفرزندمن‌اند

من زشهر جان سپاران آمدم

وزدیار داغداران آمدم

این دو سررا ارمغان آورده‌ام

از میان کشتگان آورده ام

این دوسر درکشور آزادگان

باشد از صدع سردیگرنشان

این دوسرراماندگریان‌برزمین

گفت این‌است‌ارمغان‌این‌است‌این

آن دهن ها بود گرم نوش خند

چون دوخط لعل درگلگون پرند

آن پریشان گیسوان زنجیروار

داشت دور گردن هر یک قرار

خرمنی از مشک وخون یک جاشده

سخت جالب منظری بر پا شده

آن سیه‌چشمان دران فرخنده‌جمع

بود تابنده بسان چار شمع

گوییا دارند پنهان گاه گاه

آهوانه جانب محفل نگاه

بود مژگانها هنوز از اشک تر

بر رخ چون گل زضربت ها اثر

گفت آمد لشکر کفار سرخ

سیل آب اردوی خونخوارسرخ

آتشی ازظلم و کین افروختند

کشورما را سراسر سوختند

غیرت و ناموس قرآنی چه شد

ای مسلمانان مسلمانی چه‌شد

از که نالم اول از میرحرم

از رفیقان عرب یا از عجم

ترك با ما داشت عهد اتحاد

آن محبت‌هاچه‌سان رفتش زیاد

ناله آن مادر زار نژند

لرزه در بام ودرمحفل نکند

از دل هر ذره آن جلوه گاه

سوی گردون شد خروش لااله

قطره قطره خون من آمد بجوش

زان ندای آسمانی زان خروش

از دل سنگم شرر آمد برون

وان شررازچشم تر آمد برون

در میان آن همه جوش و خروش

صوت اقبال آشنا آمد بگوش

با صدای گرم حسرت بار خود

خواندفصلی‌دلنشین زاشعارخود

گفت : ای مردان آگاه خدا

محرمان بارگاه کبریا

آسیا یک پیکر آب و گلست

ملت افغان در آن پیکردلست

از فساد او فساد آسیا

از گشاد او گشاد آسیا

تا دل آزادست آزادست تن

ورنه کاهی در ره بادست تن

از حیات او حیات خاور است

طفلک ده ساله‌اش لشکرگراست

عزم این ملت بود دیوار دین

سنگ سنگش سنگر ستوار دین

کابل‌ازلاهور چندان دور نیست

غزنه دورازشهرنیشابورنیست

این سه کشور غمگساران همند

در حوادث راز داران همند

تا بیارد مطلب خود را بکف

این سه کشور هست دشمن هدف

این کلید آرزو های ویست

خون بهای جستجوهای ویست

چون باین مفتاح در را واکند

مطمئن آقایی دنیا کند

از عدن تا چین شود دنیای آن

نفت آن صحرای آن دریای آن

خواجه هجویر گفت این داستان

این حدیث جانگداز دشمنان

بایدش اکنون سوی درگاه برد

نزد سلطان شفاعت خواه برد

خازن ارباب حال آمد به پیش

خامه را بنهاد ازدستارخویش

تا ز محفل هر کرا ایما شود

نامه با انگشت وی انشا شود

ختم بر اقبال شد رای همه

بود این معنی تمنای همه

شاعر آتش بیان دردمند

گفت (یاالله)از جا شد بلند

کف بلب آورد چون نجدی مست

از"خودی وبیخودی"یکباره‌است

آفتاب عشق رخشیدن گرفت

آرمیده بحر جوشیدن گرفت

نعره هایش سوی گردون می شدند

در فضامصراع گلگون می شدند

این سخن ها زان نواهانغمه ایست

زان نیستان معانی ناله‌ایست

ناله نی از آن نیستان

این پیک را بکوی رسول خدا برید

وین ناله را ببارگه مصطفی برید

آنجا که آفتاب نبوت نهاده سر

آنجاکه هست کاخ رسالت بپا برید

ست ؛

آنجاکه محشرا ز هر ذره خاك آن

انوارعشق آید و بوی وفا برید

آنجا که کاخ ظلم‌نگونسار گشته‌است

بنیاد داد گشته بدنیا بنابرید

اخبار این سفینه آتش گرفته را

در پیشگاه عاطفت ناخدا برید

زان شهرهای سوخته‌خوانید نامه‌ها

زان قریه‌های گمشده‌طومارهابرید

اخبار تانکهای زمین لرز کوهکن

احوال میگها بفراز فضا برید

از اختلاف امت مرحوم قصه ها

در پیشگاه قافله‌سالار ما برید

این مادر مقدس پستان بریده را

درپیش فاطمه حرم مرتضی برید

آن هر دو سربچشمه زمزم دهید غسل

آنگاه داخل حرم کبریا برید

اوصاف ماجرای دلیران جنگجوی

از سنگرمبارك عشق و وفا برید

گویید عرض ملت کهسار را شنو

ای مصطفی فغان شرر بار را شنو

بشنو وگرنه کارپایان رسیده‌است

طوفان مرگ بردر ایوان رسیده است

دیو نفاق خانه امت خراب کرد

این دیورابکش که‌بدیوان رسیده است

چشمش بروی دختر مومن فتاده است

دستش بنو عروس مسلمان رسیده است

خونی نمانده در جگرمادران زبس

خون همچواشک برسرمژگان رسیده است

ناموس دین بگوشه‌میدان فتاده‌است

هنگام جان سپاری مردان رسیده است

ناسور گشته زخم مریضان ز اختلاف

هان ای طبیب فرصت درمان رسیده‌است

بس دودهای سوخته از جسم کودکان

بس روزهاکه‌رفته‌بکیوان رسیده است

امروز جان سپاری و غیرت براه‌حق

تنها بدوش ملت افغان رسیده است

زین افتخار قوم تهیدست بی سلاح

نامش چو تاج برسرکیهان رسیده است

تشنه لبان عشق بسنگر نشسته اند

ای ابر لطف موسم باران رسیده است

ای آفتاب مهر و عنایت عنایتی!

ای حامی حقوق مسلمان شفاعتی!

۱۱- عبدالحمید عرفانی

عبدالحمید عرفانی بسال ۱۹۰۷ م در سیالکوت متولد شد. در ده سالگی پدر خود را از دست داد وتحت تربیت عمویش محمد شفی که مدیر مدرسه بود بزرگ شد. دردانشگاه پنجاب بعنوان نفر اول مدال طلا کسب کرد و در سال ۱۹۲۹ م در دانشگاه بلوچستان بتدریس پرداخت. در سال ۱۹۳۷ م در دانشگاه آموزشی و پرورشی لاهور به خدمت مشغول شد. از سال ۱۹۴۶م تا سال ۱۹۴۹م معاونت کالج کویته را بر عهده داشت. در سال ۱۹۶۵ م دوره دکتری دانشگاه پنجاب را به پایان رسانید. از این تاریخ تا سال ۱۹۷۲م مدیر کالج اسلامیه در گجران واله بود و در همان کالج بازنشسته شد. سپس به سیالکوت بر گشت.

اومدیریت مجلات گوناگون را برعهده داشت و بخاطر همکاری فرهنگی با کشور ایران از دولت ایران نشان ورزش در یافت نمود. و نیز از طرف دولت پاکستان جایزه موسوم به ستاره امتیاز به او اعطا گردید.

عرفانی در معرفی پاکستان و مخصوصا" علامه اقبال به ایرانیان مجاهدت فوق العاده کرد و به وسیله سخنرانی ها در مجامع علمی و فرهنگی به انجام وظایفی که به عهده داشت توفیق به سزایی یافت.

از عبدالحمید عرفانی اثری به نام حدیث عشق به جا مانده است.

ابیات زیر از اوست:

۱- راجع به فلسفه خودی :

بسا روزا به پهنای دو عالم

جفاها در فراق تو کشیدم

بدریای خودی کردم نگاهی

تراتوام بجان خویش دیدم[۲۷۱]

***

۲۷۱- عرفانی، عبدالحمید، حدیث عشق، تهران، ص ۵۵

هزاران یار زیبا بر گزیدم

گهی پیوستم و گاهی بریدم

گشودم چشم ازخواب پریشان

بحسن جاودان تو رسیدم[۲۷۲]

۲- در باره روشن بینی:

ای خوشا آن صبح جان افزای من

خوشتر از امروز من فردای من

اززمین تا آسمان پروازمن

پیررومی گشته هم آواز من[۲۷۳]

۲۷۲- حدیث عشق، ص ۲۶

۲۷۳- ایضا، ص ۶۶

۱۲- عرشی

محمدحسین متخلص به عرشی به سال ۱۸۹۶ م در امرتسر چشم به جهان گشود. پدرش زرگر بود لذا فرزند خود را نیز به همان کار وا داشت و او را از همان اوان کودکی مردی زحمت کش تربیت کرد. به تشویق شوکت امرتسری که از دوستان وی به شمار می آمد محمد حسین را به تحصیل گماشت. در صحبت شوکت امرتسری بودکه ذوق شعری نیز در عرشی پرورش یافت . عرشی بزبانهای اردو ، فارسی ، عربی آشنایی داشت و شاعر پنجابی ، اردو و فارسی بود. اشعار فارسی وی بنام نقشهای رنگ رنگ در سال ۱۹۷۵م در راولپندی منتشر گردید. وی در امرتسر تا مدتی مدیریت مجله بلاغ و البیات را به عهده داشت و در زادگاهش کتابخانه ای تاسیس کرد. وفات عرشی بسال ۱۹۸۵ در لاهور اتفاق افتاد.

ابیات زیر از اوست:

۱- در باره فلسفه سخت کوشی و مبارزه جویی:

خیز و در موجه و گرداب بیفگن خودرا

مردی این نیست که آسوده ساحل باشی

۲-راجع به عشق:

متاع جنس باهر سفله ای ازکف مده عرشی

سپار این جنس را با آنکه مرغوبش به جان باشد

پیام به نام علامه اقبال

ای ترنم های رنگینت گلستان سخن

معنی عیسی دمت بخشنده جان سخن

ای حیات تازه دادی نغمه‌را از نطق خویش

گشته ای شور افکن‌ارض و سماازنطق خویش

از عروس طبع برما جلوه ها پاشیده‌ای

و زچمن زار تکلم تازه گلها چیده ای

بر فراز طارم اعلی لوا افروختی
نرد خودرا در قمار جمع ما در باختی
یافت از تو مرکزی هنگامه بیتاب ما
ریختی تخم سکون در مزرع سیماب ما
لیکن‌ای‌اقبال‌این رنگین نوایی تابه کی
از نفس گرمی وازدل شعله زایی تابه کی
ای تویی درآشیان وگلشنت بر باد رفت
نغمه یی ماندی و پرواز تو باصیاد رفت
خیز و گلبانگ دهل درگنبد خضرافکن
از قبور آیند خلقی شور صورآسا فکن
خیزو صوت خود به آهنگ رجز تبدیل کن
قطره‌ای داری بیاور در شرر تحلیل کن
خیزازکنج متانت جلوه ای بر ما فکن
هان بیا همچون سنائی گوی درمیدان بزن[۲۷۴]

۲۷۴- فارسی گویان پاکستان (ج ۱)، ص ۴۳۴

۱۳- عطا

عطاء الله خان عطاء پسر خان محمدخان گنداپور در دهکده کلاچی در مضافات دیره اسمعیل خان به سال ۱۸۹۸م چشم به جهان گشود.

عطا هنگام مرگ پدر کودکی شش ساله بود ولی مادر مهربانش در تعلیم وتربیت وی بسیار کوشید و عطا بزودی تحصیلات مقدماتی و متوسطه را به پایان رسانید و در پیشاور به دانشکده اسلامی وارد گردید و به اخذ درجه لیسانس نایل آمد. سپس در رشته قضایی دانشگاه اسلامی علیگر مشغول تحصیل شد. پس از دریافت درجه لیسانس حقوق پروانه وکالت دادگستری گرفت و در دیره اسمعیل خان به کار وکالت مشغول شد.

عطاء الله خان عطاء تحت تاثیر علامه اقبال و عطاالله شاه بخاری بود بخصوص شعر وی از شعر علامه اقبال الهام گرفت . ابیات زیر راجع به احیای دین از اوست:

ای روشن از تو انجم وخورشیدوماهتاب
وی‌ازتولعل وکرمک شب تاب نوریاب
گهی اگر به حضور تو باریاب شوم
اگرچه ذره ناچیزم آفتاب شوم
صد دجله قطره ایست ز بحر نوال تو
برگی است هشت خلد ز شاخ نهال تو
ای تاجدار یثرب وای صاحب کتاب
ای در حضور رب سموات باریاب
ای آن که تامقام(اوادنی) رسیده‌ای
جاییکه کس نرفت تو آنجا رسیده‌ای[۲۷۵]

۲۷۵- فارسی گویان پاکستان (ج ۱)، ص ۴۵۸

۱۴- غلام اعظم

غلام اعظم در جلم متولد شد و در همانجا به کسب علم پرداخت. وی اولین مدیر مجله هفتگی موسوم به "زندگی نو" بود. غلام اعظم برای بهبود زندگی روستائیان تلاش زیادی کرد و اندیشه منفعت طلبی در سر نداشت. او سخنران معروفی بود.

از این شاعر اثری به نام نغمه صداقت در باره تعلیمات اسلامی ، مذهب ، زندگی و شعر طبیعی به یادگار مانده است.

ابیات زیر از مثنوی نغمه صداقت بر گزیده شده است:

۱- در باره عشق:

علم شد بی عشق و قیل وقال گشت

ذوق را بگذاشت استدلال گشت [۲۷۶]

***

آن اراده در ظهور آمد جهان

از اراده شد مراد این جسم و جان [۲۷۷]

***

در کتب اوهست چون قرآن ما

چون خودی پیداست اندر جان ما

عشق سازد همت ما را بلند

صید مقصد را بیارد در کمند [۲۷۸]

***

ملک او از نور حق پرنور شد

۲۷۶- اعظم، غلام، مثنوی نغمه صداقت، لاهور ۱۹۲۵م، ص ۱۸

۲۷۷- ایضا، ص ۲۳

۲۷۸- ایضا، ص ۲۷

ظلمت کین و حسد کافور شد[۲۷۹]

***

روز خندق شمس را بهر نماز

قوتش از غرب گردانید باز

چون عمراز عشق خود را چاره کرد

برتن خود خرقه راصد پاره کرد[۲۸۰]

۲۷۹- ایضا، ص ۱۰۱

۲۸۰- ایضا، ص ۲۵

۱۵- غلام غوث صمدانی

غلام غوث صمدانی دوره لیسانس را در دانشگاه علی گره در رشته مهندسی ساختمان بپایان رسانیده و به شغل مهندسی پرداخت. او به زبانهای عربی و فارسی، تمدن وفرهنگی اسلام ، قرآن و حدیث علاقه داشت. از سال ۱۹۵۵ م که دیوان فارسی وی بنام مثنوی صمدانی در لاهور انتشار یافت، به شهرت رسید. غلام غوث صمدانی تحت تاثیر جلال الدین رومی و علامه اقبال قرار داشت.

ابیات زیر ازمثنوی صمدانی بر گزیده شده است:

۱- در باره فلسفه خودی :

چیست شخصیت ؟وجود مرکزی
زنده هرشی در حدود مرکزی
ذات هرشی جوهر و وصفش عرض
هر صفت را ذات واجب الغرض
گر کسی از مرکزش روتافتی
نام خود هم گم ز هستی یافتی
ذات شی برذره ها شد منقسم
ذره ها را مرکزی دارد بهم[۲۸۱]

۲- راجع به انسان کامل:

کو زبان و دل همی دارد یکی
سودخویش و غیر انگارد یکی[۲۸۲]

۲۸۱- غلام غوث، صمدانی، مثنوی صمدانی، لاهور ۱۹۵۵م، ص ۱۲۲

۲۸۲- ایضا، ص ۴۸

***

او مبرا از فریب و شاطری

کجروی در مذهب او کافری

او نخیزد ، بهر جنگ انتخاب

او نمی ترسد زنقد و احتساب

"رسم وراه ودین و آئینش زحق

زشت و خوب و تلخ و نوشینش زحق"[۲۸۳]

(اقبال)

* * *

فرد کامل را محمد نام گشت

اسوه او را صلای عام گشت

ای خوشا قومی که دارد مهتری

از مهان بهترین ، هم بهتری[۲۸۴]

هرکه ذات پاك او نشناخته

دین خود را در فساد انداخته

ذات او باشد مرام آرزو

خویشتن را محو کن در ذکر او[۲۸۵]

۳- راجع به فلسفه سخت کوشی و مبارزه جویی:

زندگی باغی است، گویی ای جوان !

۲۸۳- ایضا، ص ۴۹

۲۸۴- ایضا، ص ۸۱

۲۸۵- مثنوی صمدانی، ص ۱۲۱

تا نگهداریش از باد خزان

مرگ پیش از مرگ باشد کاهلی

زاید از آن بزدلی و بیدلی[۲۸۶]

۴- در مورد تصوف:

مرده دل جوید د گر احیای دل

زندگی اسمی است از اسمای دل[۲۸۷]

کی تصوف از قلم خواهد بیان

همچو مقناطیس کارش در نهان

فلسفی چون غیر قرآن رنگ بست

صوفی این عکس عمل بنوشته است

ورنه صوفی محو در اشغال خویش

کی بر آید باقلمدان پیش[۲۸۸]

۵-راجع به مخالفت با ملی گرایی:

اختلاف رای را رحمت نمود

شد همه احزاب را جائز وجود[۲۸۹]

۲۸۶- ایضا، ص ۲۶

۲۸۷- ایضا، ص ۱۰

۲۸۸- ایضا، ص ۱۳۰

۲۸۹- ایضا، ص ۷۲

۶- در باره مخالفت با استعمار و استثمار:

دور فرعون است وجودی دم بدم

صورت موسی در ایمن نه قدم

آن ید بیضا بزن بر چشم برق

زن عصا بر مارهای شرق و غرب

این اسیران را زبند آزادکن

لشکر فرعونیان بر باد کن[۲۹۰]

۷- در باره احیای دین:

ملک نوزادست و دشمن بی ثمر

هم درون خانه،هم بیرون در

یک تن و صد درد، پاکستانیان

پس چه بایدکرد پاکستانیان ؟

هر چه باشد در نفوس ملتی

اوج و پستی را بگیرد علتی

بردوره استادەیی ای ملتم

بر چه کارآماده یی ای ملتم؟[۲۹۱]

***

بشنوی ای صدر ملت این سخن

مجلس قانون گذاری ! گوش کن

"زیرگردون آمری از قاهریست

۲۹۰- ایضا، ص ۱۸۱

۲۹۱- مثنوی صمدانی، ص ۱۹

آمری از ما سوالله کافریست"

(اقبال)

سکه زن الحکم الله برنگین

ای به میراث خلافت بر زمین

در اساس حق تذبذب آوری

پا نگه دار از نشیب قهقری

از فلک در گوشم آید این اذان

حکم حق در ملک حق باید روان[۲۹۲]

***

دین سراپا راحت ورحمت بود

تو گمان داری که دین زحمت بود

اصل هر نعمت مباح از روی دین

حل و حرمت در محل آن ببین

می نماید دین ترا راه صواب

تاشوی زان درد و گیتی بهره یاب[۲۹۳]

۸- راجع به ایجاد روحیه انقلابی در مردم:

در سیاست آفریند انقلاب

برکشد از چهره دشمن نقاب

گرچه باشد دور پستی و زوال

وا نماید زینه بام کمال

۲۹۲- ایضا، ص ۶۸

۲۹۳- ایضا، ص ۹۸

از فضای تیره اهریمنی

راهبر گردد بسوی روشنی

***

خود پرستی را اگر بگماشتی

تخم شر در کشت ملت کاشتی

رهنما باید امینی صادقی

درد مزمن را طبیبی حاذقی [۲۹۴]

۲۹۴- ایضا، ص ۴۸

۱۶- محمد اکبرمنیر

محمد اکبرمنیر در سال ۱۸۹۵ م در سیالکوت متولد شد. نام پدرش محمد حسین بود. او دوره ابتدایی را در زادگاهش تحصیل کرد. در دانشگاه پنجاب دوره فوق لیسانس ادبیات فارسی را بپایان رسانید و تحت ارشاد و هدایت مولانا ابوالکلام آزاد تلمذ و کسب فیض نمود. پس از چندی منیر سیر وسیاحت در کشورهای مختلف را آغاز کرد. مدت یک سال در بحرین و یک سال در بغداد اقامت گزید و چند شهر ایران را گشت . به این ترتیب با تمدن و فرهنگ اسلام و ایران آشنا گردید.

بعد از سیر و سیاحت و گشت و گذار ، آنچه را که آموخته و دیده بود، در دانشگاههای گوناگون تدریس کرد. از میان بزرگان شعر وادب بخصوص این سه نفر بر او شدیداً" نفوذ داشتند: ۱- ابوالکلام آزاد ۲- علامه اقبال ۳- سید میرحسن که در رشته زبان وادبیات فارسی استاد علامه اقبال بود.

از این شاعر اثری به نام ماه نو باقی است. ابیات زیر از ماه نو بر گزیده شده است:

۱- راجع به عشق:

همه مست رنگ و بوئی همه شوق و آرزوئی

بکشیم ساغری را به هوای گلعذاری[۲۹۵]

۲- راجع به تصوف:

سر را چو فرود آری ، درپیش خداوند آر

این سجده نمی زیبد، جز خالق سبحان را[۲۹۶]

۲۹۵- منیر، محمداکبر، ماه نو، اعظم گره ۱۹۲۸، ص ۱۶۵

۲۹۶- ایضا، ص ۵۴

۳- منیر از این شعر اقبال پیروی کرده است:

دل رهروان فریبی به کلام نیش داری
مگر این که لذت او نرسد به نوك خاری
چه کنم که‌فطرت من به‌مقام در نسازد
دل ناصبور دارم چو صبا به لاله زاری
چونظر قرار گیرد به نگار خوبروئی
تپد آن زمان دل من پی خوبتر نگاری
زشرر ستاره جویم زستاره آفتابی
سرمنزلی ندارم که بمیرم از قراری
چو زباده ی بهاری قدحی کشیده خیزم
غزلی دگر سرایم به هوای نو بهاری
طلبم نهایت آن که نهایتی ندارد
به نگاه ناشکیبی به دل امیدواری
دل عاشقان بمیرد به بهشت جاودانی
نه نوای دردمندی نه غمی نه غمگساری[۲۹۷]

شعر منیر:

چه خوش است روزگاری که‌به‌فصل نو بهاری
قدمی زنیم بیرون به هوای مرغزاری
برویم با حریفان بزنیم خیمه مان
بمیان لاله زاری بکنار جویباری
همه مست رنگ و بوئی همه شوق وآرزوئی

۲۹۷- کلیات اقبال(فارسی)، ص ۲۳۵

بکشیم ساغری را به هوای گلعذاری[۲۹۸]

۴- در باره مخالفت با ملی گرایی:

تو حرفی از وطن گویی من از مذهب سخن رانم

ترا پیوسته فکر جسم و من اندر پی جانم[۲۹۹]

۵- در مورد مخالفت با استعمار و استثمار:

تقلید اروپا را، بر کوه هماله زن

از سنگ وطن بشکن ، این شیشه عصیان را[۳۰۰]

***

چه فتنه ها که سرزد از اروپا

جهان زین فتنه ها اندر خطربی

بمانده شرقیان را پای ها درگل

درخت شرقیان بی برگ و بربی[۳۰۱]

***

این فتنه افرنگی با دور زمان گردد

گر شعله فشان گردد، گه ریگ روان گردد

در دشت نهان ماند، در شهرعیان گردد

باتوپ و تفنگ آید، با تیغ و سنان گردد

۲۹۸- ماه نو، ص ۱۶۵

۲۹۹- ایضا، ص ۶۳

۳۰۰- ایضا، ص ۵۴

۳۰۱- ایضا، ص ۹۸

اهریمن استعمار، از راه نیاز آید

گه جاده چین گیرد، گه رو به حجاز آید

گنجشک صفت لیکن با پنجه باز آید

بنگر بچه رنگ و فن ، این شعبده باز آید

این دیو سیه باطن ، اندام سحر دارد

در دست گهر دارد ، در سینه شرر دارد

یک دفتر آزادی ، همواره ببر دارد

در شرق فرود آید، پیوسته نظر دارد[۳۰۲]

۶- راجع به احیای دین:

تاسطوت اسلامی ، در خاك وطن خسپید

آن خاك بگریاند، بس نرگس شهلا را[۳۰۳]

***

خدا را پیش من دیگر مگو ازشیعی وسنی

که من زین‌اختلافات مسلمانان درافغانم[۳۰۴]

۷- در باره ایجاد روحیه انقلابی در مردم :

آن صوت که شاهان رابرتخت ستم لرزاند

شمشیر جهانبانی بخشید شتربان را

از مشعل آزادی ، کن محفل دل روشن

۳۰۲- ماه نو ص ۱۲۳

۳۰۳- ایضا، ص ۴۸

۳۰۴- ایضا، ص ۶۳

تا باز کنی پیدا، ایمان حدی خوان را[305]

***

خورشید صفت نور خود از دور رسانم

روشن کنم از انجم و مه دار مسحن را[306]

***

سرود من به دشت و کوه و صحرا

بود بانگ درا مرکاروان را[307]

۸- راجع به روشن بینی :

خورشید جهان افروز، آئینه امروزاست

در روی تو می بینم ، عکس رخ فردارا[308]

اعجاز طبیعت بین، کز نغمه برون آرد

از بطن شب تیره ، خورشید درخشان را[309]

***

چمنم جمال گیرد، سخنم کمال گیرد

زفضای سبزه زاران ، زهوای گلعذاران

دل من بسینه لرزد،چورخ گلی به‌بینم

۳۰۵- ایضا، ص ۵۳، ۵۴

۳۰۶- ایضا، ص ۱۰۲

۳۰۷- ایضا، ص ۱۳۹

۳۰۸- ایضا، ص ۴۵

۳۰۹- ایضا، ص ۵۰

چو شعاع آفتابی ، ز جمال جویباران[310]

۳۱۰- ایضا، ص ۱۴۸

۱۷- محمد ایوب

محمد ایوب در سال ۱۹۰۹ م در گورد اسپور متولد شد. پدرش شیخ نور محمد بود و به کار پارچه فروشی اشتغال داشت. محمد ایوب در گورد اسپور بکسب تحصیل پرداخت و پس از فراغت از تحصیل به لاهور آمد و در راه آهن استخدام شد.

در سال ۱۹۳۵ م در دانشگاه پنجاب دوره لیسانس را بپایان رسانید. سپس در سال ۱۹۴۹م به در یافت درجه فوق لیسانس از دانشگاه سند نایل گردید. در سال ۱۹۶۵ م به معاونت راه آهن رسید و بعد از باز نشستگی از راه آهن در سمت مشاور مالی به خدمت ادامه داد. محمد ایوب مدتی را در مسافرت گذرانید و بیت المقدس ، استانبول ، قونیه ، کوفه و نجف را دید و از اماکن مقدس و آثار تاریخی دیدن نمود.

هنگامیکه او در دهلی بسر برد به سرودن شعر فارسی پرداخت. او در زبان اردو ، فارسی و عربی به مرحله کمال رسید. مجموعه کلام فارسی او بنام نوای فردا در ۱۹۵۶ م انتشار یافت و نوای فردا عبارت از چهار قسمت می باشد. دومین دیوان بنام انوار جمال در سال ۱۹۷۹ م به چاپ رسیده است. محمد ایوب تحت تاثیر علامه اقبال قرار گرفت. بویژه دیوان علامه اقبال بنام زبور عجم در او اثر عمیق بجا گذاشت:

ابیات زیر از آثار ایوب بر گزیده شده است:

۱- در باره فلسفه خودی:

عرصهٔ هستی بسی تاریک وظلمت خیز بود

درمیان آن درخشان آفتاب آساشدیم

از هوای شوق منزل دستها کردیم طی

ذره ای بودیم از جوش جنون صحرا شدیم[۳۱۱]

۳۱۱- محمد ایوب ،انوارجمال، لاهور ۱۹۷۹م، ص ۱۰۰

۲- راجع به فلسفه سخت کوشی و مبارزه جویی:

زندگی چیست؟تقاضای تگ و تازی هست
زندگی تلخ چو تنهائی زندان بودی؟[۳۱۲]

***

در عمل کوش و فسون خورده آرام مشو
زندگی نیست بجز شوق مدام تگ و دو[۳۱۳]

***

دشت وحشت با تعب هم قیس را راحت فزود
ریگ صحرا زیر پایش پرنیان انداخته[۳۱۴]

۳-نسبت به عشق

می خورد آب زندگانی عشق زجوی کهکشان
عقل بچاه می کند آب حیات را تلاش[۳۱۵]

***

عشق می بازم به هر اندازه موزون و لطیف
عشق مقصود است رسم عاشقی مقصودنی[۳۱۶]

***

۳۱۲- محمدایوب، نوای فردا، لاهور۱۹۵۶م، ص ۲۰

۳۱۳- نوای فردا، ص ۱۸۴

۳۱۴- انوارجمال، ص ۱۷۹

۳۱۵- نوای فردا، ص ۲۷

۳۱۶- ایضا، ص ۱۵۶

محبت درمیان سنگ وخشت است

محبت در خرابات و کنشت است

محبت باعث صد راحت جان

محبت خالق باغ بهشت است[۳۱۷]

***

محبت دوستان را دل رباید

بروی شان در جنت کشاید

ولی خواهد که گردد عشق محکم

محبان را به شدت آزماید[۳۱۸]

***

محبت قوت بدروحین است

به منزلهای هستی نور عین است

به بزم زندگی اسمش محمد

به رزم زندگی نامش حسین است[۳۱۹]

***

یاد او هم لمحه دارد جان من در اضطراب

در دل من ازغم او صد هزاران پیچ و تاب

چون شعاعی بروجودش می فتد زان آفتاب

ذره ناچیز بالد تا شود کیوان جناب

چشم را روشن کند جان را دهد سوز وسرور

۳۱۷- انوارجمال، ص ۲۷

۳۱۸- ایضا، ص ۴۳

۳۱۹- ایضا، ص ۴۷

یک نگاه لطف او آرد به دل صد انقلاب

از دم او یک حیات تازه ای در کائنات

وزجمال فیض از هر ذره مثل آفتاب[320]

۴- در باره مخالفت با استعمارو استثمار

بی هوش گشت میکش ما از می فرنگ

گم کرده راه‌منزل خود کاروان ما[321]

***

حال دل با صنم سفله نفس نتوان گفت

پیش صیاد ز آزار قفس نتوان گفت

افرنگ گر چه در پی تسخیر چار سوست

آن کم نظر هنوز گرفتار رنگ و پوست[322]

***

بصد طریق اسیر قفس کنند این جا

اگر قفس نه پسندی ز آشیانه گذر

بزیردام نهند آب و دانه را اینجا

اگر زدام بترسی زآب و دانه گذر[323]

***

نمی خواهم علاج درد خود ازماهر افرنگ

۳۲۰- انوارجمال، ص ۶۸

۳۲۱- نوای فردا، ص ۵

۳۲۲- ایضا، ص ۶۷، ۷۱

۳۲۳- ایضا، ص ۱۴۰

که دانم او نه فهمد کنه احوال نهان من[۳۲۴]

۵- در باره انسان دوستی

محبت اهل دل را اسم اعظم
محبت معنی تعظیم آدم
محبت گر نبودی کس نبودی
محبت باعث تخلیق عالم[۳۲۵]

۶- راجع به وحدت وهم بستگی کشورهای اسلامی

همی پرسد عزیزی از مسلمان
چرا زملت بیضا بریدی ؟
بهم پیوسته شو با ملت خود
اگر دانائی و مرد رشیدی[۳۲۶]

۷-راجع به احیای دین

آن نگار علم وعرفان صاحب ام الکتاب
از من واز جان من بر وی درود بی حساب[۳۲۷]

۳۲۴- انوارجمال، ص ۱۴۳

۳۲۵- ایضا، ص ۲۹

۳۲۶- ایضا، ص ۱۷۳

۳۲۷- ایضا، ص ۶۸

۸- راجع به ایجاد روحیه انقلابی در مردم

تاذوق تو خو کردهٔ آرام؛سکون شد

حال تو چو بیمار بسی زارو زبون شد

محرم رگ جان تو از گرمیٔ خون شد

از آتش سیال عمل شعله بجان خیز

از خواب گران ، خواب گران ، خواب گران خیز از خواب گران خیز

از خواب گران خیز

محزون شدهٔ زانکه تو خود را نشناسی

یک قوت پاینده بیرون زقیاسی

ای بی خبر از خویش چرا رهن هراسی

ازبحر خودی هم صفت سیل روان خیز[۳۲۸]

* * *

مغرب و مشرق همه از جلوه حق بی نصیب

این رهین غفلت و آن از می دانش خراب

انقلاب!

انقلاب ! ای انقلاب ![۳۲۹]

* * *

نگاه شوق مرا با ضیای نور مبین

درین زمانه تاریک راه بین کردند[۳۳۰]

۳۲۸- نوای فردا، ص ۱۱۶

۳۲۹- ایضا، ص ۱۶۳

۳۳۰- ایضا، ص ۱۷۸

۱۷- محمد سلیم مجددی

محمد سلیم مجددی نیز شعری به پیروی از هنر اقبال سروده است .اقبال می گوید:

نعره زد عشق که خونین جگری پیداشد
حسن لرزید که صاحب نظری پیداشد
خبری رفت زگردون به شبستان ازل
حذرای پرد گیان پرده دری پیداشد[۳۳۱]

مجددی می گوید:

دهر را مژده که وضع دگری پیداشد
از شب تیره مبارك سحری پیدا شد
ماه و انجم بدرخشید و فلک داد نوید
بر زمین مهر هدی جلوه گری پیدا شد
تهنیت رفت ز گیتی به سماوات علی
نائب احمد مرسل بشری پیداشد
مژده ای اهل دل و مژده ای ارباب وفا
که مسیحا نفسی چاره گری پیداشد
سزداز فخر اگر مادر گیتی نازد
درکنارش چه خجسته پسری پیداشد
شعله زدعشق رسول از دم اودرعالم
باز از خاك فسرده شرری پیداشد
محرم سر نهان سالک راه ایقان
صاحب عزم وعمل دیده وری پیداشد
آن مجدد که جهال منتظراو می بود

۳۳۱- کلیات اقبال (فارسی)، ص ۲۱۵

شکر صد شکر که آن منتظری پیداشد

ظلمت بدعت والحاد ز عالم بگریخت

بازاز صبح سعادت اثری پیداشد

۱۸- میرولی الله

میرولی الله بن مولوی محمد سلطان میر در سال ۱۸۸۷ در جلم بدنیا آمد. پدرش به زبان فارسی شعر می سرود و او شعر سرایی فارسی را از پدر آموخت و از اوایل عمر به سرودن شعر به زبان فارسی واردو پرداخت. وی در سال ۱۹۱۲ م رشته حقوق را به پایان رسانید و تا سال ۱۹۵۰ م در ایبث آباد بکار وکالت پرداخت . سپس به ریاست کالج حقوق در پیشاور منصوب شد. وی شاعر اردو و فارسی بود که چهار کتاب از جمله "باده ناب " به فارسی نوشت و چند کتاب از اردو به فارسی ترجمه کرد.

ابیات زیر از باده ناب بر گزیده شده است:

۱- راجع به فلسفه خودی

خودبینی تو بنزد عاقل صد بار

خوشتر بودت زخود فراموش شدن[۳۳۲]

* * *

خواهی بجهان خوار نباشی و حقیر

خود را تو بخواری و حقارت منگر[۳۳۳]

۲- راجع به سخت کوشی و مبارزه جویی

۳۳۲- میرولی الله، باده ناب، لاهور ۱۹۲۶م، ص ۱۲۳

۳۳۳- ایضا، ص ۱۳۵

مرا در جام کردند آتش و آب

دلی دادند گوئی همچو سیماب

نمی بینی که دارم هر شب و روز

تب و تابی به بیداری و در خواب[۳۳۴]

* * *

کسی کو طالب عیشی دوام است

بهر حالی که باشد تلخ کام است

حیات ماست سوز و ساز پهیم

سکون جاودان را مرگ نام است[۳۳۵]

* * *

معنی قضا ز پیر جیلان آموز

در گوشه دل زنور شمعی افروز

یعنی بقدر ستیز وسعیی میکن

در بحر طلب غوطه بزن هر شب و روز[۳۳۶]

* * *

۳- در مورد تصوف

مطلوب تو در زاویه عزلت نیست

موجود بهر جاست بدشت و کهسار[۳۳۷]

۳۳۴- ایضا، ص ۷

۳۳۵- ایضا، ص ۱۴

۳۳۶- ایضا، ص ۱۲۲

۳۳۷- باده ناب، ص ۱۲۶

۴- نسبت به مخالفت با استعمار و استثمار

ای بنده حق بنده اغیار مباش
در عشق کسان خوار و گرفتار مباش
لوزینه اغیار بود زهر آمیز
دلداده دلداری کفار مباش[۳۳۸]

* * *

بیا که دشمن جان است حیله سازی غیر
بیاکه ساز زیان است عشوه بازی غیر
بهشت نیست بهشت طلسم اگردانی
بیا ز راه مرو از فسون طرازئی غیر
در دور زمان خفته تری از تو کجاست
برخیز که درد هر قیامت بر پاست
تاعرش بشد ناله مرغان حرم
اسلام بفریاد زدست اعداست[۳۳۹]

۵- راجع به احیای دین :

هر قول نبی در ثمین است ایدل
اسلام همین است و همین است ایدل
گر جیب تو زین لولوی لالاست تهی
لغو است گرت دعوی دین است ایدل[۳۴۰]

۳۳۸- ایضا، ص ۲۳

۳۳۹- ایضا، ص ۴۸، ص ۶۰

۳۴۰- ایضا، ص ۲۰

۶- نمونه از اشعار میرولی الله به پیروی از مولوی:

زمن مشو ز پیر رومی بشنو

هان قد مشو ، جان پدر ، زهری شو

مگدازکه دیگر کی صید تو کند

در راه اگر روی چو شیران می رو

۱۹- نازش رضوی

ابو ظفر سید امام علی رضوی متخلص به نازش فرزند سید امیر علی ، بسال ۱۹۰۰م در لاهور چشم به جهان گشود. اصل خانواده نازش رضوی از مشهد مقدس است. اسلاف وی از آنجا هجرت کردند و به پنجاب آمدند.

نازش در نو جوانی زبانهای فارسی و عربی و انگلیسی را آموخت. پس از آن در زبانهای اردو، فارسی ، پنجابی و پشتو گواهی نامه های تحصیل از دانشگاه پنجاب گرفت. سپس شغل روزنامه نویسی را انتخاب نمود و در روزنامه ها و مجله های مختلف ماموریتهای مهمی بر عهده گرفت.

اشعار نازش به نام گل نخستین در سال ۱۹۵۴م در لاهور منتشر گردید. او بسال ۱۹۷۳ وفات یافت.

ابیات زیر از گل نخستین برگزیده شده است:

۱- راجع به عشق:

عقل هم بیخبر ز پایه عشق

رفعت عرش زیر سایه عشق[۳۴۱]

*　*　*

الله الله شان عشق غیور

بر درش عرش در سجود آمد[۳۴۲]

۲- در باره مخالفت با استعمار و استثمار:

اگر خواهی حیات جاودانه

شهید حریت شو در زمانه[۳۴۳]

۳۴۱- رضوی، نازش، گل نخستین، لاهور۱۹۵۴م، ص ۳۲

۳۴۲- ایضا، ص ۳۳

۳۴۳- ایضا، ص ۶۱

۲۰- ناشناخته

منظومه ای نیز در تضمین شعر اقبال سروده شده که شاعر آن ناشناخته است . اقبال می گوید:

چیست قرآن ؟ خواجه را پیغام مرگ
دستگیر بنده بی ساز و برگ[۳۴۴]

منظومه مورد ذکر به شرح زیراست:

آن حکیم امت آن دانای راز
می دهد اسلامیان را سوز وساز
می سراید همچو مولانای روم
در نوای پارس نغمات حجاز
شعراو تفسیرقرآن حکیم
قول اومر مومنان رابرگ و ساز
می گشایدپرده از اسرار جان
تا عیان گردد حقیقت از مجاز
شوکت شاهین دهد عصفوررا
می کند افتادگان را سرفراز
رومی و غزالی وسعدی ست او
در ظلام عصر نو روشن چوگاز
تاز اسرار حیات آگه کند
شعر او دارد بتو ناز و نیاز
دل ستان و دل رباو دل پذیر
دل گداز و دل گشاو دل نواز

۳۴۴- کلیات اقبال (فارسی)،ص ۳۱۶

عصر نو دارد بسی مکر و فسون

حرز جان کن گفته دانای راز

هان شنو لاریب درها سفته است

قول او هم جان فزا هم جان نواز

گفت می باشد شه دنیا و دین -

"دست گیر بنده بی برگ و ساز"

باب هفتم

اقبال و ایران

نام شاعران ایرانی در تجلیل و پیروی ازاقبال

۱- احمد شریعتی بیدار
۲- احمدعلی رجائی
۳- احمد گلچین معانی
۴- ادیب السلطنه حسین سمیعی
۵- ادیب برومند
۶- اسماعیل حاکمی
۷- امیری فیروز کوهی
۸- بهار(ملک اشعرا)
۹- حبیب یغمایی
۱۰- حسین لاهوتی
۱۱- حمید سبزواری
۱۲- رضازاده شفق
۱۳- سپیده کاشانی
۱۴- سعید نفیسی
۱۵- صادق سرمد
۱۶- صارمی
۱۷- عبدالرفیع حقیقی
۱۸- عبدالکریم سروش
۱۹- علی اکبر دهخدا
۲۰- علی خدائی
۲۱- علی صدارت (نسیم)
۲۲- غلامعلی حداد عادل
۲۳- کاظم رجوی
۲۴- کریم شهشهانی
۲۵- محمد حسین تسبیحی
۲۶- محمود شاهرخی
۲۷- مشفق کاشانی
۲۸- منوچهر طالقانی
۲۹- نادر نادرپور

فصل اول ، بررسی اوضاع سیاسی وفرهنگی و فکری ایران در عصر اقبال

علامه محمد اقبال از نیمه دوم قرن نوزدهم تا نیمه اول قرن بیستم (۱۸۷۷ - ۱۹۳۸ م) بسر می برد . این دوره مصادف با اواخر حکومت قاجاریه (۱۷۹۴ تا ۱۹۲۵ م) بود که توام با هرج و مرج و انواع فشارها و شکنجه ها بود ، یعنی اوضاع ایران و شبه قاره شباهت زیادی به یکدیگر داشت.

در اواخر دوره حکومت قاجاریه بسیاری از مردم با بدبختی زندگی می کردند. شاهان سلسله قاجاریه برای خوشگذرانی خود و اعضای خانواده پولهای گزاف خرج می نمودند و از امور مربوط به رفاه مردم غافل بودند. ناصرالدین شاه در سن ۲۱ سالگی به کمک مادر خود و حمایت کامل روس و انگلیس توانست جای پدرش را بگیرد. در دوران این شاه قسمتهایی از ایران جدا شده و مرزهای امروز ایران معین گردید و ضایعات فراوانی به بار آمد.

مردم ایران در آرزوی امنیت و آسایش زندگی انواع مظالم خودی و بیگانه را متحمل می شدند و اوضاع نابسامان در بار را می دیدند و در انتظار روزی بودند که مژده آزادی به آنان برسد ولی درآن روزها کسی نبود که رهبری مردم را به عهده بگیرد و در مقابل ظلم و ستم پادشاه مستبد و کارگزاران دولتی قیام نماید.

سید جمال الدین افغانی که به بررسی امور دولتی مشغول بود متوجه شد که علت بدبختی های ملت ایران وجود خود ناصرالدین شاه است. از اینرو وی شجاعانه فریادش را علیه اعمال مستبدانه شاه و نیز ظلم عمال وی بلند کرد. او مردم ایران را از مظالم آنان آگاه گردانید و وادار نمود که از خواب گران بر خیزند و برای حفظ حقوق خود بر ضد شاه و حکام دولت قیام نمایند. سیدجمال الدین افغانی اول کسی بود که صدای انقلاب سیاسی را در ایران بلند کرد. ناصرالدین شاه از عملیات وی متوحش گردید و او را در سنه ۱۸۹۰م از ایران بیرون راند. ناصرالدین شاه قاجار امتیاز خریدو فروش توتون را بیک شرکت انگلیسی داد و این اقدام شاه که برای منافع شخص اوبود در تضاد با مصالح ملت قرار گرفت. بدین سبب شورشهایی علیه شاه در تهران و قزوین و تبریز آغاز گردید به شدت یافت. اولین قیام توده های مردم با رهبری روحانیت با عنوان جنبش تنباکو صورت

گرفت.

در دوران طولانی سلطنت ناصرالدین شاه ، سلطه قاجاریه به گونه موثری تداوم یافت در حالی که در بطن خود زمینه های انقلاب را پرورش می داد. تلاش های ناصرالدین برای انجام اصلاحات در کشور منجربه شکست گردید و موجب بر انگیختن احساس نارضائی از امور در بین مردم شد. حتی شخص شاه و ایرانیانی که مانند شاه به خارج رفته و با شیوه های حکومت و کامیابی های اروپائیان آشنا شده بودند از اوضاع راضی نبودند.[۳۴۵]

نفرت مردم از اعمال ناصرالدین شاه قاجار کم کم به کینه شدیدی مبدل گردید و در نتیجه آن در (یکم ماه مه ۱۸۹۶ میلادی) ۱۷ ذی القعده ۱۳۱۳(۱۲۷۴شمسی) میرزا رضاکرمانی که از مریدان سیدجمال الدین اسدآبادی بود او را در شاه عبدالعظیم بقتل رسانید و پسر او مظفرالدین میرزا بعنوان مظفرالدین شاه بر تخت سلطنت نشست. مظفرالدین شاه مردی ضعیف الرای و راحت دوست بود. او مبلغ هنگفتی از دولت روسیه بعنوان قرض گرفت و در سنه (۱۹۰۱ و ۱۹۰۲ م) به سیاحت اروپا رفت.

ملت ایران صدای اعتراض خود را بر ضد سفر شاه به اروپا و مصارف گزاف او بلند کرد و تقاضای حکومت مشروطه نمودند. مظفرالدین شاه به تقاضای ملت توجه ننمود و مشروطه خواهان تهران از شهر دوبار هجرت کردند یک بار در سال ۱۹۰۵ م به شاه عبدالعظیم رفتند و بار دوم در سال ۱۹۰۶ م در قم بر ضد شاه به بست نشستند. در تاریخ انقلاب مشروطیت ایران هجرت اول را هجرت صغری و هجرت ثانی را هجرت کبری نامیده اند. مظفرالدین شاه قاجار بخاطر تقاضای شدید ملت مجبور شد در پنجم ماه اوت ۱۹۰۶ م فرمان مشروطیت را امضاء کند و در هفتم ماه اکتبر ۱۹۰۶ م اولین مجلس ملی افتتاح شد. مظفرالدین شاه قاجار در هشتم ژانویه ۱۹۰۷م وفات یافت و پسرش محمدعلی میرزا بعنوان محمدعلی شاه بر تخت سلطنت نشست. با اینکه محمد علی میرزا برای رسیدن به سلطنت ناگزیر به ادای سوگند وفاداری به قانون اساسی بود. لکن در هنگام

۳۴۵- آوری ، پیتر ، تاریخ معاصر ایران(ج۱) ترجمه رفیعی مهرآبادی، تهران۱۳۶۹ش، ص ۲۳۱

تاجگذاری خود (ذی الحجه ۱۳۲۴)، هیچ یک از نمایندگان مجلس را دعوت نکرد.[۳۴۶]

کینه محمد علی شاه با مجلس ملی و حکومت مشروطه شدت گرفت . درسوم ژوئن ۱۹۰۸ م "دسته قزاق " که زیر فرماندهی کنلل لیاخوف روسی بود، به فرمان شاه عمارت مجلس را به توپ بست. مجلس ملی و حکومت مشروطه خاتمه یافت و محمد علی شاه سلطه کامل بدست آورد. همین که خبر انهدام عمارت مجلس و خاتمه مجلس ملی و حکومت مشروطه بدست محمدعلی شاه و شهادت بعضی از مشروطه خواهان انتشار یافت آتش شورش در تمام شهرهای ایران مشتعل گردید.

صبح روز شانزدهم ژوئیه ۱۹۰۹ م محمد علی شاه به سفارتخانه روسیه پناه برد و همان روز بعد از غروب سرداران لشکر ملی ، محمد علی شاه را از پادشاهی ایران معزول نمودند وپسر او سلطان احمد میرزا راکه درسن دوازده سالگی بود بعنوان سلطان احمد شاه جانشین او کردند. انتخابات وکلای مجلس ملی بار دیگر آغاز گردید و روز پانزدهم نوامبر ۱۹۰۹ م مجلس دوم افتتاح یافت.

در دوره سلطان احمد شاه ظاهرا"حکومت مشروطه بود، ولی هرج و مرج زیادی متداول شد. دراین دوره اوضاع مالی ایران از همیشه بدتر بود.

در ماه ژوئیه ۱۹۱۴م جنگ بین المللی اول آغاز گردید، سلطان احمد شاه کمی بعد تاج گذاری نمود و مجلس سوم را افتتاح کرد که بیش از یک سال دوام نیافت. چرا که جنگ اول جهانی شروع شد و ایران از شمال مورد هجوم سربازان روسی و از جنوب مورد تهاجم انگلیس قرار گرفت. این اوضاع خراب در دوران جنگ بین المللی اول تا سال ۱۹۱۷ م ادامه داشت ، تا اینکه حکومت تزاری در روسیه به پایان رسید و زمام امور مملکت بدست بولشویکها افتاد و در نتیجه آن لشکریان روسیه از ایران باز گشتند. انگلیسیها میدان را خالی یافته مجددا" در جنوب ایران سپاه تشکیل دادند.

جنگ جهانی اول در نوامبر ۱۹۱۸ م خاتمه یافت ولی نفوذ انگلیسیها در ایران بیشتر گردید و ایران از چنگال روسیه رهائی یافته در پنجه انگلیسیها گرفتار شد.

۳۴۶- تاریخ معاصرایران(ج۱)،(ترجمه رفیعی مهرآبادی)، ص ۲۴۷

ناامنی کشور در سال های ۱۹۰۶ - ۱۹۲۱ م (۱۳۳۳-۱۳۳۹) ، قدرت خارجیان، سر مشق زشت رهبرانآزمند کشور ، در هم شکستن نهاد مذهبی و معنوی که می بایست تقویت می گردید، دلسرد شدن طبیعی مردم بر اثر لاعلاجی آشکار اوضاع ایران همه در زوال اخلاقی کشور موثر بود. هر عمل خارجیان که به این زوال اخلاقی کمک می کرد، در چشم کسانی که از پیش نگران عواقب بدبختی فزاینده کشور بودند،موجب نفرت بیشتر می گردید، و تعداد این افراد نگران بسیار بود." [۳۴۷]

کودتای سوم اسفند ماه ۱۲۹۹ ه ش (۱۹۲۱ م) در تاریخ معاصر ایران بسیار مهم است . این واقعه بدست رضاخان و بمشورت سیدضیاء الدین طباطبائی مدیر روزنامه "رعد" تهران اتفاق افتاد و تحولی در اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران بوجود آورد." [۳۴۸]

در همین زمان تلاشهایی برای پیدا کردن یک چهره نظامی آغاز شده بود. سر انجام با مطالعاتی که ژنرال آیرون ساید درمیان افسران قزاق ایرانی انجام داد، رضاخان را برای مقصود خود از هر جهت مناسب تشخیص داد.

رضاخان در ربیع الاول ۱۲۹۵ ه ق ولادت یافت. او موسس سلسله پهلوی بود که از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ ه ش سلطنت نمود.

رضاخان در سال ۱۳۳۲ ه ق (۱۹۱۳ م) در زمره چماقداران سردار محیی در کردستان حضور داشت و با شروع جنگ اول جهانی و آغاز هماهنگی میان دو قدرت متحد روس و انگلیس در سال ۱۳۳۴ هق / ۱۹۱۵ م با درجه میرپنجی در راس تیپ همدان قرار گرفت.[۳۴۹] در سال ۱۳۳۶ هق (۱۲۹۶ هش) درجه ی سرهنگی و مقام فرماندهی داشت. مقارن بر آمدن رضاخان ، اوضاع ایران سخت آشفته بود. پریشانیهائی که در جنگ جهانی اول در کار مملکت پدید آمده بود پس از پایان جنگ نیز ادامه یافت. کشور دچار بی پولی ، ناامنی، خرابی اوضاع اقتصادی ، قروض

۳۴۷- تاریخ معاصرایران(ج۱)،ترجمه رفیعی مهرآبادی،ص ۳۲۰

۳۴۸- غلام،سرور،آثارجاویدان،کراچی ۱۹۶۶م،ص۹

۳۴۹- ظهوروسقوط سلطنت پهلوی(ج ۲)،ص ۸۶

خارجی و مداخلات اجانب بود، و گردنکشان از گوشه و کنار سر بر آورده بودند.

رضاخان برای نوسازی ایران نظام آموزشی را توسعه داد. در تهران دانشگاه تاسیس کرد و کوشید تا فرهنگ غربی را بر جامعه ایرانی حاکم سازد. مردم را به ترك البسه سنتی و پوشیدن جامه اروپایی واداشت، پوشیدن حجاب را منع کرد و یک نظام قضایی مطابق با موازین اروپایی بنیان نهاد و عملا" باموازین اسلامی به مقابله برخاست. مخالفت روحانیون در خلال شورش مشهد (واقعه گوهرشاد) در ۱۹۳۵م (۱۳۱۴ه ش) به نقطه اوج خود رسید. نیروهای نظامی شاه تظاهر کنندگان را با بی رحمی و قساوت تمام سرکوب کردند و بدین ترتیب مخالفتهای مذهبی را پایان دادند.[۳۵۰]

وقایعی که موجبات ورود رضاخان را به صحنه سیاست ایران، تا مرحله کارگردانی آن و جلوس براریکه قدرت فراهم ساخت، از بازتاب انقلاب بلشویکی روسیه در ایران در سالهای ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ م ناشی می شود. به دنبال امضای قرار داد متارکه جنگ بین آلمان و روسیه که به قرار داد"برست لیتومسک"معروف شده است، نیروهای روسیه ایران را تخلیه کردند. همزمان با تخلیه ایران از نیروهای روسیه، وثوق الدوله، که از سیاستمداران طرفدار سیاست انگلیس در ایران بود به رئیس الوزرائی انتخاب شد. دو ماه پس از تشکیل کابینه وثوق الدوله جنگ بین المللی اول با شکست متحدین (آلمان و اتریش و عثمانی) پایان یافت و نیروهای عثمانی نیز که بخش بزرگی از غرب ایران را در اشغال خود داشتند، خاك ایران را تخلیه کردند. تخلیه ایران از سربازان روس و عثمانی با تقویت انگلیسیها در ایران و گسترش دامنه عملیات آنها تاشمال کشور همراه بود و انگلیسیها که می خواستند ایران را بدون رقیب و مزاحم دیگری در اختیار خود بگیرند با امضای قرارداد جدیدی با دولت وثوق الدوله قشون و مالیه ایران را تحت کنترل خود در آورند.[۳۵۱] و بدین ترتیب از تجزیه خوزستان با منابع سرشار نفتی چشم پوشی کردند و به بر قراری یک حکومت دست نشانده

۳۵۰- استوارت، ریچاردا، درآخرین روزهای رضاشاه، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی؛ کاوه بیات، تهران ۱۳۷۰ه ش، ص ۱۳

۳۵۱- طلوع، محمود، پدروپسر، ناگفته هااز زندگی و روزگار پهلوی ها، تهران ۱۳۷۲ش، ص ۳۱-۳۲

قوی طرفدار انگلیس در ایران بسنده کردند.[۳۵۲]

رضاخان با هدایت ارباب استعماریش انگلستان ، سر انجام توانست به مقام نخست وزیری نایل آید. اما نه میل به قدرت طلبی او با به دست گرفتن این مقام ارضاء می شد و نه استعمار انگلستان این هدف محدود را در ایران دنبال می کرد. رضاخان وانگلیسیها در اندیشه تغییر سلطنت در ایران بودند، اما چون طرح تغییر سلطنت و تبدیل سلسله قاجار به پهلوی در ابتدای نخست وزیری رضاخان ممکن نبود و مقاومت جدی جامعه را بر می انگیخت بنابراین برای آماده کردن افکار عمومی جامعه برای این تغییر، شعار نظام جمهوری مطرح شد.

رضاخان در غیاب شاه که در فرنگ بسر می برد، روز به روز موقعیت خود را بیشتر تحکیم می کرد و در عین حال می کوشید تا با تبلیغاتی گسترده علیه احمد شاه او را نسبت به سر نوشت مملکت لاقید و بی اعتنا نشان دهد. احمد شاه پس از مدتی مطالعه تصمیم به باز گشت به ایران و حفظ سلطنت گرفت. انگلیسی ها وقتی که از تصمیم شاه برای عزیمت به ایران مطلع شدند، به نزد او رفتند و ضمن مبالغه در اوضاع آشفته ایران صلاح او را در این دانستند که تامدتی از رفتن به ایران چشم بپوشد تا رضاخان بتواند امنیت لازم را برای حضور شاه در کشور فراهم آورد.

رضاخان در تمام دورانی که برای رسیدن به قدرت و تثبیت حکومت پشت سر گذاشت مجری سیاستهای بیگانه بود و سیاست مذهبی وی پیش از رسیدن به سلطنت و پس از آن کاملا" تفاوت و تضاد داشت. او به تقلید از مصطفی کمال پاشا دلباخته فرهنگ غرب شد و نسبت به روحانیت بیزاری نشان داد، و بدین طریق موسس و بنیان گذار تمدن غیر اسلامی درآن عصر گردید و خواست که ایرانیان را به هر تقدیر آلوده به فرهنگ فاسد غربی نماید. به از خود بیگانگی و وابستگی بغیر پیشرفت و کمال نام داد و به سوی تمدن بزرگ گام برداشت. وقتی که این (بغاوت خرد)بحد کمال رسید و خطری سخت در حریم اسلام پدیدار شد ملت اسلام علیه این گروه ضد اسلام قیام کرد، و در نتیجه فداکاریها و ایثار گریهای مسلمانان بپاخاسته، انقلابی بزرگ در منطقه پدیدار گشت.

۳۵۲- ایضاً،ص ۴۳۱

حس ناسیونالیسم که رژیم پهلوی در مردم تقویت می کرد برای مسلمانی چون علامه اقبال بسیار ناپسند و خطرناك بود.

در باره ایران آن دوره چنین اظهار نظر کرد:

بعد مدت چشم خود بر خود گشاد
لیکن اندر حلقه دامی فتاد

کشته ناز بتان شوخ و شنگ
خالق تهذیب و تقلید فرنگ

کار آن وا رفته ملک و نسب
ذکر شاپور است و تحقیر عرب

روزگار او تهی از واردات
از قبور کهنه می جوید حیات

باوطن پیوست و از خود درگذشت
دل به رستم داد و ازحیدر گذشت

نقش باطل می پذیرد از فرنگ
سرگذشت خود بگیرد از فرنگ

در عصر امروز اغلب دولتهای شرقی و غربی بر پایه مادیگری بنانهاده شده و برای نیل به قدرت و چیره دستی هر وسیله ای را که مفید و منفعت بخش می دانند اتخاذ می کنند و برای مذهب و اخلاق هیچ ارزشی قابل نیستند. این دولتها نقش مذهب را اصولا" قبول ندارند و معتقدند که مذهب اگر مانع امور دولتی بشود باید از سر راه بر داشته شود.

بدبختانه ملل شرق بخصوص مسلمانان نیز در اداره کلیه امور فردی و اجتماعی خود کورکورانه از مغرب زمین تقلید کردند و در سیاست خود از همان سیاست لامذهبی مغرب زمین الهام گرفتند غافل از اینکه مسیحیت سراسر رهبانیت است ولی اسلام در عین حالی که مجموعه قوانین مذهبی و اخلاقی است کاملترین اساسنامه زندگی اجتماعی بشری نیز هست و مجموعه قوانین

آن استعداد و ظرفیت آن را دارد که زندگی بنی آدم را فراتر از حدود زمانی و مکانی اداره کند.

در آغاز مثنوی مزبور علامه اقبال از قول مولاناجلال الدین محمدمولوی مژده می دهد که: خاور از خواب گران بیدار شد، سپس بفرزند معنوی خویش علامه اقبال می گویدکه:[۳۵۳]

جزتو ای دانای اسرارفرنگ
کس نکو ننشست در نار فرنگ
باش مانند خلیل الله مست
هر کهن بتخانه را بایدشکست
تامی از میخانه من خورده ای
کهنگی را از تماشا برده ای
معنی دین وسیاست بازگوی
اهل حق را زین دو حکمت بازگوی[۳۵۴]

۳۵۳- اکرم، سیدمحمد، مثنوی پس چه بایدکردای اقوام شرق (مقدمه)، اسلام آباد ۱۳۶۴ ش

۳۵۴- کلیات اقبال(فارسی)، ص ۳۸۹

فصل دوم ، اقبال شناسی در ایران

به مناسبت یکصدو هشتمین سال تولد علامه اقبال لاهوری بسال ۱۹۸۶ کنگره ای بمدت سه روز (از بیستم تا بیست و دوم اسفند ۱۳۶۴ ش) در دانشگاه تهران بر گزار شد و به بررسی شخصیت و آثار و جهان بینی علامه اقبال پرداخت . پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران این نخستین کنگره در این زمینه بود. در این مراسم جمعی از اندیشمندان و صاحبنظران و اساتید و اقبال شناسان داخلی و خارجی شرکت کردند.

سخنرانی حجه الاسلام و المسلمین جناب آقای سید علی خامنه ای ریاست جمهوری اسلامی ایران گشایش گر جلسه افتتاحیه بود. وی با تقدیر از مقام والای علامه اقبال گفت:

"بنده ترجیح می دادم ، حضورم در این جلسه ، دور از تشریفات می بود تا می توانستم اولا از این یاد بود بزرگ و محبوب حظ بیشتری ببرم ثانیا" این فرصت و امکان را می داشتم تا گوشه‌ای از احساسات خود نسبت به اقبال را در اختیار این جلسه بگذارم. حالا هم از برادران و خواهران خواهش می کنم اجازه بدهند صمیمانه و مثل کسی که سالها مرید اقبال بوده و در ذهن خود با اقبال زیسته است در اینجا حرف بزنم، تا قدری حق عظیم او را بر خود در این مجمع بزرگ ، و درنهایت در ذهنیت مردم عزیز کشورمان ادا کنم.[۳۵۵]

مردم ما که نخستین مخاطب جهانی اقبال بودند، متاسفانه خیلی دیر با اقبال آشنا شدند. وضعیت خاص کشور ما، بویژه سلطه سیاستهای منحوس استعمار ، همزمان با آخرین سالهای زندگی اقبال ، در کشور محبوب او ایران ، موجب شد که اقبال هرگز ایران را نبیند.

این شاعر بزرگ فارسی گوی که بیشترین شعرش را (نه بزبان مادری که به فارسی گفته است،) هرگز در فضای محبوب و مطلوب خود ایران قرار نگرفت،و نه فقط به ایران نیامد بلکه همان سیاستهایی که اقبال عمری باآنها مبارزه می کرد، نگذاشتند ایده اقبال و راه اقبال و درس اقبال ، به گوش مردم ایران که برای شنیدن آماده ترین بودند، برسد.[۳۵۶]"

۳۵۵- سخنرانی جناب آقای سیدعلی خامنه ای،در شناخت اقبال،ص ۱۱

۳۵۶- ایضا،ص ۱۰

دکتر علی شریعتی یکی از متفکران معاصر ایران در کتاب خود بنام " ماو اقبال"ضمن ابراز نگرانی از این که براستی اقبال راچگونه باید معرفی کرد؟ می گوید:

"اقبال را به شاعری و فارسی گویی ستودن آنچنان است که پیشوای متفکر و انقلابی چون لوتر را به عنوان مردی دارای زیبائی اندام که خط بسیار خوشی هم داشت به دنیای مسیحیت معرفی کنیم.[۳۵۷]"

بارسیدن آوازه شاعر و مقالات خاور شناسان ، اقبال شناسی در ایران کمی پیش از تاسیس پاکستان شروع شده ولی بدرستی بعد از استقلال یافتن این کشور خدا داد این کار پیشرفت شایانی کرده و اینک در این دیار، اقبال بعنوان شاعر متفکر زبان فارسی ، بطور عموم شناخته و شناسانده شده ، اگرچه هنوز هم کارهایی زیاد در این مورد باقی است:

گمان مبرکه بپایان رسید کار مغان

هزار باده ی ناخورده در رگ تاك است[۳۵۸]

اقبال در دوران زندگانی خود فقط با دو نفر ازفضلای معاصر ایران ، شاد روان استاد سعید نفیسی (م ۱۳۴۵ ش) و سید محمد محیط طباطبائی مکاتبه داشته و بعضی از آثار شعری فارسی خود را بتوسط پروفسور فقید دکتر محمد اقبال (۱۹۴۵م) مصحح "راحه الصدور و آیه السرور" راوندی ، بایران رسانده است. از دو نامه علامه که در سال ۱۹۳۲ م بنام استاد سعید نفیسی رقم یافته و بچاپ رسیده ، معلوم می شود که او " پیام مشرق " و زبور عجم " را برای استاد فرستاده بود و بمطالعه آنها استاد فقید مراتب قدردانی و خوشوقتی زیاد خود را ابراز داشته است. در این مورد اشارتی بملاقات علامه با سید ضیاء الدین طباطبائی نخست وزیر اسبق ایران در اکتبر ۱۹۳۱ م هم لازم است مرحوم طباطبائی به شنیدن اشعار علامه خیلی تحت تاثیر قرار گرفت.[۳۵۹]

متاسفانه خیلی پیش از ایام اقبال ، روابط ادبی مستقیم میان ایران و شبه قاره در رکود و

۳۵۷- شریعتی ،علی،ماواقبال،تهران ۱۳۶۱ش ، ص ۱۱۹

۳۵۸- کلیات اقبال(فارسی)،ص ۲۲۰

۳۵۹- گفتاراقبال،ص ۲۳۳

تعطیل بوده است، ولی در نتیجه مسافرت اقبال به افغانستان در ماه اکتبر تانوامبر ۱۹۳۳ م و آشنایی زیاد او با شعرا و نویسندگان آن کشور آثار فارسی اقبال در آن دیار شهرت پیدا کرده و امکان ارسال این آثار پر ارج از آن کشور به ایران فراهم گردید.

درین ضمن مرحوم سرور گویا اعتمادی ، مساعی ارزنده ای بخرج داده و اشعار اقبال را بالواسطه در بعضی از مجلات ادبی ایران بچاپ رسانده و بدین وسیله شعر نغز علامه اقبال در ایران تا حدی معرفی گردیده است.

مرحوم سیدمحمد فخر داعی الاسلام گیلانی (م ۱۳۴۲ش) که سالیان دراز در شبه قاره بسر برده و کتابهای متعدد سر سید احمدخان و علامه شبلی نعمانی و سید امیر علی را از زبانهای انگلیسی یا اردو به فارسی ترجمه کرده در باره شخصیت و اندیشه جهانی علامه اقبال رساله ای به فارسی نگاشته که درست یک سال بعد از در گذشت علامه در سال ۱۹۳۹ م در حیدر آباد دکن بچاپ رسیده و به ایران فرستاده شده است . این جزوه کوچک باید "بقامت کهتر و قیمت بهتر" تلقی گردد و شاید اولین معرفی نامه مفصل اقبال است که بفارسی نگارش یافته است. مرحوم داعی در این کتاب احوال و افکار و آثار اقبال را بایجاز بیان نموده است . در سال ۱۹۴۳م انجمن روابط فرهنگی و ادبی هند تاسیس گردید و اعضای ایرانی آن در همان سال مسافرتی دوستانه را به هندوستان در پیش گرفتند. در نتیجه تبادل نظرهای ادبی معلوم شد که اقبال هنوز در ایران بسیار کم شناخته شده است. به همین علت آثار فارسی اقبال به ایران رسانده شد و اعضای مزبور و ادبای دیگر ایرانی بمطالعه آن پرداختند. ایشان دیدند که مسلمانان شبه قاره بی خود اقبال را نمی ستایند. او واقعا" شاعری است که از حدود و ثغور جغرافی بالاتر است.

در همین سال بود که شادروان ملک الشعراء محمد تقی بهار (۱۳۳۰ ش) در یکی از اجلاسیه های انجمن خطابه ای مفصل در باره فکر واندیشه بزرگ اقبال ایراد نمود و منظومه ای بی نظیر هم در تجلیل از خدمات مردم شبه قاره نسبت به زبان و ادبیات فارسی سرود . در ین چکامه معروف، بهار در مورد اقبال چنین می گوید:

بیدلی گر رفت ، اقبالی رسید

بیدلان را نوبت حالی رسید

قرن حاضر خاصه اقبال گشت

واحدی کز صد هزاران بر گذشت

هیکلی گشت از سخن گویی بپا

گفت: کل الصید فی جوف الفراء

شاعران گشتند جیشی تارومار

وین مبارز کرد کار صد هزار

یک سال بعد ، ۱۹۴۴ م ، سید محمد محیط طباطبائی شماره ای از مجله " محیط" خود را برای معرفی و شناساندن اقبال به احوال و آثار اقبال، و نظر متفکران در باره او اختصاص داد که اینک کمیاب گردیده والا بعضی از مطالب آن مجله ، الان هم تازه و در خور استفاده و اعتنا می باشد.[۳۶۰]

بعد از تاسیس پاکستان ، کتابها و مقالات متعدد درباره اقبال در ایران نوشته شد و به چاپ رسید. در میان این کتب ، " اقبال لاهوری " تالیف استاد مجتبی مینوی ،"اقبال شناسی " تالیف سید غلام رضاسعیدی ، " اقبال نامه " نوشته بعضی از فضلا که توسط مجله ادبی " دانش " بعنوان ضمیمه مفصل بچاپ رسیده و "رومی عصر" معروف تر است. رساله آقای محمد تقی مقتدری بعنوان " اقبال، شاعر و متفکر اسلام "که در پاکستان بچاپ رسیده نیز در جزو کتب مهم فارسی است که در باره اقبال نگارش یافته است. کتاب اقبال لاهوری بعنوان ضمیمه مجله ادبی "یغما"چاپ گردیده و مدیر دانشمند آن مجله آقای حبیب یغمائی، مقالاتی متعدد را در این مجله نسبت به سبک و فکراقبال اختصاص داده است.[۳۶۱]

اشعار اقبال در کتابهای زبان فارسی چاپ شده است. دانش آموزان مدارس راهنمایی و دبیرستانها اشعار اقبال را از این کتابها یاد می گیرند وحفظ می کنند. در سراسر دانشگاههای ایران

۳۶۰- ریاض، محمد، اقبال شناسی در ایران، هلال ج ۱۷ ، شماره ۲، ۱۳۴۸ش ، ص ۱۲

۳۶۱- مجله هلال، ج ۱۷ ، شماره ۲ ، ۱۳۴۸ه ش/ مه ۱۹۶۹، ص ۱۳

، مطالعات اقبال شناسی بعد از انقلاب اسلامی نه فقط در بخشهای زبان و ادبیات فارسی بلکه در رشته های جامعه شناسی ، انسان شناسی و علوم سیاسی بیش از پیش گسترش یافته است. در دانشگاه مشهد چندین رساله فوق لیسانس در باره اقبال شناسی به چاپ رسیده است.

فصل سوم، تاثیر فکر اقبال در ایران

پاکستان ، کشور همجوار و هم مذهب ایران ، از دیرباز بااین سرزمین ایمان و عرفان پیوند دوستی و روابط تاریخی و سیاسی و مذهبی و فرهنگی و ادبی داشته است . چه دلیلی روشنتر از این که اقبال شاعر ملی پاکستان و شاعر جهان اسلام خودش را مرید رومی "مولوی" می داند و به ایران و زبان فارسی آنقدر عشق می ورزیده است که بیشتر اشعار و منظومه هایش را به این زبان شیرین و دلنشین سروده است. اقبال با ایران و فرهنگ ایرانی آشنا شد و معنویت و لطافت و ظرافت و عمق بینش را که در فرهنگ اسلامی ایران است بخصوص در تجلی ادبی اش اخذ کرد.[۳۶۲]

همسایه بودن ایران و پاکستان ، این که اقبال دو سوم اشعار خود را به زبان فارسی سروده ، و آشنائی کامل اقبال بامولوی پر اهمیت ترین عواملی هستند که بسیاری از مشکلات آشنائی اقبال با ایرانیان را حل می نماید.

در دوره حکومت پهلوی (۱۹۲۶-۱۹۷۸م) هر چند دوران سیاه بود، اقبال ایمان و عشقی بی پایان به نسل جوان ایران داشت و این شوق و شور را در این غزل که از"زبور عجم " نقل می شود ، می توان باز یافت:

چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما

ای جوانان عجم جان من و جان شما[۳۶۳]

پیش نگری او در این باره که احیای اسلام در ایران برگ تازه ای در تاریخ ایران خواهد گشود، با حدوث انقلابی اسلامی و ظهور روحانیت ، جامه حقیقت به تن کرد.[۳۶۴] نیز به نظر آقای سید عطاء الله مهاجرانی انقلاب اسلامی در ایران در نتیجه تاثیر فکر اقبال به وجود آمد. او ابراز داشت:

۳۶۲- حسن رضوی، سیدشهزاد، اقبال شاعرومتفکر انقلابی اسلامی، دراقبالیات (شماره فارسی)۱۹۸۶م، ص ۲۱

۳۶۳- کلیات اقبال(فارسی)، ص ۱۵۴

۳۶۴- نقش اقبال درادب پارسی و هندی، ص ۸۶

" اقبال در کتاب سیر فلسفه در ایران نشان داده است که به سرنوشت اندیشه در ایران اسلامی علاقمند بوده است. در مقدمه کتاب می گوید: برجسته ترین امتیاز معنوی مردم گرایش آنان به تعقل فلسفی است. "[۳۶۵]

اطلاع دقیقی در دست نداریم که مرحوم اقبال تا چه حد با بیداری مردم ما آشنا بوده است و از واقعه رژی و نهضت تنباکو و یا مشروطیت تاچه مایه اطلاع داشته است. نویسنده کتاب"اقبال کاسیاسی کارنامه " محمد احمد خان نیز در این زمینه اطلاعاتی به دست نمی دهد. اما توجه و اطلاع دقیق اقبال از وضعیت ترکیه نشان می دهد که او به سر نوشت کشورهای اسلامی علاقمند بوده و لزوما"وقتی اقبال بیشترین حساسیت را نسبت به ایران داشته نمی تواند از وضعیت سیاسی کشور ایران بی خبر بوده باشد.

به طور کلی می توان گفت که اقبال از بیداری ایران یعنی نهضت مشروطیت آگاه بوده است . بسال ۱۹۳۲ او در نخستین موتمر اسلامی که درشهر بیت المقدس تشکیل یافته بود بعنوان نماینده مسلمین هند شرکت جست. سیدضیاء الدین طباطبائی که دبیر کل همان کنفرانس و نیز آخرین نخست وزیر دوره قاجار بود، در فلسطین سخنرانی اقبال را ترجمه کرد. همچنین علامه اقبال با استاد سعید نفیسی و محیط طباطبائی در رابطه بود.

ولی شهرت اقبال در بین ارباب قلم و شعرای ایران بعد از ایجاد کشور پاکستان شروع شد. اقبال"آئینه عجم" کتاب درسی فارسی را تدوین کرد و در آن بعضی نویسندگان جدید ایرانی را معرفی نمود. از اینجا معلوم می شود که اقبال از تمایلات جدید آگاه بوده است.

اجمالا" آشنائی دقیق اقبال با حرکت اسلامی در اوایل قرن اخیر و آشنایی او با ایران باعث شده است که او طلیعه انقلاب اسلامی را در ایران ببیند و انتظار بکشد.[۳۶۶] اقبال خود فردی بود مسلح به دانش غرب و شرق و مسلح به دیده ربانی که طلسم غرب را شکست و فریاد بلند

۳۶۵- سیرفلسفه درایران، ص ۱۳

۳۶۶- درشناخت اقبال، ص ۳۱۸

بیداری را سرداد و پیروزی انقلاب اسلامی را در آئینه ذهن زلال خود دید.[۳۶۷]

آیا انقلاب اسلامی که بدست حضرت امام خمینی (رح)ویاران ایشان درایران بر پا شد و انقراض پادشاهی بزرگ و بسیار قدیم و محکم چندین صد ساله ایران، تعبیر خواب اقبال نیست؟ناگفته نماند که این انقلاب عظیم الشان اسلامی علاوه بر مسلمانان جهان در اقوام غیر مسلمان دنیا تاثیراتی عمیق داشته است که در آتیه آنها نیز نتایج آنرا مشاهده خواهند نمود. یقینا" این تعبیر خواب اقبال است.[۳۶۸]

۳۶۷- ایضا، ص ۳۲۲

۳۶۸- بخاری، شهرت، اقبال وایران، اقبالیات (۱۹۹۰م)، ص ۳۲۹

فصل چهارم ، شعرای ایرانی در تجلیل اقبال

در آثار بیست و پنج تن ازشعرای ایرانی ابیاتی در تجلیل اقبال به چشم می خورد. شرح حال مختصر این شعرا و ابیات مذکور در زیر آورده شده است.

۱- احمد شریعتی بیدار

جوانان عجم

حضرت علامه استاد گرانقدر عزیز
کاش بودی تا که بودی این زمان مهمان ما
آرزوها خوش برآمد کام جانت شد روا
دردها از هر طرف در معرض درمان ما
خاك ما امروز گلزاراست و مهد لاله ها
خاطرت گر خسته بود از تیغ خارستان ما
با جوانان عجم ای کاش بودی تازنی
سینه را بر سینه سنگر بخوزستان ما
مسلمین را درس آزادی هم آبادی رسد
از جوانان عجم ایثار آبادان ما
کاش میبودی که میبردی بخورشید ارمغان
از جوانان عجم گرمی ز آتشدان ما
کاش میبودی که هر جا رعد اسا بشنوی
غرش الله اکبر از دل جوشان ما
کاش بودی بنگری کز غیرت حق درگرفت

خصم را در خرمن جان آتش سوزان ما

کاش می بودی برآری دست شکر از آستین

جلوه(انافتحنا)را در این میدان ما

مرد وزن یکپارچه تکبیرگویان در نبرد

خود نه تنها ما جوانان هم کهن سالان ما[۳۶۹]

۲- احمد علی رجایی

احمد علی رجایی بخارایی در سال ۱۲۹۵ ه ش متولد شد و شصت و دو سال عمر خود را در راه آموزش ادبیات فارسی مصروف داشت و آثار تحقیقی و مقالات سنجیده ای انتشار داد. از همان دوران تحصیلات عالی به عرفان و شاعران عارف مخصوصا" مولوی و حافظ دلبستگی فراوان داشت و معمولا" متون عرفانی ، ادبی و حماسی را تدریس می کرد. مدتی ریاست دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد را بعهده داشت و در اداره امور از خود ظرفیت و شایستگی و توانایی نشان داد. بعد از باز نشستگی مدیر کل امور فرهنگی و کتابخانه های آستان قدس رضوی شد. رجائی از شاعران لطیف سخن بود و مزیت شعرش در آن بود که معانی و افکار اجتماعی را در الفاظ استوار و مایه دار می گنجانید.

از آثار او فرهنگ اشعار حافظ، فرهنگ بخارایی ، رساله زبان معیار، تصحیح بستان العارفین و نشر قرآن مترجم است.

اقبال پاکستان

تاز پاکی و حقیقت در جهان عنوان بود

۳۶۹- جوانان عجم(تضمین شعر اقبال)دراقبالیات (۱۹۸۷م)، ص ۱۷۹

جاودان اندر جهان عنوان پاکستان بود
گفت دانا اسمها از آسمان آید فرود
مرد دانا را سخن با حجت و برهان بود
کشور پاکیزه ، خلقی پاکدین و پاکدل
نام پاکستان بدو از جانب یزدان بود
نیک بنگر مردصاحب همتی همچون جناح
آنکه روحش جاودان در روضه رضوان بود
برد اگر رنجی در آخر کرد گنجی درکنار
رنج بهر گنج بردن شیوه مردان بود
کشوری شد مستقل وان پرچمی کافراشت او
از کراچی تا بکشمیر اینزمان جنبان بود
اولین کشورکه استقلال پاکستان شناخت
مهد دانش یار دیرین کشور ایران بود
مرز مصنوعی دوملت را کجا سازد جدا
چون نژاد و دین و فرهنگ وادب یکسان بود
حاجب و دربان برای مردم بیگانه است
کی برای آشنایان حاجب‌ودربان بود
باورت گرنیست رویرخوان اوستا و ودا
تابدانی کاین سخن را پایه و بنیان بود
از نژاد آریا هستیم و باشد قرن ها
کز وفا و مهر بین قلب ما پیمان بود
دین اسلام آمد و پیوند ماشد سخت تر
چون مسلمان با مسلمان باید از اخوان بود

یکسر مو نیست در فرهنگ ما هم اختلاف

فارسی در فارس رایج همچو پاکستان بود

پارسی گویان لاهوری ندیدی روح بخش

تانگوئی کاین کرامت خاص برتر کان بود

اندرین دعوی مرا و خلق را اقبال بس

هرکرا اقبال باشد کوکبش تابان بود

گرشماری شاعران را افتخار شاعران

ور ز استادان سخن گوئی ز استادان بود

کیست اقبال آنکه ره زی مشرب مقصود برد

وزعطایش جرعه ای در ساغر رندان بود

ساحل افتاده را کی نام هستی درخوراست

نام هستی موج را زیبد که در جولان بود

بهر دونان منت دونان مبر گوید حکیم

جان سپردن سهل تر از منت دونان بود[۳۷۰]

من غلام همت آن تشنه ام کاندر تموز

آب نستاند زخضر ارمنتی در آن بود

بود سرمشق عمل اقبال و روحش شاد باد

آنکه آثارش جهان تا هست جاویدان بود

خرم آن مردی که وقت زیستن آنسان زید

و زپس مرگش بگیتی نام او اینسان بود

مردم دانا ونادان را رجائی فرق چیست

۳۷۰- رومی عصر، ص ۱۷۵

مرد دانا باقی و فانی همی نادان بود[۳۷۱]

۳- ادیب السلطنه حسین سمیعی

ادیب السلطنه حسین سمیعی متخلص به عطا بسال ۱۲۵۲ ش در رشت متولد شد. جد وی مرحوم حاج میرزا سمیع از تجار معروف زمان خود در تبریز بود که بعدا" در رشت اقامت گزید و خانواده ای بزرگ از نسل وی در گیلان بوجود آمد. چون میرزاحسین خان ادیب السطنه پدر مرحوم سمیعی در خدمت دولت و در حدود ده سال حاکم کرمانشاهان بود تحصیلات ابتدائی حسین سمیعی نیز که با پدر و خانواده در کرمانشاه بود در همانجا شروع شد. او بعدا" دوره عالی را درمدرسه دارالفنون سابق تهران طی کرد. سپس وارد خدمت دولت گردید و خدمات دولتی و اجتماعی را در شغل منشی گری و معاونت وزارت خارجه و تصدی وزارتهای مختلف و استانداری آذربایجان و سفارت کبری و ریاست کل در بارشاهی و نمایندگی مجلس شورای ملی و مجلس سنا متدرجا" طی کرد. پس از اینکه چند سال ریاست انجمن ادبی فرهنگستان ایران نیز بعهده داشت در سال ۱۳۳۲ ش سرای فانی را بدورد گفت:

* * *

اقبال زصورت چو بمعنی پرداخت

و آن هر دو بدیده حقیقت بشناخت

پس آینه ای زفکرخود تعبیه کرد

و آن صورت و معنی اندر آن ظاهر ساخت[۳۷۲]

۳۷۱- ایضا، ص ۱۷۷

۳۷۲- ایضا، ص ۱۵۹

۴- ادیب برومند[۳۷۳]

اقبال

امروز باقبال توای یار فسونکار
اقبال به می بایدم و زمزمه تار
امروز باقبال تو خوش باده خورم تلخ
ای دلبر شیرین سخن نادره گفتار
می نوشم و برزیر و بم تار کنم گوش
با یار که بر دل زندم چنگ و باو تار
ای ساقی گلچهره بریز آن می گل رنگ
تاگونه چو آتش کنم و چهره چو گل نار
بنشین و بر افروز رخ ای لعبت شیرین
برخیز و بر افراز قد ای شاهد عیار
زان یک ببر آب از رخ نسرین و شقائق
زین یک بزن آتش به دل سروسپیدار
درده دوسه جامی که بنوشم من وزان پس
یک لحظه ز پنجاب سرایم سخن ای یار
آنجا که به فرهنگ و کمال است مزین
آنجاکه به تعظیم و درود است سزاوار
آن خطه کزو مهر و وفا خیزد و رادی
آن خطه کزو جاه و ظفر زاید و مقدار

۳۷۳- درباره شرح حال وی رك ص ۲۲۸

آنجا که ازو خاست یکی مرد گران سنگ

آنجا که درو رست یکی نخل گرانبار

زان مرد نکو نام زمانراست همی فخر

زان نخل برومند زمین راست همین بار

آن عالم یکتا به وطن منشاءتعلیم

آن مشعل تابان به جهان مطلع انوار

همنام محمد هنر آموز حکیمی

دلداده سرخیل رسل احمد مختار

فرزانه و دانشور ونام آورومحبوب

آزاده و بینادل و نیک اختر و هشیار

اندوخت بسی علم و سخندانی و حکمت

آموخت بسی فضل و هنرمندی و رفتار

آموخت به لاهور بسی دانش و فرهنگ

زان پس به اروپا حکم و فلسفه بسیار

شد شاعری آزاده و دریا دل و فیاض

از وسعت اندیشه و از طبع گهر بار

شد شاعری آنگونه که تاثیر کلامش

حس و حرکت داد به نقش در و دیوار

شد شاعری آنگونه که در جنگ اجانب

شعرش بیقین گشت بهین حربه احرار

شد شاعری آنگونه که در هند سراسر

کردند به اعجاز کلامش همه اقرار

هر چند به اردو سخن آموخت ز طفلی

با لفظ دری ساز سخن کرد در اشعار

بنگر به زبور عجم و نامه جاوید

دریاب ز اسرار خودی جلوه افکار

چون دوره اکبر شه و اورنگ و جهانگیر

بر لفظ دری زیب و فر افزود دگر بار

خوش نغمه گر گلشن رومی شد و در یافت

از ساحت اندیشه او نزهت گلزار

بر تارك دوران خود از گفته فراهشت

بس در گرانمایه و بس گوهر شهوار

شد در وطن خویش مهین شاعر ملی

وآمد ببرش خشم قوی پنجه بزنهار

چون دید که در هند دل مسلم و هندو

پیوند محبت نپذیرفت بناچار

این گفت و پس از مرگ وی این کشته ثمرداد

با همت مردان ظفرمند و فداکار

وندر صف میدان بجناح وطن و دین

گردید جناح از پی این نقشه علمدار

زین نقشه پدیدار شد آن کشور نوخیز

کانخطه با پاکستان شد شهره اقطار

از فلسفه او چه دهم شرح که او راست

این فلسفه خوش منعکس اندر همه آثار

باید تو زاندیشه و عزم و خرد خویش

آسان گذری از ره نا ایمن و دشوار

بفروز به دل آتش آمال نوین را

وز پرتو او راه طلب تو به شب تار

گرلوح دل از نقش تمناست نگارین

هرگز نپذیرد زبد حادثه زنگار

نوکن به تن از نو طلبی جامه هستی

زان پیش که پوشد ز فنا پود تو باتار

نالان مشو از کجروی مرکب تقدیر

باعزم گران توسن تقدیر براه آر

این جمله ز اقبال بود ذکر فضائل

کوهست گلستان ادب را گل بیخار[۳۷۴]

۵-امیری فیروز کوهی

امیری فیروز کوهی متخلص به امیر بسال ۱۲۸۹ ه ش در فرح آباد فیروزکوه متولد شد ودر ۷ سالگی پدر خود را از دست داد.

پدر وی مرحوم مصطفی قلی منتظم الدوله از رجال روشنفکر و اروپا دیده عهد مظفری و دارای سمت سردار فیروز جنگ بود که در سال ۱۲۹۶ه ش زندگانی را بدرود گفت.

امیری فیروز کوهی علاوه بر دوره کالج امریکائی تهران در مدارس معموله قدیم رشته علوم ادبی و زبان عربی را دنبال کرد و علم کلام و حکمت را فرا گرفت. او درتمام عمر خود با هر اشتغالی که داشت کتاب و مطالعه را رها نکرد و امروز چون گذشته همنشین کتاب یا بقول خود امیر"گل کتاب " است و گلهای آتشین طبع حساس و آزرده اش نیز بیش از آنست که در یک کتاب بگنجد. آنچه از آثارش در این دفترخوانده می شود فقط اشعاریست که قابل دسترسی بوده و نمی توان گفت گلچین شده است .

۳۷۴- یادنامه اقبال ص ۱۶۲

* * *

جمال دولت پاکان زپرده چون بدر آمد

زدیم فالی و اقبال بی زوال بر آمد

بجز خدای کس اقبال بی زوال ندارد

که آنهم از در پاکان روزگار در آمد

ظفر مصاحب واقبال یارو بخت مساعد

به بین که بر اثر صبر نوبت ظفر آمد

(و فی الصباح سری القوم یحمد)اریشنیدی

درست بود چو شب رفت و صبح جلوه گر آمد

مضی الحیوه و مااقبال الحبیب علینا

خبر نیامد از آن یارومرگ بی خبر آمد

اری اجود بنفسی و مایجود بوصل

نوید وصل نیامد مرا و عمر سرآمد

امیردامن "اقبال"رازکف مگذار

که هر که حاجت از آن نور پاك خواست بر آمد[۳۷۵]

۶- بهار[۳۷۶]

خاصه اقبال

بیدلی گر رفت اقبالی رسید

۳۷۵- رومی عصر، ص ۱۸۷

۳۷۶- درباره شرح حال وی رك ص ۲۳۴

بیدلان را نوبت حالی رسید

هیکلی گشت از سخنگوئی بپا

گفت کل الصید فی جوف الفراء

عصر حاضرخاصه اقبال گشت

واحدی کز صدهزاران بر گذشت

شاعران گشتند جیشی تارومار

وین مبارز کرد کار صد سوار

نکته ای گویم سخن کوته کنم

خاطر پاك ترا آگه کنم

شمه ای در حال و استقبال تو

هان نه من گویم که گفت اقبال تو

زندگی جهد است و استحقاق نیست

جز به علم انفس و آفاق نیست

گفت حکمت را خدا خیر کثیر

هر کجا این خیر را بینی بگیر

فارغ از اندیشه اغیار شو

قوت خوابیده ای بیدار شو

از سر اخلاص دادم این پیام

هان سخن کوتاه کردم والسلام[۳۷۷]

۳۷۷- یادنامه اقبال ص ۱۵۴

درود به پاکستان

همیشه لطف خدا باد یار پاکستان
بکین مباد فلک با دیار پاکستان
ز رجس شرك بری شد بقوت توحید
همین بس است بدهر افتخار پاکستان
سزد کراچی و لاهور قبه الاسلام
که هست یاری اسلام کار پاکستان
ز فیض روح محمد علی جناح بود
محمد و علی و آل یار پاکستان
مدام تشنه صلح است ملتش هرچند
که نیست کم زکسی اقتدار پاکستان
ز فیض سعی وعمل وزشمول علم و هنر
فزون شود همه روز اعتبار پاکستان
چه سخت زود بازادی امتحان دادند
رجال فاضل و کامل عیار پاکستان
ز سوی مردم ایران هزار گونه درود
بساکنان سعادت مدار پاکستان
بعالمان حقایق ، بسالکان طریق
بغازیان معادی شکار پاکستان
برهبران معظم، بسائسان بزرگ
که هست فکر تشان غمگسار پاکستان
زما درود فراوان بشیر مردانی

که کرده اند سرو جان نثار پاکستان
بروح پاك شهیدان که خونشان برخاك
کشید نقشه پر افتخار پاکستان
زما درود برآن روح پر فتوح بزرگ
جناح رهبر والا تبار پاکستان
درود باد بروح مطهر اقبال
که بود حکمتش آموزگار پاکستان
هزار باده ناخورده وعده داد که هست
از آن یکیش می بی خمار پاکستان
جدا نبود و نباشدزملت ایران
ز طبع و خوی و شعار و دثار پاکستان
گمان مبرکه بود بیشتر از ایرانی
کسی بروی زمین دوستدار پاکستان
بهار عاشق فرهنگ و خوی وآدابیست
که محکم است بدان پوذ و تار پاکستان
ز روی صدق وادب چند نکته عرضه دهم
به پیشگاه دل حق گزار پاکستان
یکی سماحت ملی که گونه گونه ملل
زیند فارغ و خوش در دیار پاکستان
که ملک را نرساند بوحدت ملی
مگر سماحت قانون گذار پاکستان
بیادگار بهار این قصیده گفت ونوشت

همیشه لطف خدا باد یار پاکستان[378]

۷- حبیب یغمائی[379]

در روز اقبال

زنده ماند سخنوری که ورا
دقت فکر هست و لطف خیال
ارج شاعربود به نیروی فکر
اوج طائر بود بقوت بال
سخنی کان زحکمتی است تهی
میوه ای هست نارسیده و کال
حکمت آموزی آن کند که وراست
طبع مواج و فکرت جوال
بجهان شور افکند آن کو
دلش از عشق گشت مالامال
مستمع را فزود حسن اثر
متکلم چو داشت حسن مقال
گفت دانا، که چون نبی ملهم
هست شاعر ز ایزد متعال
شاعرانند چون پیامبران

۳۷۸- یادنامه اقبال، ص ۱۵۳

۳۷۹- درباره شرح حال وی رك ص ۱۹۹

در بیان و فضایل و اقوال

از کلام محمدی است، اثر

درکلام محمد اقبال

پارسی گو حکیم پاکستان

پاك جان ، پاك شیوه ، پاك خصال

فکربکرش بکنه بحر عظیم

شعر نغزش بلطف آب زلال

چاره جوئی کند بخیر و صلاح

که گراید بشر براه کمال

روز اقبال یعنی امروزاست

که رسیدش زحق نوید وصال

وین چنین روز را علی التحقیق

بفزاید شکوه در هر سال [۳۸۰]

۸- حسین لاهوتی

اقبال سخن دان

سلامی خوشتر ازعطر بهاران

منزه چون دم پرهیزکاران

درودی گرم تر از آه عاشق

فروزان تر ز روی صبح صادق

۳۸۰- رومی عصر، ص ۱۷۳

به آن فرمانروای ملک عرفان

سخن سالار اقبال سخن دان

به آن مهر جهان افروز تاریخ

فروزان نور ظلمت سوز تاریخ

که چرخ فضل و دانش روشن از اوست

خراب آباد هستی گلشن از اوست

حکیم نامور فرزانه راد

که در ملک سخن داد سخن داد

گل جان پرور بستان عرفان

درخشان آفتاب چرخ ایمان

ادیب فیلسوف نکته پرداز

مهین خلوت نشین عالم راز

بلاغت چاشنی گیر کلامش

فصاحت آستانبوس مقامش

زقرآن آمده ملهم کتابش

جهان تیره روشن ز آفتابش

کتابش را سراسر راز بنگر

کلامی نغز و انسان ساز بنگر

به آئین "خودی "دل کرده روشن

به راز "بیخودی" جان رشک گلشن

در اوشد سوره اخلاص تفسیر

بخوان و سوره زین تفسیر بر گیر

سرود جانش آوای فرشته است

که با گفتار پیغمبر سرشته است

به اعجاز بیان و سحر خامه

جهان بگرفت با " جاوید نامه"

به یمن لطف طبع بی مثالش

منور عشق و عرفان کمالش

در آثار خود آن مرد خردمند

هنرمندان شاعر را دهد پند

هنرمندی که پند او پذیرد

ره و رسم حقیقت پیش گیرد

"حجازی ارمغانش"را نظرکن

تفکر در کلامش بیشتر کن

به بین شعرش همه سحر حلال است

بیان حکمت ورمز کمالست[۳۸۱]

شوی با(گلشن راز)چو دمساز

ترا آگاه سازد از بسی راز

ایااقبال ایاروحانی پاك

که رو بنهفته ای در پرده خاك

تو ای آموزگار پارسائی

ره آمور کلام کبریائی

بهین غواص اقیانوس توحید

فروغ شعله فانوس توحید

تو دادی درس وحدت مسلمین را

۳۸۱- درشناخت اقبال،ص ۵۲۵

شدی تفسیر قرآن مبین را

زجا بر خیز و بنگر آنچه گفتی

در کشف و شهودی را که سفتی

همان مردی که گفتی آید آمد

ز دلها زنگ غم بزداید آمد

به جبل الله رو آورده یکسر

شهادت را چو جان بگرفته در بر

به پای رایت الله اکبر

بر آوردند بیخ فتنه و شر

الا اقبال ای فرزانه پاك

که بردی پایه دانش بر افلاك

به مدح تر زبانم گشته الکن

که وصف جان نباشد در خور تن

زقطره کی برآید وصف دریا

چه باشد ذره پیش مهر رخشا

صفا بهتر که سازم قصه کوتاه

کلامی آورم زان مرد آگاه

سه بیت از گلشن رازش به دفتر

نویسم تا که گیرد دفترم فر[۳۸۲]

۳۸۲- درشناخت اقبال، ص ۵۲۶

۹- رضازاده شفق

دکتر رضازاده شفق استاد دانشگاه تهران بود و آثار او بنام تاریخ ادبیات ایران بسال ۱۳۶۹ ش در تهران انتشار یافت.

اقبال

اوستاد سخنوران جهان
شاعر فیلسوف پاکستان
که نموده است درعبارت شعر
نغز اندیشه های خویش بیان
رمز حکمت ز قول او ظاهر
سروحدت ز شعر اوست عیان
مشرب اهل حق مشرب او
مذهب اوست مذهب عرفان[۳۸۳]

۱۰- سپیده کاشانی

سرور باکوچی ، شاعره ایرانی ، متخلص به سپیده کاشانی در سال ۱۳۱۵ش در کاشان متولد شد. اولین مجموعه شعر او "پروانه های شب" نام دارد. او در سال ۱۳۷۱ ش وفات یافت.

* * *

ای چراغ لاله چون خورشید تابد نام تو

۳۸۳- یادنامه اقبال ، ص ۱۵۵

می وزد در گلستان شعرما پیغام تو
سر فراز از تست لاهور ای بلند اقبال ما
کاین چنین شد مرکب اقلیم عرفان رام تو
ای خوش آن مرگی که عمر جاودان دارد زپی
ای خوش آن آغاز وآن شور آفرین فرجام تو
بسته ای چشم جهان بین بر جهان وای دریغ
شد ادب در سوگ از معراج بی هنگام تو
آشیان تا سدره بردی ای همای قاف عشق
خاك گر بگرفت در آغوش خود اندام تو
حافظ ار نقد سخن چون قند تابنگال برد
این زمان ایرانیان نوشند شهد ازجام تو
گرچه گلهای عجم شد پرپر از بیداد خصم
آورد پیک صبا بر خاکشان پیغام تو
دفتر دل های ما بگشای تادر فصل خون
ناله خیزد از درون تربت آرام تو
کن گذر برمشهد عشاق توحید این زمان
تاکه دامن دامن اختر ریزد اندر گام تو
هان (سپیده)شرح غم باپیر لاهوری مگوی
غم مخور، فجر آفرین شد، لاله گون ایام تو
اینک ای علامه ، ای اقبال ، ای مرد سخن
شد معطر ملک عرفان از شمیم نام تو . . .[۳۸۴]

۳۸۴- درشناخت اقبال، ص ۵۱۹

۱۱- سعید نفیسی

سعید نفیسی بسال ۱۲۷۴ ه ش در تهران متولد شده دوره تحصیلات ابتدائی را در همینجا گذرانده سپس بفرانسه عزیمت کرده و ده سال در آنجا بتحصیل و مطالعه در ادبیات اروپا پرداخته و پس از مراجعت در وزارت فوائد عامه استخدام شد. بعد از مدتی کناره گیری که ضمنا" در مدارس علوم سیاسی و دارالفنون و دارالمعلمین عالی تدریس می کرد در سال ۱۳۱۱ ش وارد دانشگاه شد و کرسی استادی دانشکده ادبیات را بدست آورد و بسال ۱۳۳۱ ش پس از بیست سال تدریس به باز نشستگی نایل گردید.

استاد سعید نفیسی یکی از دانشمندان معدود عصر ماست که هم از لحاظ مقام شامخ علمی و ادبی و هم از لحاظ کثرت تالیفات و افاضات معنوی کم نظیرو مایه افتخار فرهنگ دوره معاصر ایران می باشد.

سعید نفیسی از پیشروان هنر نویسندگی امروز بشمار می رود و از آثار چاپ شده وی در زمینه نویسندگی کتابهای ستارگان سیاه ، ماه نخشب ،نیمه راه بهشت و نمایشنامه آخرین یادگار نادرشاه بخوبی توانائی وی را در شیوه های نویسندگی جدید نشان می دهد.

بعضی از تالیفات استادانه وی در زمینه تحقیقات تاریخی و ادبی بشرح ذیل است: تاریخچه ادبیات ایران که در دوره سالنامه پارس چاپ شده، نثر فارسی معاصر دوجلد-آثار گمشده ابوالفضل بیهقی -تاریخ تمدن ایران درزمان ساسانیان - درفش ایران و شیر و خورشید سرخ - ایران در صدو هفتاد سال اخیر-افغانستان در عصر حاضر-شرح حال مجدالدین همگرشیرازی-مدرسه نظامیه بغداد - یزدگرد سوم - خاندان طاهریان - خاندان سعدالدین حمویه -خاندان بابویه - تاگور ومقام شاعری او - بحث در آثار و احوال عطار نیشابوری - زندگانی و کار و اندیشه ابن سینا و غیره . . .

از جمله تالیفات بزرگ و مهم نفیسی فرهنگنامه پارسی است که فقط جلد اول آن چاپ شده ودارای ۷۰۰ صحیفه در حرف الف است و اولین طرح دائره المعارف فارسی در ایران بشمار میرود.

وفات وی به سال ۱۳۴۵ ه ش اتفاق افتاد.

قطعه

(بر مزار اقبال سروده شد)

به خاك پاك تو آمد غباری از ایران
گشای چشم و سر از خاك یكزمان بردار
ز خاك سعدی و فردوسی آمدم بر خیز
پیام حافظ آورده ام بشو بیدار
به دست من گلی از بوستان مولاناست
بپای خیز كه تا بر سرت كنیم نثار
هزار بار مرا آرزوی دیدن بود
چه می شود كه ببینم جمال تو یكبار
به جان و دل تو نفیسی ببوس خاك درش
كه بود امید فراوان و آرزو بسیار[۳۸۵]

۱۲- صادق سرمد[۳۸۶]

اگرچه مرد بمیرد بگردش مه و سال
نمرده است و نمیرد محمد اقبال
حیات صورتش ار طی شده است طی نشود

۳۸۵- یادنامه اقبال ص ۱۵۵

۳۸۶- درباره شرح حال وی رك ص ۲۴۳

حیات سیرتش ارطی شود هزاران سال

بیاد روز بزرگش که روز اقبال است

درود باد بر این بزم و روز فرخ فال

درود باد بلاهور و خطه پنجاب

که زاد و پرورد این شاعر خجسته خصال

بزعم هرچه چمن زادوناز پروردا‌ست

زخاك مرده دمید آیت جمال وخصال[۳۸۷]

زخاك مرده دمیدآیت حیات چنانک

حیات دولت پاکان از او گرفت کمال

چو شمع منزل ویران خودنفس میسوخت

که طرف سوزش پروانه ای زند پروبال[۳۸۸]

چراغ لاله شد و آنقدر بصحرا سوخت

که شمع محفل اقبال گشت و روشن حال

زمام ناقه اسلام زی قطار کشید

اگر چه دست طبیعت بدو نداد مجال[۳۸۹]

کسی که زنده بحق شد چو حق نمی میرد

۳۸۷- اشاره باین شعر اقبال در مقایسه خود باگوته است.
اوچمن زادی چمن پرورده ای
من دمیدم از زمین مرده ای

۳۸۸- اشاره بقطعه (شمع)اوست
دوش می گفتم بشمع منزل ویران خویش
گیسوی تواز پرپروانه دار دشانه ای . . الخ

۳۸۹- اشاره باین شعر اقبال است
نغمه کجاو من کجاساز سخن بهانه ایست
سوی قطارمیکشم ناقه بی زمام را

که بر وجود و عدم حق و باطل است مثال

قیام مرد خدا کمتر از قیامت نیست

که بحث ملت و دولت باستعجال

گواه دولت پاکان به بین بپاکستان

که خود چگونه بر افراشت پرچم اقبال

اگرچه قائد اعظم بنهضت پاکان

جناح لشکر اسلام بود قلب رجال

ولیک نغمه اقبال اگرنبود ،نبود

نوای لشکر پاکان سرود استقلال

سخن سرائی اقبال بذر دین افشاند

برغم دشمن بی دین و کافر قتال[390]

بخوان "زبور عجم "و ز "رموز اسرارش"

"پیام مشرق " بشنو بخوشترین اقبال

رسول وار به تبلیغ حق کتاب آورد

که قدر حق بشناسد منافق محتال

اگرکتاب نبود و اگر رسول نبود

چه بود قدرت ابطال و غیرت ابدال

درود باد بر اقبال و سعی مقبولش

که عزت ابدی آمدش باستقبال

سخن سرآمدو سرمدمجال شعر نداشت

وگرنه‌حق سخن بود و جای بسط مقال

* * *

۳۹۰- رومی عصر، ص ۱۶۵

هرکس که بتاریخ وی اقدام بزرگ است

در صفحه تاریخ از او نام بزرگ است

اقوام بزرگند بافکار بزرگان

وین سنت دیرینه اقوام بزرگ است

اسراربزرگی است پدیدار زپیغام

چونانکه نبی حامل پیغام بزرگ است

اقبال که پیغمبر پیغمبر حق بود

در حضرت حق صاحب انعام بزرگ است

اقبال بزرگ است که در عالم توحید

از بت شکنی دشمن اصنام بزرگ است

اقبال بزرگ است که بر گردن اسلام

از خدمت بی منت وی وام بزرگ است

هر چند بزرگی است پدیدار زآغاز

آغاز بزرگی بسر انجام بزرگ است

اقبال بپاکستان بخشید سرانجام

بخشید براو حق که بفرجام بزرگ است

اقبال بزرگ است ولیکن نه بیک روز

کایام بزرگان همه ایام بزرگ است[۳۹۱]

* * *

خدای عالمیان چون بنای خلقت کرد

نظام عالم خلقت بحکم فطرت کرد

من این حقیقت فطری بطبع دانستم

۳۹۱- ایضاء ص ۱۶۶

که هر چه کرد خدا در خور طبیت کرد
طباع آدمیان چون باختلاف افتاد
هرآدمی بطریقی بخلق خدمت کرد
یکی بعلم گرائید و برهنر افزود
وزین طریق هنرها بعلم و صنعت کرد
ولیک زین همه یکتن بمرد حق نرسید
که از گروه پراکنده جمع امت کرد
هزار منعم و مفلس فدای یکتن باد
که بعث ملت و دولت بیمن همت کرد
من این فضیلت در شان انبیا دیدم
که جز نبی نه کسی درك این فضیلت کرد
فضیلت نبوی در نیافت کس الا
که کسب معرفت از مکتب نبوت کرد
وگر بگوش تو خواندند انبیاء ورسل
که حق بحق خدا وعده قیامت کرد
همه ز رجعت حق و زقیامت ملی
حقیقتی است که هر کس از آن حکایت کرد
نشان رجعت حق بین بخاك پاکستان
که حق بدولت خود باز گشت دعوت کرد
لوای دعوت اسلام بر سر پاکان
فراشت رایت اقبال و بعث دولت کرد
درود باد بر اقبال و معجز سخنش
که معجز سخنش عالمی بصیرت کرد

زخاك مرده بر آورد چشمه سارحیات

وزآن حیات ابد جست و غرق عادت کرد

دم از خودی زد و بیگانه رانداز سرخویش

بلی بخود رسد آنکو زحق اطاعت کرد

درود باد بر آنکو مراد ملت خواست

ولی نه خواهش مزد و نه عرض منت کرد[۳۹۲]

* * *

رهبر خلق

رهبران خلق که آیات نظام عالمند

مظهر حقند و مشعلدار فکر مظلمند

خادمان خلق را فر خدائی داد حق

کاینهمه در راه حق خدمتگزار مردمند

گر شما را اولیاء حق کم است اندرعذر

خود چه غم ؟کان‌بارکیفیت بکمیت کمند!

بیش و کم در کثرت ودر قلت تعداد نیست

کاولیاء حق بحق بالاتر از کیف و کمند

قدر مردان خدا را در حساب جمع جوی

کاینهمه فردند، لیکن از جماعت‌اعظمند

حسرت فرمانروائی نیست در آنان، ولیک

زیر فرمان خدا فرمانروای عالمند

عیششان در عیش خلق و ،مرگشان در مرگ جمع

شادمان از شادی ما، وزغم ما درغمند

۳۹۲- رومی عصر، ص ۱۶۷

دوست چون از پافتد، دردستگیری ثابتند

خصم چون سربرکشد، در پایداری محکمند

روز طوفان بلا، کشتی حق را منجیند

روز پیکار قضا، زخم ستم را مرهمند

هان وهان کز هر کسی لاف هدایت نشنوی

کی بسا اهریمنان کاندر لباس آدمند

رهزن مردم کجا و رهبر مردم کجا

کاینهمه مردم فریبان با شیاطین همدمند

خوش خط و خالند، اما کجروش مانند مار

میزنند از راستی دم، راستی چون کژدمند

روز همراه رفیق و، شامگه دزد طریق

پیش رو یارندومحرم ، پشت سرنامحرمند

فرقه ای محکوم شهوت، زمره ای مقهورخشم

وینعجب کاندرحق مردم بباطل حاکمند

عیششان درمرگ جمع و، مرگشان در عیش خلق

ماتم ما سورشان، وز سور ما در ماتمند

دینشان آزار وکین، دنیایشان انکار دین

هم ز دنیا بی نصیبان ، هم زدین بی مقسمند

چون جهودان منکر حقند، لیکن پیش خلق

در تقدس چون مسیحا، در طهارت مردمند

کیستند این تنگ چشمان ، کزره بخل وحسد

از غم ماشادمان ، وز شادی ما در غمند؟!

کیستند اینان که از بهر فریب یکدگر

یارهم در ظاهر و در باطن اعدای همند
نیستند الابهائم هیاتی (بلهم اضل)
نیستند الاشیاطین طینتی کاتش دمند
حاش لله کاین شیاطین هادی مردم شوند
کاینهمه در وادی خشم و هوسرانی گمند
هادیان خلق را دامن غرض آلوده نیست
وینهمه آلوده و زآلودگیها خرمند
نظم عالم راقوامند انبیاء واولیاء
زآن طرفدار نظام احسنند و اقومند
وین رسولانند کاهل تر کتازی نیستند
هم بترك و ترکتازی یار ترك و دیلمند
مبدا و مختم ندارد دولت آیات حق
وین گروه آیات حق را مبداانّد و مختمند
هرچه آن مبدا پذیرد، مختمی دارد؛ولیک
مبدا بی مختم اتباع رسول خاتمند
معجز پیغمبران شد چون کلام حقگزار
حقگزاران سخن پیغمبران دومند
اینهمه شاعر که در قیدهوای هرهوس
یاگرفتاران خم و یا صید زلف پرخمند
نامشان شاعر مخوان ،کاین کامجویان حقیر
بیخبر از عیش و نوش شاعران معظمند
شاعران پاکدل چون نقش ناپاکان زدند
کامیاب ازکام جمع و سر خوش از جام جمند

مرزبانی ملک آزادی است کار شاعران

شاعران از مرزبانان اکبرند و اقدمند

مرز آزادی کجا، ومرز آبادی کجا ؟

مرزبانانی چنان زین مرزبانان اکرمند!

مرحبا شاعر که حقش پرچم اقبال داد

تابدانی حق پرستان صاحبان پرچمند

مرحبا اقبال لاهوری که در تبلیغ حق

ازدم الهام بخششش خیل پاکان ملهمند

نغمه اقبال اسرار خودی رافاش ساخت

بیخودی نبود که پاکان برحق خود عالمند

ساز استقلال پاکان زیرو بم اقبال زد

ای خوشا اقبال قومی که‌آگه از زیروبمند

برهمه پاکان مبارك مقدم امروز باد

هم بمهمانان که یاران مبارك مقدمند[۳۹۳]

بمناسبت روز اقبال

آخرین قصیده که در تالار فرهنگ بعد از سخنرانی مختصر قرائت نمود

شب آمد و سیاهی او بام ودر گرفت

وزبام ودرگذشت و همه بحر وبر گرفت

۳۹۳- سرود سرمد، ص ۸۵

گم گشت درسیاهی شب کاروان روز
خورشید چون بخانه ظلمت مقر گرفت
وحشت گرفت قلب همه کاروانیان
چون دزد زد بقافله و فتنه درگرفت
دیگر نتافت از افق شرق آفتاب
وین تیرگی از اول شب تاسحر گرفت
یک شب هزار شب شدویکمه هزارماه
قرنی فزون برآمد و قرن دگرگرفت
برهند معدلت سپه ظلم و جورتاخت
وآن سرزمین بزور پی سیم و زرگرفت
خون ریخت ازکبوتر صلح و صفابخشم
باز ستم به آز وهوی چونکه پرگرفت
کانون عشق و عاطفه شد صحنه جدال
آثار جور و مظلمه زیروزبر گرفت
اهریمن تباهی بالشگر ستم
برمردم ستمزده راه مفرگرفت
آتش بجان مسلم و هندو زد ازنفاق
وای از نفاق کاتش آن خشک وتر گرفت
تاخود کند حکومت، انداخت اختلاف
کز تخم اختلاف تواند ثمرگرفت
بیچاره مردمی که خدارا نمی شناخت
این اتفاق حکم قضاوقدر گرفت
غافل که اقتضای بدوخوب فعل ماست

حکم قضا که قدر ومقام اینقدر گرفت

(تقدیر)رابهمت (تدبیر)چاره کرد

هرکس که از قضای الهی خبرگرفت

وآنکس که از قضای الهی خبر نداشت

درکارخویش اراده خود بی اثرگرفت

وآزاده مردمی که خدارا بحق شناخت

راز حیات جست وازاو کام برگرفت

دانست در اراده خلاق آدمی است

گرآدمی نصیبه ای از خیروشرگرفت

دانست داستان قیامت که گفته اند،

انسان دو باره خواهد هستی ز سرگرفت

رمزی بود زرجعت قومی که نیست شد

وزجنبشی تواند عمر دگر گرفت

روزی که ملتی کند آهنگ رستخیز

روز قیام باید و پیش نظر گرفت

وآن نفخ صوربانگ سخنگوی مردم است

کزهای و هوش لرزه بدیوار ودرگرفت[۳۹۴]

بنگر یکی بصبحدم از آن شب سیاه

کاندر دیار هند چه آشوب در گرفت

برخاست خشم مردم و روز قیام شد

وآهنگ نفخ صورهزاران صورگرفت

طوفان انقلاب بر افروخت آتشی

۳۹۴- سرود سرمد، ص ۸۷

کزیک شرر زمین و زمان شعله در گرفت

فریادهای خفته برآمد زحلق خلق

وزشیر شرزه بانگ وغریوش جگرگرفت

هر نغمه ای زکینه بدل شد بنعره ای

و آن نعره رفته رفته صدای خطرگرفت

وزآن میانه (نغمه اقبال)گرمتر

کاندر قلوب زیر وبمش گرمترگرفت

مسلم بجای خودشد و هندوبجای خود

راه فرار غاصب بیدادگر گرفت

اقبال مرده بود، ولیکن نمرده بود

آیات زنده اش که بحق زیب وفرگرفت

آیات او بدولت پاکان حیات داد

وین منزلت زمکتب خیر البشر گرفت

شاگردی پیمبراسلام پیشه کرد

تادر سخن فضیلت پیغامبرگرفت

نقد سخن بسکه لهو ولعب نباخت

زان نام نیک در سخن آن نامورگرفت

اقبال کشت بذر و جناحش فشاند آب

اقبال کشت تخم و جناحش ثمر گرفت

پیداست خودکه صاحب خرمن کسی است کو

افشاند بذر و دانه او برگ وبرگرفت

حقش فراشت پرچم اقبال تاابد

کزبهر خلق پرچم فتح و ظفر گرفت[۳۹۵]

۱۳- عبدالرفیع حقیقت

عبدالرفیع حقیقت متخلص به رفیع چندین مقاله تحقیقی نوشته است. در سال ۱۳۶۷ ش در تهران کتابی بنام "ایران ازدیدگاه علامه محمد اقبال لاهوری"از او به چاپ رسید.

نعره زد عشق

عاشقان مژده که شوریده سری پیدا شد

از طربخانه جان نغمه گری پیدا شد

عقل در شبهه که پیغامبری پیداشد

نعره زد عشق که خونین جگری پیدا شد

حسن لرزید که صاحب نظری پیداشد

شوق پیکار زبیداد محیط دیجور

در تلاش شرری بود به شهر لاهور

کرد از طالع فیروز چواقبال ظهور

فطرت آشفت که از خاك جهان مجبور

خودگری، خودشکنی، خودنگری پیدا شد

عقل در دیدنهان بود گرفتار جدل

۳۹۵- سرود سرمد، ص ۸۸

فکر دروهم در افتاد ونشد مسئله حل

شهپرعشق چوشد ره سپردشت امل

خبری رفت ز گردون به شبستان ازل

حذر ای پردگیان پرده دری پیدا شد

شوق تکوین و تکامل بدرون ذرات

جنش پر شرری کرد به جولانگه ذات

تاعیان شد رخ پیکاربدشت ظلمات

آرزو بی خبر از خویش به آغوش حیات

چشم واکرد و جهان دگری پیداشد

شاعری گفت که باشوق دویدم همه عمر

از ره ذوق در اندیشه چمیدم همه عمر

عاشقی گفت که با سوزجهیدم همه عمر

زندگی گفت که درخاك تپیدم همه عمر

تاازاین گنبد دیرینه دری پیداشد[۳۹۶]

* * *

<u>اقبال رفیع</u>

هله عاشقان بشارت ،که نوای دلبرآمد

دل مستمند مارا شرری ز آذر آمد

به حریم بت پرستان،زمیان خودپرستان

۳۹۶- درشناخت اقبال،ص ۵۰۶

رخ بت شکن نگاری، به میانه اندر آمد

به سرود شوق خواندم، به نوای نای اقبال

به تو مژده باد ای دل، که دگر غمت سرآمد

تب و تاب بی قراران، به قرار شد مبدل

به نوای دردمندان، اثری زدل برآمد

به طلوع روی خورشید وظهور ماه رخشان

اثری به تابناکی ،زجهان خاور آمد

چو زطبع او گرفتم، شرری ،(رفیع)گشتم

که شرارو شوق جانم ، زجهان برترآمد

چو به عمق جان نوشتم، خبری زحسن جانان

بشنیدم این ندا را، که به گوش جان در آمد[۲۹۷]

هله عاشقان بشارت ،که نوای دلبر آمد

دل مستمند ما را شرری ز آذرآمد

۱۴- عبدالکریم سروش

عبدالکریم سروش متفکر و نویسنده معاصر است. در حال حاضر پژوهشگر انجمن فلسفه وحکمت می باشد وکتابهای متعددی در باره علم، دین وفلسفه نوشته است. از جمله آثار او :

۱) تفرج صنع، گفتارهایی در مقولات اخلاق و صنعت و علم انسانی

۲) دانش و ارزش ، پژوهشی در ارتباط علم و اخلاق

۳) علم چیست، فلسفه چیست؟

۴) علم شناسی فلسفی ، گفتارهایی در فلسفه و علوم تجربی

۵) قبض و بسط تئوریک شریعت

۲۹۷- ایران از دیدگاه علامه محمد اقبال لاهوری ،ص ۵

۶) نقدی و در آمدی بر تضاد دیالکتیکی

* * *

ای درونت،درج رمز ایزدی

بازگو باما"رموز بیخودی"

ای چراغ لاله در بزم عجم

فیلسوف رزم و سردار قلم

ای بلند اختر خداوندکلام

کوکباتابنده اقبال ونام

نازم آن چشمان که ازحق سرمه یافت

پرده های حال و فردا را شکافت

روزگار ما و فرزندان ما

دیده ای از روزن زندان ما

دیدی آن فرزانه مرد چیره دست

آنکه زنجیر غلامان را شکست[۳۹۸]

آن براهیمی که با"ضرب کلیم"

می شکافد فرق دیوان را دونیم

اینک آن گرد دلاور آمده است

اینک آن خورشید خاور آمده است

رستخیزی در عجم انداخته

افسر سلطان جم انداخته

۳۹۸- اشاره و تلمیح به شعر زیباومشهور اقبال:
می رسدمردی که زنجیر غلامان بشکند
دیده ام از روزن دیوار زندان شما
نیز(رموزبیخودی) و (ضرب کلیم)به نام کتابهای اقبال هم اشاره دارد.

آنکه بانگش تادر این ایوان فتاد

لرزه ها بر آدمیخوران فتاد

(آتش است این بانگ نای و نیست باد

هرکه این آتش ندارد نیست باد)[399]

آفتابا سر فرو بردی به غرب

لیک جز عبرت چه آوردی ز غرب؟[400]

جسم حکمت را ستاندی زان دیار

روح حکمت را به رومی وامدار

چونکه از رومی گران شد هوش تو

هرچه زان پس در کشیدی نوش تو[401]

(خم که از دریا درو راهی بود

پیش او جیحون ها زانو زند)[402]

ای مهین پور جلیل مولوی

هم جلالی هم حسام دین توی

سیف حقی آفتاب روشنی

گرچه از مغرب زمین رومی کنی

(داد جاوریی به دستت آن نگار

۳۹۹- این بیت از مثنوی مولاناجلال الدین است.

۴۰۰- اشاره به این بیت از اقبال:
گرچه دارد شیوه های رنگ رنگ
من به جز عبرت نگیرم از فرنگ

۴۰۱- درشناخت اقبال، ص ۵۱۲

۴۰۲- از مثنوی مولانا جلال الدین

گفت از دریا بر انگیزان غبار)[۴۰۳]

خود تو دریا بودی ای توفان مآب

کی غبار مغربت گردد حجاب ؟

بود صد ماهت نهان درهرنگاه

کی خسوف مغربت سازد تباه؟

جرعه های ناب انوار جلال

باده های عافیت سوز زلال

خمر آتشناك، زآتشدان غیب

در کشیدی از کف مردان غیب

(ای فلک پیمای چست چست خیز

چونکه خوردی جرعه یی برما بریز)

(خو نداریم ای جمال مهتری

که لب ما خشک و تو تنها خوری)[۴۰۴]

* * *

آن دلیری ها که در بانگ توبود

کی تواند گوش نامحرم شنود

اهل ایمان خفتگان بودند و خام

ظلم و ظلمت سایه گستر برتمام

زخم صد نامردمی برجان وتن

۴۰۳- ازدیوان شمسی: داد جارویی بدستم آن نگار . . .

۴۰۴- اشاره به این بیت از اقبال:
گرچه داردشیوه های رنگ رنگ
من به جز عبرت نگیرم از فرنگ

پر زاغیار و تهی از خویشتن

تلخکامان از ستمکاران دهر

خسروان افتاده در زندان دهر

پیش دریاها نشسته خشک لب

وز درون تبت یداگویان وتب

رهزنان کفر کیش دیو خو

آدمیخوران مست زشترو

دشمن بیرون و دزد خانگی

پنجه در فرهنگ ودر فرزانگی

جامه یی ازنور پوشیدی چورعد

برمسلمانان خروشیدی چو رعد[۴۰۵]

(کای زخود پوشیده خود را باز یاب)

درمسلمانی حرام است این حجاب[۴۰۶]

مسلم و بازیچه بازیگران؟

بنده یزدان و بند دیگران؟

هین خروش آرید خاموشی بس است

خود فروشی ،خود فراموشی بس است

چند نقش دیگران گیرم بخویش

محرم بیگانه،نامحرم زخویش

کی شوم آیینه کی باشم چوموم

من بهارم نقشگر برخاك وبوم

۴۰۵- در شناخت اقبال ، ص ۵۱۲

۴۰۶- این بیت از اقبال لاهوری است.

خشمت اندر سینه ها مسکن گرفت

غاصبانرا شعله درخرمن گرفت

* * *

ای جلال الدین دوران راست خیز!

رستخیزی بین تو پیش از رستخیز

سوختی بهر جوانان لاله وار

لاله ها در سوگشان بین داغدار[۴۰۷]

عبرت اسلام در خون زنده بین

قصه های عشق مجنون زنده بین

صد هزاران آفرین برجان تو

برروان پیرمعنی دان تو

ای صبا ای پیک دور افتادگان

شوق مارا تامزار او رسان[۴۰۸]

۴۰۷- اشاره به این بیت از اقبال:

چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما

ای جوانان عجم جان من و جان شما

۴۰۸- این بیت با مختصرتصرفی، از اقبال لاهوری است. سخن اقبال در باره سیدشهیدان ، حضرت حسین بن علی سلام الله است و بیت چنین است:

ای صبا ای پیک دور افتادگان

اشک مارا برمزار او رسان

۱۵- علی اکبر دهخدا

دهخدا در سال ۱۲۹۷ ه ق در تهران متولد شد. پدر دهخدا مرحوم خانباناخان که از ملاکین متوسط قزوین بود پیش از ولادت فرزند از قزوین بتهران آمده در این شهر اقامت گزید. هنگامیکه علی اکبر دهخدا ده ساله بود پدرش وفات کردو دهخدا با نظارت مادر خود بتحصیل ادامه داد. او علوم معموله زمان را فرا گرفت و دوره نخستین مدرسه سیاسی را بپایان رسانید و هم از محضر مرحوم آیت الله حاج شیخ هادی نجم آبادی و شیخ غلامحسین بروجردی که از فضلای عصربودند استفاده کرد.

دهخدا در دوره محمد علی میرزا که مجلس شورای ملی بتوپ بسته شد با جمعی از آزادیخواهان باروپا مهاجرت کرد ومدتی در سویس و ترکیه همراه با آزادیخواهان ایران مبارزات سیاسی را ادامه داد. هنگام باز گشت از سفر اروپا دهخدا با همکاری مرحوم جهانگیرخان روزنامه معروف صور اسرافیل را تاسیس کرد. پس از فتح تهران بوسیله مجاهدین، دهخدا از کرمان و تهران بنمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد و بمجلس رفت. پس از جنگ بین الملل اول از کارهای سیاسی کناره گرفته بخدمات علمی و ادبی و فرهنگی مشغول شد.

از آثار دهخدا ۴ جلد کتاب امثال و حکم و همچنین ترجمه کتاب عظمت و انحطاط رومیان از تالیفات منتسکیو و رساله ای در احوال ابوریحان بیرونی منتشر گردید و کتاب روح القوانین منتسکیو نیز بوسیله وی ترجمه شد. بزرگترین اثر و مهمترین خدمت فرهنگی دهخدا تالیف و تدوین "لغت نامه" است که عبارت از یک دائره المعارف بزرگ فارسی ومحصول یک عمر کار و کوشش او می باشد.

* * *

زان گونه که پاکستان با نابغه دوران

اقبال شهیر خویش بر شرق همی نازد

زیبد وطن مانیز، برخویش همی بالد

واندر چمن معنی، چون سرو سر افرازد

زان روی که چون اقبال خواهد که سخن گوید
گنجینه قلب خود باگفته بپردازد
از بعد وطن تاشان، کس را بجز ایرانی
شایسته نبیندتا، با وی سخن آغازد
درهای ثمین خود در درج دری ریزد
از پهنه این میدان جولانگه خود سازد[۴۰۹]

۴۰۹- دهخدا، علی اکبر، دیوان دهخدا، تهران، ۱۳۷۰ش ، ص ۱۵۷

۱۶- علی خدائی

فیلسوف پاکستان

زهی بزرگ هنرور محمد اقبال
سپهر زهد و ورع مهر برج فضل و کمال
چکامه ساز دری فیلسوف پاکستان
که بس حقایق تفصیل رانده در اجمال
چو بنگری کتبش سر بسر هدایت قوم
جمل عبارت از حرف حرف در دلال
کتابت است و یا انسجام ماء معین
کنایت است و یا اقتناء آب زلال
سپرد شرح حقیقت گسست راه مجاز
درین زمینه بپا کرد روشن استدلال
علو باز پذیرفت و جلوه طاوس
به بوم خویش هماوار سایه داد از بال
هزار ساله سپهرِ کواکبش پرورد
ولی نظیر نیاردش در هزاران سال
زبان امیش از هند و پهلویش سخن
بسی جمیل تعالی الله از کمال و جمال
معانیش به بیان بدیع زیور بخش
مطالبش به طراز عجیب ژرف سگال
همه مقالش دلکش همه کلامش خوش
زهی خجسته کلام و زهی گزیده مقال

عمل نماید جز شیوه نوابغ نیست
سخن سراید نبود بغیر سحر حلال
بنات فکرت وی دل برند بی زینت
عروس خاطر وی بی نیاز غنج و دلال
شدند یک ششم گیتی از دمش زنده
خوشا محمد موسی کف و مسیح مثال
شگفت چامه سرائی به پارسی دری
که شد تصور آن عقل را خیال محال
اگر به جانب بنگال قند پارس گذشت
ز وی به پارس همان قند آمد از بنگال
یگانه طوطی ار بوم هند شکر ریخت
که باز بلبل گلزار فارس یافت نوال
چنین بجاست بجا گه همی نهند آثار
چنین سزاست قیام ار همی کنند رجال
دهان ببند خدائی زبحث و فحص که هست
پی مدیحه اقبال نفس ناطقه لال[410]

۴۱۰- یادنامه اقبال، ص ۱۷۲

۱۷- علی صدارت (نسیم)

فیلسوف عصر

دوش ، جان را به چشم جان دیدم
عالمی برتر از گمان دیدم
عالمی روشن از فروغ امید
دور از این تیره خاکدان دیدم
آنچه سر خوش نمی توان خواندم
وآنچه وصفش نمی توان دیدم
یعنی از فیلسوف عصر اقبال
نغز آثار جاودان دیدم
نوبهاری برنگ و بوی بهشت
ایمن از آفت خزان دیدم
گلشن رشک بوستان ارم
خوشتر از ساحت جنان دیدم
و اندران رنگ رنگ لاله وگل
گونه‌گون سرو و ارغوان دیدم
مرغکان بهشتی از هر سوی
بر سر شاخ نغمه خوان دیدم
گلبنانرا نیاز بر لب جوی
بر سر از سرو سائبان دیدم
کوهها دره ها همه سر سبز
جویها چشمه ها روان دیدم

صحنه ای همچو پهنه گردون
واندر آن صحنه لعبتان دیدم
شاد و سرمست و شوخ و شورانگیز
پای کوبان و کف زنان دیدم
برشد اندیشه ام به شهپر شرق
به مکانی که لامکان دیدم
نه نشان از جهان خاك پدید
نه زمین و نه آسمان دیدم
از ازل تا ابد سپردم راه
هیچ جز او نه در میان دیدم
ز آسمانی موائد رنگین
بر یکی گستریده خوان دیدم
دعوتی عام و بر آن خوان
دشمن و دوست میهمان دیدم
از رموز جمال و راز کمال
ای بسا گنج شایگان دیدم
فیلسوفی بزرگ و روشن رای
شاعری فحل و نکته دان دیدم
شاهبازی که زیر شهپر او
باختر تا به خاوران دیدم
آن همایون همای را که بود
بر سر سدره آشیان دیدم
نخل بار آوری سپهر آسای

سایه گسترده برجهان دیدم

راز ناگفته محبت را

نغز گفتار ترجمان دیدم

در ناسفته حقیقت را

شکرین لعل در فشان دیدم

زیر هر بیتی از سفینه او

ژرف دریائی پیکران دیدم

پس هر سطری از صحیفه او

یک جهان راز دل نهان دیدم

طبع پاکش که ملهم است ازغیب

راست چون بخت او جوان دیدم

دلربا زادگان طبعش را

همه شاداب و شادمان دیدم

بیشمار اختران فکرش را

بس فراتر ز کهکشان دیدم

از دها و نبوغ بی مانند

در سخنهای او نشان دیدم

جلوه قدس و آیت اعجاز

در زبور عجم عیان دیدم

دست موسیش در طلیحه فکر

دم عیسیش در بیان دیدم

آسمانی پیام مشرق او

در تن شرق چون روان دیدم

تا از او دیدم ارمغان حجاز
روح را نغز ارمغان دیدم
طبع او را ز بس گهر پرورد
غیرت بحر و رشک کان دیدم
کاخی افکند پس که بر درآن
چرخ را سر بر آستان دیدم
نام او عرصه زمین بگرفت
فکر او چیره بر زمان دیدم
دودمانی است خاور و اورا
سرو سالار دودمان دیدم
بوستانی است خاور و او را
سرو آزاد بوستان دیدم
در تکاپو براه آزادی
خنگ عزمش بزیر ران دیدم
این مبارز دمی زپا ننشست
تاش پیروز و کامران دیدم
کشورش را به یمن همت او
از بد دهر در امان دیدم
خاك لاهور را به اقبالش
برمه وهور سرگران دیدم[۴۱۱]

۴۱۱- یادنامه اقبال، ص ۱۶۸

۱۸- غلامعلی حداد عادل

دکتر غلامعلی حداد عادل یکی از چهره های سرشناس فرهنگی و سیاسی ایران در عصر جمهوری اسلامی است. در سال ۱۳۲۴ ه ش در تهران بدنیا آمد. پدرش شادروان حاج رضا حداد عادل اهل دیانت و از مردان نیکوکار بود که فضایل اخلاقی وی را فرزند شایسته اش غلامعلی بخوبی فرا گرفت و آنرا بمزیت علم و دانش آراست . غلامعلی حداد عادل بعد از پایان تحصیلات ابتدایی ، تحصیلات متوسطه خود را در دبیرستان علوی تهران بانجام رسانیدو تحصیلات عالیه خود را نخست در رشته فیزیک آغاز کرد و بدر یافت درجه کارشناسی از دانشگاه تهران و درجه کارشناسی ارشد از دانشگاه شیراز در این رشته توفیق یافت. پس بشوق تحصیل علوم انسانی بامدرك دیپلم در آزمون ورودی دانشگاهها شرکت جست و یک سال در دانشگاه تهران دانشجوی دوره کارشناسی علوم اجتماعی بود آنگاه با موفقیت در آزمون ورودی تحصیل خودرا در دوره کارشناسی ارشد رشته فلسفه در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران دنبال کرد و با اخذ درجه دکتری فلسفه از همان دانشگاه تحصیلات خودرا بپایان رسانید. وی از سال ۱۳۴۵ ه ش تاکنون در دانشگاههای شیراز، شهیدبهشتی ، صنعتی شریف و دانشگاه تهران در سطوح مختلف عهده دار تدریس بوده است وهم اکنون عضو هیات علمی دانشگاه تهران است و در دوره های کارشناسی و کارشناسی ارشد و دکتری رشته فلسفه بتدریس و راهنمایی دانشجویان در رساله های پایان نامه اشتغال دارد.

دکتر حداد عادل بجز تدریس در دانشگاههای معتبر کشور، تاکنون مشاغل مهمی بعهده داشته است که از آن میان ، معاونت وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و مشاورت وزیر آموزش و پرورش ومعاونت پژوهشی وزارت آموزش و پرورش را می توان یاد کرد که در طی عهده داری این مشاغل خدمات شایان ذکری در زمینه های فرهنگی انجام داده است و هم اکنون ریاست فرهنگستان زبان و ادب فارسی و مدیریت بنیاد دایره المعارف اسلامی را بعهده دارد و تاسیس دو دبیرستان پسرانه و دخترانه فرهنگ (ویژه علوم انسانی)از خدمات بنیادی و ارزنده ایشان بشمار میاید. همچنین شرکت در مجامع علمی از جمله کنگره جهانی بزرگداشت حافظ، هشتصدمین سالگرد تولد سعدی (شیراز ۱۳۶۳ ه ش) و کنگره بین المللی بزرگداشت حافظ (شیراز ۱۳۶۶ ه ش)از فعالیتهایی است که باید

بدان اشاره کرد. دکتر حداد عادل به فرهنگ و تمدن ایران و اسلام دلبستگی تمام دارد و نسبت به ارباب فضیلت و اصحاب علم و ادب ، عنایت ویژه نشان میدهد. او مردی فروتن و پرهیزگار است و در میان دوستان وآشنایان به حسن خلق و فراست شهرت یافته است. مهمترین آثار وی عبارتست از:

۱- ترجمه تمهیدات ، اثر ایمانوئل کانت از انگلیسی به فارسی که برنده جایزه کتاب سال ۱۳۶۷ ه ش گردید.

۲- فرهنگ برهنگی و برهنگی فرهنگی که تاکنون چندین بار بطبع رسیده و به زبانهای ترکی اسلامبولی واردو و تایی (تایلندی)ترجمه شده و در تاجیکستان به خط سیریل انتشار یافته است.

۳- تالیف تعداد قابل توجهی از کتابهای درسی دوره های ابتدایی ، راهنمایی و متوسطه وبرخی از درسنامه های دانشگاهی.

۴- نوشتن دهها مقاله تحقیقی درزمینه های فرهنگی ، علمی ، فلسفی ، و ذوقی که غالبا" خواندنی است و در نشریات معتبر داخلی و خارجی بطبع رسیده است.

تاجهان باقی است تاخورشید و مه تابنده است
بین پاکستان و ایران دوستی پاینده است
رشته پیوند ما جبل المتین دین ماست
زان سبب دلهای ما از مهر هم آکنده است
آفرین بر خلق پاکستان که از اقبال خویش
چشمه اندیشه یی دارد که خوش زاینده است
چون حدیث عاشقی را پارسی باید سرود
جامه لفظ دری بر شعر وی زیبنده است
آن چراغ لاله در باغ جوانان عجم
آنکه شعرش مژده پیروزی آینده است
آب را شعر تر او آبرو بخشیده است

آتش از داغ دل سوزان او سوزنده است

مرگ را در حضرت اقبال هرگز راه نیست

تا زبان فارسی زنده است او هم زنده است[۴۱۲]

۴۱۲- درشناخت اقبال، ص ۵۰۵

۱۹- کاظم رجوی[۴۱۳]

آفرین بر ملک پاکستان و بر اقبال او
آهنین بنیانگذار کاخ استقلال او
شاعری کز گفته اش برملت خود جان دمید
برد بر اوج ثریا پایه اقبال او
حال میهن را چودید از گردش گردون نژند
درتب و تاب اوفتاد از سختی احوال او
غوطه ورشد دردل دریای مافی سالها
تا ز طوفان برد بیرون رخت استقبال او
جان پاکان را زدام جور ناپاکان رهاند
جامه هستی بپوشانید بر آمال او
از گروهی ناتوان قومی توانا آفرید
چون به جولان اوفتاد اندیشه احوال او
آهوئی در پنجه شیر نری می داد جان
نیروی اقبال کرد آزادش از چنگال او
کاروانی راه استیصال می پیمود و وی
بست با بانگ درایش راه استیصال او
گفت اقبال آنچه می بایست بااقوام شرق
از خرابیهای شرق و علت اغفال او
کرد روشن بابیان روشن و گیرای خویش
راز این بیچارگی شرق و اضمحلال او

۴۱۳- درباره شرح حال وی رك ص ۲۵۳

وز ندای پس چه باید کرد ای اقوام شرق

شرق را بنمود راه عزت و اجلال او

شد دلیل راه شرقی گفته های نغز او

حجت آزادی شرق آمد استدلال او

کرد از جاویدنامه نام خود را جاودان

جاودان مانند آری جاودان امثال او

گفت اقبال ای بسا شاعر که بعد ازمرگ زاد

این سخن حق است در حق وی و ابدال او

با زبور وی که از نام عجم زیورگرفت

تازه شد جان جهان از نام فرخ فال او

چون مسافر سیر در آفاق و انفس می کند

بال جبریل است گویی فکر زرین بال او

گاه از نجد و حجاز آرد برایت ارمغان

گاه با ضرب کلیم از مصر و از ابطال او

روح او ایرانی است و گفته هایش پارسی

فیضها دریافته از چشمه سیال او

واله و شیدائی حسن زبان پارسی است

فتنه این شاهد شعر است و خط و خال او

مولوی وسعدی و حافظ تجلی کرده اند

در همه افکار و در آمال ودر امیال او

حکمت یزدانی ایران زمین چون مطلعی است

کز همانجاشد فروزان اختر اقبال او

رنجها برد این سخنگوی هنرور سالها

هم دو تا شد پشت او و هم تبه شد حال او

شاعران را باید از اندیشه اوپیروی

تا ببار آید ز اقوالش همه افعال او

شرقیان را باید از شاعر چو پاکستان سپاس

تاهمه راهی بپیمایند بر منوال او

ملک پاکستان همه چیز خود ازاقبال یافت

چون سرود او شنیدورفت از دنبال او

بر بیان نغز و فکر بکراقبال است وبس

کاخ استقلال پاکستان و استکمال او

نام پاکستان از ین فرزند رادش زنده شد

زنده می دارند آری مام را اطفال او

بس درود از من بر این اقبال پاکستان که شد

نام پاکان زنده از آلام و از آمال او

روز اقبال است روز اول اردیبهشت

وه چه روز خرم و خوبی است روز سال او

وین چکامه در چنین روزی به یاد وی بود

ارمغان من به پاکستان و براقبال او

بحث اقبال ارچه بس شایسته تفصیل بود

لیک من بس کردم از آن برهمین اجمال بود"[۴۱۴]

۴۱۴- یادنامه اقبال، ص ۱۶۶

۲۰- کریم شهشهانی

درغم اقبال

اگر شهری به سوك فردی از ابدال می گرید
جهانی در غم علامه اقبال می گرید
سرشک غم ببار ای دیده بر فقدان آن عارف
که بر مرگش دل از اندوه مالامال می گرید
چو بدرعارض او را محاق خاك شد حائل
بنومیدی دلم در وقت استهلال می گرید
دریغا کاروانسالار رفت و کاروان مانده
جرس بشکسته،ناقه پی شده جمال می گرید
عجوز دهر را بازیب و زیور تاکی آرایش
بدست وپای این بت یاره وخلخال می گرید
از این فرزند کش مادر فریبا تر نمی بینم
که زاد و کشت و زین ماتم بصد جنجال می گرید
ز مرغی کز قفس نالد عجب نبود ولی اینجا
قفس از دوری آن مرغ زرین بال می گرید
نه تنهازد شرر برجان و دل مرگش محبان را
بتلخی زین مصیبت بین چسان غسال می گرید
به "اسرارورموز"مالکان آنگه شوی واقف
که بینی دیده عارف به قیل وقال می گرید
"پیام آمد زمشرق"ای جوانان عجم چون شد
ز ضرب تیغ نادر خیبر و کرنال می گرید

کشم چون سرمه درچشم "ارمغانی کزحجاز"آمد

که چون خودبین خدابین شد براین احوال می گرید

اگر بلبل بشاخ گل "زبور"عشق می خواند

به پندار فنای این خط و این خال می گرید

کسی "جاوید"نامش ماند درگیتی که ازبینش

بحال مردم دلبسته براميال می گرید

پس از پنجاه سال از مرگ آن فاضل نه من گریم

که شرق و غرب هردم در غم اقبال می گرید[۴۱۵]

۴۱۵- اقبالیات (۱۹۸۹م)، ص ۲۹۹

۲۱- محمد حسین تسبیحی

محمد حسین تسبیحی متخلص به رها بسال ۱۹۲۹ م در تحسیره (۱۸ کیلومتری)متولد شد. پس از دریافت دیپلم ادبی به تهران آمد. در سال ۱۹۵۸ م در دانشگاه تهران دوره لیسانس را بپایان رسانید.

تاسال ۱۹۶۶ م در وزارت پست و تلگراف بخدمت مشغول شد و از سال ۱۹۶۷ م در دبیرستان های خوانسار و گلپایگان بتدریس پرداخت. سپس به پاکستان آمد و از سال ۱۳۴۹ ش /۱۹۶۹ م در کتابخانه گنج بخش (مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد)مسئولیت کتابداری را بر عهده داشت . در سال ۱۹۷۳ م درجه فوق لیسانس را در دانشگاه پنجاب دریافت نمود. در سال ۱۹۷۷م به ایران برگشت. بعدا" دو باره به پاکستان آمد و در سال ۱۹۸۶ م به درجه دکتری در دانشگاه پنجاب نایل گردید. اکنون در کتابخانه گنج بخش (اسلام آباد) به خدمت اشتغال دارد.

آثار منظوم چاپ شده او عبارتند از:

۱- انیس نامه ۲- فردوسی نامه ۳- پاکستان نامه ۴- فارسی نامه ۵- همدانی نامه ۶- مومن نامه ۷- اقبال نامه ۸- حافظ نامه . ۹- سعدی نامه ۱۰- هجویری نامه

* * *

اقبال نامه

سریر کشور زیبای اقبال

یکی قدسی مکان شد جای اقبال

بود علامه اقبال ازبزرگان

حکیم الامت است آوای اقبال

بخوان اشعار او را ای خردمند

که گردی ذاکر دانای اقبال

جمال و جلوه حق در کلامش

رموز بیخودی آرای اقبال

تمام بیدلان دل بسته او

دل من پیرو آقای اقبال

حجازی ارمغانش ناله دل

به وجد آرد مرا هوهای اقبال

نصیحت ها شنو اززنده رودش

نوای وقتش آمد نای اقبال

سخن هایش بود پیغام اسلام

مسلمانان همه جویای اقبال

منم عاشق به شعر و فکراقبال

همیشه می کشم مینای اقبال

چوخواهی آگهی از درگه او

زمین وآسمان ماوای اقبال

همه جوینده و دلداده او

نیستان می زند نی های اقبال

سیالکوت زادگاه پاك اقبال

بود آن گلشن رعنای اقبال

بود"جاوید منزل " درلهاوور

بهشت و درگه طوبای اقبال

بود اندیشه اش ضرب کلیمی

به طور وحدت سینای اقبال

بود دانای راز هر مسلمان

مسلمانان همه همپای اقبال

فقیری گربخواهی راه اوگیر

فقیرانند همه پویای اقبال

نشان مولوی درشعر اقبال

ببین اندیشه والای اقبال

هزاران دل به دنبالش روان است

خرامان سرو خوش سیمای اقبال

نواخوانی بیاموزیم از اقبال

دل ما واله و شیدای اقبال

امیر کاروان ملک اسلام

بود آن عروه الوثقای اقبال

به آهنگ حجازی خوش سروده

فراوان نغمه ها سرنای اقبال

دلش جای رموز و سرقرآن

که قرآن رهبر اعلای اقبال

همه اشعار او تفسیر قرآن

چو اسرار خودی اجزای اقبال

محمدمصطفی(ص)هم عرش الله

بود مخدوم و هم مولای اقبال

رسول و آل و اصحاب کبارش

همان (یسن) و هم (طه) ی اقبال

رسول الله بود ختم نبوت

شنو (لا) را تو از الای اقبال

همه ما خاك درگاه رسولیم

من و مانیست در امای اقبال

الهی کن نصیب ما که باشیم

حدی خوان جهان آرای اقبال

به حسن خلق او پیوند بندیم

رهین حسن خلق افزای اقبال

بنازیم و ببالیم و بجوشیم

به فکر برتر وبالای اقبال

سیاست پیشه بود آن مرد دانا

نبود او را کسی همتای اقبال

هم او در فلسفه استاد ماهر

کتاب فکر دین احیای اقبال

گل انسان چو در پیمانه آمد

در آن گل شد عجین اعضای اقبال

ببین آثار اقبال ای خردمند

نشان میجو تو از صهبای اقبال

سفرمی کن بهکوهودشت وصحرا

ببین پر گل همه صحرای اقبال

بیابانهای سند ودشت پنجاب

پر از سرو وگل و لالای اقبال

جهان آوازه اقبال دارد

ببین آئین نو پیرای اقبال

سهیل معرفت روشن از اوشد

هم اوشد یاور برنای اقبال

بترسد دشمن بدخواه اسلام

چو خواند شعر خوش معنای اقبال

سحرگاهان لاهور است خوشبو

بود خوشبویی از گلهای اقبال

همه خواهان دیدارمزارش

همان خورشید خوش رخشای اقبال

زیارتگاه رندان جهان است

مزار لاله گون اندای اقبال

نسیم خوش وزد از گلشن راز

می باقی بود رویای اقبال

پیام مشرق آن پیک خجسته

بود چون آه یاغوثای اقبال

زند بانگ درا برکوس دنیا

یکی فریاد رعد آسای اقبال

درخشنده بود (جاوید اقبال)

چو شمس آسمان پیمای اقبال

جوانان عجم از پاك وایران

همه سر بر خط یکتای اقبال

(رها)شد خوشه چین خرمن او

بود جوینده گلهای اقبال

همو دل بسته افکار اقبال

به شعر دلکش و شیوای اقبال[416]

۲۲- محمود شاهرخی

بشنوید این معنی از اقبال

ای مسلمانان کجا شد شور ایمان شما

وان شکوه و احتشام و شوکت و شان شما

هر چه ذلت بود و عجز و مسکنت بود آن کفر

هر چه عزت بود و مجد و فخر، از آن شما

فسحت میدانتان بود از شرف ز آنسوی عرش

آفرینش تنگ بود ازبهر جولان شما

نزد در دریای چین تا مغرب و سودان و مصر[417]

یادیاراندلس بد مرز و سامان شما؟

خود بسیط خاك بود از قیروان تا قیروان

۴۱۶- تسبیحی ، محمدحسین، اقبال نامه (شعر)در اقبالیات، لاهور ۱۹۹۲م، ص ۷۷-۸۱

۴۱۷- در شناخت اقبال، ص ۵۱۵

اسپریسی از برای روز میدان شما
بود ماه و عالم آرا زیر این نیلی رواق
کهنه قندیلی معلق در شبستان شما
بود خورشید فروزان از تنور آسمان
بر سر خوان کرامت، قرصه نان شما
سیرمهر و ماه و انجم ، گردش گردان سپهر
بود دائر بر مدار حکم و فرمان شما
شد کجا فرخنده دورانی که دشمن همچو بید
می بلرزید از نهیب تیغ عریان شما
یاد آن دوران که قلب سرکشان را می شکافت
قدرت خارا شکاف زخم پیکان شما
یاد آن دوران که چون خس لشکر طغیان و کفر
بود در تاب و گریز از خشم توفان شما
یاد آن دوران که سرهای ستمکاران دهر
بود درمیدان قدرت گوی چوگان شما
یاد آن دوران که حکم انتم الاعلون بود
از در دیوان دین طغرای عنوان شما
یادآن دوران که بود از غایت ایمان وعزم
نعت کنتم خیرامه ، نقش ایوان شما
یاد بادآن روزگارانی که علم وداد ودین
بود جاری در جهان از عدل واحسان شما
آیت فتح مبین و مژده نصر عزیز
بود زیب رایت و شمشیر بران شما

بود از فرط کمال و دانش و علم وهنر
زاد راه اهل بینش ، علم وعرفان شما
بود هر دانش پژوهی از در عجز ونیاز
بر سماط معرفت روزی خور خوان شما
ای دریغ آن دور عز و سروری آمد بسر
نخوت و آز و هوی بگرفت دامان شما
باب خواری باز شد از هر طرف بر رویتان
تامعطل ماند،حکم شرع و قرآن شما
کامجویی و تن آسائی شمارا خوار کرد
از تهاون سست شد آن سخت ارکان شما
با پشیزی یوسف اسلام را بفروختید
لاجرم حرمان و ذلت بود تاوان شما
تاستم را سرنهادید از درخواری شدند
طاغیان و باغیان فرمانروایان شما
از بلاهت دشمنان را دوستان‌انگاشتید
خصم رنگ آمیز شد در کار خذلان شما
عاقبت در عرصه با نیزنگتان از پا فکند
نرم شد چون توتیا زآن ضرب ستخوان شما
هرکه کفران ورزد و عجب آورد اینش سزاست
بود این باد افره یی در خورد کفران شما
بشنوید این معنی از اقبال، آن گنجور راز
اوستاد شرق، آن پیر سخندان شما
آنکه بود اندر سرابستان علم و معرفت

عندلیب نغمه پرداز گلستان شما
آنکه زانوار حقیقت آفتابی بر فروخت
تاکند روشن همه آفاق کیوان شما
فکرت آموزی که اسرار خودی راباز گفت
تامگر کوشدبدین دارو به درمان شما
باغبانی کرد عمری گلشن توحید را
تافشاند بذر آگاهی به بستان شما
گفت باشد مومنان راعهد باحق استوار
گربود ایمان چراسست است پیمان شما؟
گفت چاره دردتان رجعت به اصل فطرت است
تا رها گردد زعلت گوهر جان شما
گفت نتوان عاریت کردن حیات از دیگران
زندگی را شعله می باید ز تیران شما
کرمک شب تاب کی گردد چراغ از بهر راه
همتی تا سر زند ماه از گریبان شما
بانگ زد بر خفتگان شرق و اشک غم فشاند
تامگر شوید ز خاطر رنگ نسیان شما
چار بیت نغز در ذیل آورم از آن حکیم
دربها افزون، زدرو لعل ومرجان شما
(چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما
ای جوانان عجم جان من و جان شما
غوطه ها زد در ضمیر زندگی اندیشه ام
تابه دست آورده ام افکار پنهان شما

فکر رنگینم کنندذر تهی دستان شرق
پاره لعلی که دارم از بدخشان شما
می رسد مردی که زنجیر غلامان بشکند
دیده ام از روزن دیوار زندان شما)
او به تایید نظر در یافت کاید منجیئی
تابدل سازد، به عزت ذل و خذلان شما
اینک آن منجی است، کایدر کرده در ایران ظهور
تاکمر بندد به همت بهر سامان شما
اینک آن انسان کامل خضر ره پیر طریق
ریخته طرح حرم در کافرستان شما[418]

۳۲- مشفق کاشانی

مشفق کاشانی (عباس کی منش)، فرزند علی محمد، در سال ۱۳۰۴ ه ش در کاشان تولد یافت . شاعر ایرانی دوران دبستان و دبیرستان را در کاشان گذراند و در سال ۱۳۲۰ ه ش باعنوان آموزگار در اداره فرهنگ کاشان استخدام شد و به تدریس پرداخت و تا معاونت این اداره ارتقا یافت. در ۱۳۳۳ ه ش به اداره فرهنگ تهران منتقل گردیدو ضمن خدمت فرهنگی به اخذ درجه لیسانس و فوق لیسانس حسابداری توفیق یافت. آخرین شغل وی کارشناس و مسئول امور مالی در اداره کل امور مالی وزارت آموزش و پرورش بود . در مرداد ماه ۱۳۵۸ ه ش باز نشسته شد. از اوایل انقلاب اسلامی ، به عضویت شورای عالی شعر وزارت ارشاد اسلامی و واحد ویرایش صدا و سیما وشورای عالی شعر صدا و سیما نیز در آمد.

۴۱۸- درشناخت اقبال ، ص ۵۱۵- ۵۱۷

کتابهایی که از مشفق کاشانی تاکنون منتشر شده است عبارتند از:

۱- تضمین ۱۲ بند محتشم کاشانی به نام "صلای غم" (۱۳۲۳ ه ش)

۲- مثنوی شباهنگ (۱۳۲۳ ه ش)

۳- خاطرات (۱۳۲۶ ه ش)

۴- سرود زندگی (۱۳۴۱ ه ش)

۵- شراب آفتاب (۱۳۴۲ ه ش)

۶- آذرخش (گزینه اشعار، ۱۳۶۵ه ش)

۷- دیوان حاج سلیمان صباحی بیدگلی با همکاری شادروان حسین پرتو بیضایی، (۱۳۳۸ ه ش)

۸- سه مجموعه شعر در طول جنگ تحمیلی از معاصران، باهمکاری محمود شاهرخی (جذبه)وحسین لاهوتی (صفا)

۹- نقشبندان غزل (گزیده غزلیات شاعران، ۱۳۶۵ ه ش)

۱۰- مجموعه شعر(گزیده ای دیگر از شاعران معاصر، ۱۳۶۵ ه ش)

۱۱- آیینه آفتاب (مدایح و مراثی حضرت علی (ع)، ۱۳۶۷ ه ش)

۱۲-کعبه خونین (مجموعه شعر از شاعران معاصر، ۱۳۶۸ه ش)

۱۳- خلوت انس، اخوانیات از شاعران معاصر، ۱۳۶۸ه ش)

۱۴- آیینه عصمت، مدایح و مراثی حضرت فاطمه زهرا(ع)، ۱۳۷۰ه ش

۱۵- قبله هشتم، مدایح و مراثی حضرت امام رضا(ع)، ۱۳۷۲ ه ش

۱۶- آیینه ایثار، مدایح ومراثی حضرت ابوالفضل عباس (ع)، ۱۳۷۲ه ش

۱۷- آیینه صبر، مدایح و مراثی حضرت زینب (ع) ۱۳۷۲ ه ش

کتابهایی که در دست انتشار دارد عبارتند از:

۱- آفتاب غزل، برگزیده بهترین غزلهای معاصران

۲- سیمای محمد(ص) در آیینه شعر فارسی

۳- سیمای علی (ع)در آیینه شعر فارسی

۴- آیینه جمال، مدایح و مراثی حضرت محمد(ص)

۵- بر آستانه حضرت معصومه (ع)

۶- درباره استغناه گزیده آثار توحیدی و عرفانی

۷- گلگشت ، مجموعه ای از زیباترین داستانهای پند آموز و کوتاه. بسیاری از این مجموعه هاکه تاکنون منتشر شده باهمکاری استاد شاهرخی بوده است. مشفق از غزلسرایان بنام معاصراست. نیز در انواع دیگر شعر سنتی فارسی آثاری دلپذیر از وی بجا مانده است.

رایت اقبال

ای زده با شوکت شعر دری

رایت اقبال به نام آوری

سایه ای ازمهر تو خورشید را

کرده عروس فلک خاوری

جلوه کنان چون سحری آفتاب

از زیر گنبد نیلوفری

سوده به کیوان سرآزادگی

برده بگردون سخن از برتری

کرده به تکریم تو چرخ بلند

قامت افراشته را چنبری

عطر پراکنده بدور جهان

مشک فرو ریخت چو ورد طری

طبع تو پرداخت "زبورعجم"

تاکه نگیرند سخن سرسری

راز اناالحق چه گشودی، خدای

کرد به تحقیق ترا یاوری

"گلشن راز"ازسحر آوای دوست

طبع تو زاد از هنر شاعری

چرخ شتابنده به آئین کند

عود هنرهای ترا مجمری

نامه جاوید زخون جگر

بست نگین بر سر انگشتری

زین هنری گوهر عرفان شکست

قیمت زر، آبروی زرگری

در سخنت جاذبه مولوی

در هنرت معجز پیغمبری

مشتری نغز کلام تواند

زهره وخورشید ومه ومشتری

میکده عشق تو پرورده است

ساقی تقدیر به رامشگری

شعر تو سیراب کند همچو خضر

تشنه لبان رابه می کوثری

ای که به دامان ادب داده ای

لعبتگان هنر از برسری

گوهر دانش رده اندر رده

خیره در او چشم و دل گوهری

آینه گردان هنرهای تست

مهردرخشنده زنیک اختری

لفظ تو چون شیشه معنی طراز

بکر سخن زاده در او چون پری

نغمه‌گی آموز لب (فرخی)

زمزمه پرداز دم (عنصری)

چهره گشای غزل (رودکی)

پرده نشین حکم (انوری)

پاره یی از (لعل بدخشان)تست

گلشن هر لاله به خوش منظری

دامنه سیر تو در ملک جان

دامن دریاست به پهناوری

آنکه به نشناخت ترا درجهان

هست زپیرایه دانش بری

اینت هنر بس که جزازحق نکرد

رای تو و طبع تو فرمانبری

از پی آئین محمد(ص)شده است

عمرگرانمایه تو اسپری

شکرکه از شهد کلام تو گشت

جام فلک اختر دین شکری

آینه خاطر آفاق را

کلک تو آموخته روشنگری

باتوپی افگند(جناح)بزرگ

طرح نولشکری و کشوری

کشور پاکان به تو بالید وخاست

تابه ثریا زسرای ثری

ازبن دندان به مدیح توییم

مدح سزای تو و مدحت گری

خیز و غبار از رخ خودپاك کن

دیده گشا همچو گل عبهری

بنگر و بنگر که درایران زمین

ریخت بهم شیوه مستکبری

خیزو نگر تافته خورشید را

کرده براندام ردای زری

خیزو شکفته گل توحید بین

سرزده از گلکده حیدری

خیزو به پیوند به(روح خدا)

کن علم از نوعلم داوری

خیزو اسیران مسلمان نگر

بسته به ترفند بت خیبری

تا شود آزاد فلسطین زبند

وا رهد از توطئه سامری

ریشه صهیونی و صهیون پرست

کند ز بن باید با صفدری

تانکند دیو در ین پرده راه

بر نشود باز به خیره سری

آتش این فتنه به توفان خشم

برکن و ده کسوت خاکستری

آتش خشم است که پیچد به هم

بادم خود خارو خس کافری

ماو تویی نیست درین رهگذر

ماتو و توماو، ره صابری

زنده به معنی تویی و مرگ را

گرچه بصورت شده ای بستری

باش تو آرام که ما زنده‌ایم

برسر دشمن پی چنگاوری

صبح دمیده است وگل آفتاب

چتر گشوده است بصد دلبری

تیغ فلق بین زکران سحر

پرده گرفت از فلک اخضری

زهره بدین چامه که مشفق سرود

بزم بیاراست به خنیاگری[۴۱۹]

۴۱۹- در شناخت اقبال، ص ۵۲۰-۵۲۳

۲۴- منوچهر طالقانی

اوستاد حکمت

یک عمر من بهار بدینسان ندیده ام
این خرمی به باغ و گلستان ندیده ام
چون طبع با طراوت اقبال در جهان
فصل بهار برگل و ریحان ندیده ام
من بلبلی چنون که جهانی کند چنین
سرمست جاودانه به الحان ندیده ام
من عارفی و عالمی و سائسی بزرگ
چون حضرتش به عرصه دوران ندیده ام
بیشک به دور فتنه عصر روان ازو
آگه تری به مسلک قرآن ندیده ام
شعری که شاعرش نبود پارسی زبان
اینسان روان چون چشمه حیوان ندیده ام
چون شعراو که کان‌امیداست عشق ووجد
هم بهر نفس چون غل و زندان ندیده ام
اندرز اوست توام باعقل و نقل و علم
گفتار بکرونغز بدینسان ندیده ام
درد نفاق مهلک هر اجتماع دان
جز اتحاد چاره و درمان ندیده ام
از بهر عز و قدرت و آسایش شما

بهتر ازین وسیله آسان ندیده ام

ای اوستاد حکمت وای کوکب دری

شمسی چو شمع پاك تو رخشان ندیده ام

برخیز و اشک خویش ببین بر ثمررسید

لعلی که مثل آن به بدخشان ندیده ام

آن لعل پاك و کشور پاکی که به ازآن

قدرت برای خلق مسلمان ندیده ام

پاینده باد کشور پاکان که کشوری

اینسان محب کشور ایران ندیده ام

جاوید آن دیار که از مردمش بجز

مهر و صفا و پاکی و ایمان ندیده ام

اقبال کشوریست که اقبال آورد

وان جز برای کشور پاکان ندیده ام

بیشک ز مردمان جهان هیچکس ازاو

مشتاق تر به ملت ایران ندیده ام

مهرش به مابیین که جنیوای اهل شرق

گوید به از مدینه تهران ندیده ام

هان طالقانیا نتوانی تو مدحتش

کز ذره درك مهر درخشان ندیده ام[۴۲۰]

۴۲۰- یادنامه اقبال، ص ۱۷۴

۲۵- نادرنادر پور[۴۲۱]

به اقبال

ای بلند اقبال فردوسی سرشت
ای جهان راکرده خرم چون بهشت
ای پس از شهنامه پرداز کهن
کس نکشته همچو تو، تخم سخن
ای که بردی رنجها درسال سی
تا سخن نو آوری در پارسی
ای که بالفظ دری ، کاخ بلند
ساختی ، از باد و باران بی گزند
ای که‌پیوستی به‌هم، چون مولوی
خوی درویشی و لفظ خسروی
ای که با سحر سخن، کردی پدید
بر"مسافر"، " گلشن راز جدید"
ای به "اسرارخودی " پرداخته
ای "رموز بیخودی " را ساخته
ای خدایی کرده در لفظ دری
در "پیام مشرقت"پیغمبری
ای که گفتی با جوانان عجم
کای خمار آلودگان جام جم:
"راستی جان من و جان شما
لاله‌ام من در شبستان شما"

۴۲۱- درباره شرح حال وی رك ص ۲۵۷

آری ای اقبال معنی آفرین
سربر آر از خواب سنگین وببین
کاندر اینجا، دردل اقلیم تو
مجلسی کردند در تکریم تو
هرکه آورد از تو ذکری درمیان
انگلیسی دان شد و اردو زبان
لفظ زیبای ترا یکسو نهاد
حرمت شعر دری برباد داد
گرتو تجلیلی چنین می خواستی
ازچه قدر پارسی راکاستی
یابه "اردو"می نوشتی نامه ها
یابه لفظ"انگلیسی"چامه ها
لیک می دانم که ای مرد شگفت
این گنه را برتو نتوانم گرفت
گردگر بار ازبهشت آیی فرود
کی به جز شعر دری خواهی سرود
کاشکی نام آوران انجمن
در کتابت خوانده بودند این سخن:
"گرچه‌هندی‌درعذوبت شکراست
طرز گفتار دری شیرین تراست"[۴۲۲]

۴۲۲- یادنامه اقبال، ص ۱۲۲

فصل پنجم، تاثیر و هنر اقبال درشعرای ایران

اوایل قرن بیستم آغاز شعر فارسی اقبال است. در این موقع در ایران انقلاب مشروطه برپاشد که تاریخ مهم سیاسی ایران درعصر جدید می باشد. دوره انقلاب محیط سیاسی واجتماعی ایران را بکلی تغییرداد. شعر عصر جدید زاده انقلاب مشروطه ایران است. انقلاب مشروطه ایران درماه نوامبر سال ۱۹۰۹م خاتمه یافت. درهمین دوره در ایران نهضت مشروطه شعر فارسی را تغییرداده بود و در شعر فارسی مضامین حرکت، مبارزه بر ضد شاه ، میهن پرستی و در بعضی موارد انتقاد ازغرب وارد شده بود.

مقصود شعرای دوره انقلاب رسانیدن پیام خود به عموم مردم وایجاد حس وطن دوستی ومیهن پرستی در آنها بود. سهم این شعرا در کسب حقوق ملی و انسانی بسیارمهم بوده و سزاوار تحسین وتقدیر بسیار می باشد. ازاین رو در بعضی اشعار شعرای ایرانی آن دوره مانند بهار و اشعار اقبال شباهتی از لحاظ سبک و مضمون دیده می شود . این امر باعث شد که شعرای ایرانی متاخر برای پذیرفتن افکار وسوسه انگیز اقبال آماده شوند. زیرا آنهاهم در ایران انقلابی ضد شاه را در سر داشتند واقبال نیز در این مورد تند می رفت و تمام ملتهای اسلامی راعلیه حکومت و استعمار بیدار می ساخت. "اقبال برای ایجاد انقلاب در اندیشه ها چه در شبه قاره و چه درایران از همه شعرای دیگر بیشتر کارکرد و شعر اقبال از معجزات شعر است."[۴۲۳] این از نوشته حضرت آیت الله خامنه ای است.

این توجه به پرورش شخصیت و ستیزه با اوهام زیان بخش صوفیانه در مذاق جوانان ترقی جوی نیمه اول قرن بیستم ایران بسیار موثر بود. اندیشه تغییرالفبا و جشن کتاب سوزی برای نابود کردن کتب بدآموز تاحدود زیادی تحت تاثیر شعر اقبال بود.[۴۲۴]

هیجده تن از شعرای ایرانی تحت تاثیر اندیشه اقبال قرار گرفته اند. شرح حال مختصر این

۴۲۳- درشناخت اقبال، ص ۱۲

۴۲۴- اقبالیات (۱۹۸۶م)، ص ۵

شعرا وابیاتی از آنان به عنوان نمونه در زیر آورده شده است.

۱- احمد شریعتی بیدار

۱- احمد شریعتی بیدار راجع به مخالفت با استعمار و استثمار به پیروی از اشعار اقبال سروده است:

حضرت اقبال ای علامه فرزان ما
آسمان شرق را ای اختر تابان ما
در میان ظلمت ادبار استعمارغرب
نقطه اقبال شرق و مهر نور افشان ما
سوختی چونان چراغ لاله با روشنگری
ما هم اکنون زآن تو آنسان که بودی زآن ما[۴۲۵]

۲- در باره احیای دین

داشتی خود با جوانان عجم روی سخن
داده پیوند از اخوت جان خود با جان ما
دست یابدبرحقیقت ملت سلمان کههست
مصطفی (ص)رانکتهها بر ظاهر و پنهان ما
آنکه زنجیر غلامان بشکند از ره رسید
مردحق برخاست آری اینک از ایران ما
رهبری از نسل پاك سرور آزادگان
بامهابت، پر صلابت، نوح کشتیبان ما

۴۲۵- شریعتی، احمد، جوانان عجم(تضمین شعر اقبال)در اقبالیات (شماره فارسی)، ۱۹۸۷م، ص ۱۷۹

انقلابی راکه دردل پروراندی سالها

اینک آمد بارور، در حیطه امکان ما[۴۲۶]

* * *

امت اسلام در سرتاسر گیتی برآن

تابراندازند استکبار خون باران ما

پرچم اسلام اینک باز برخواهد گرفت

زیر چتر رحمتش دنیای بس حیران ما

بینش اسلامی و بیداری اسلامیان

درهمه اقصای گیتی بذر دست افشان ما

ذره ها شدجذب خورشید جهانتاب خمین

وزخمینی شد حسینی قدرت ایمان ما

بنگر ای اقبال کامد بارور نخل امید

شد بهارستان کویر خشک شورستان ما

جای تو اینک بود سبز وازاین هم سبزتر

لحظه (فتح قریب)و دولت قرآن ما

حضرت استاد آری ما جوانان عجم

آنچه را پرورده دردل دادمان یزدان ما

صیحه (بیدار)باش اینک پیام انقلاب

مینوازد گوش عالم هم از تهران ما[۴۲۷]

۴۲۶- ایضا، ص ۱۷۹

۴۲۷- جوانان عجم(تضمین شعر اقبال)در اقبالیات (۱۹۸۷م)، ص ۱۸۰

۲- احمد علی رجائی

۱- رجائی فلسفه خودی اقبال را در اشعار خود چنین بازگو کرده است:

گوید اقبال ارز اسرار خودی آگه شدی

از رموز بیخودی جان و دلت رخشان بود

یعنی اول خویش را بشناس وآنگه محوشو

اندر آن ملت که تاروپودش از ایمان بود[۴۲۸]

۲- در مورد وحدت و هم بستگی کشورهای اسلامی بیت زیر از اوست:

کیست ملت هر که جزو فرقه اسلامی است

وان کسی کابشخورش ازچشمه قرآن بود[۴۲۹]

۴۲۸- رومی عصر، ص ۱۷۷

۴۲۹- ایضا، ص ۱۷۷

۳- احمد گلچین معانی

احمد گلچین معانی در سال ۱۲۹۵ ش در تهران پا بعرصه وجود گذاشت و پس از طی دوران تحصیل بخدمت اداره ثبت در آمد.

غنچه های طبع روان گلچین از سنین کودکی شگفته شد و عشق بهنر شعر از پانزده سالگی در وجودش شعله کشید و او در همان سنین دست بسرودن شعر زد. گلچین هم تمام مدت فراغت خود را سرگرم تحقیق و مطالعه آثار ادبی اساتید فن کرد، امروز میتوان ویرا در شمار شعرای پرمایه و اساتید مسلم این هنر محسوب داشت.

یکی از تالیفات نفیس و پر ارزش گلچین مجموعه ایست بنام گلزار معانی. این کتاب شامل بیش از دو هزار صفحه و حاوی گلچین آثار دانشمندان و اساتید خط و شعرای معاصر بخط خود آنهاست. از کارهای دیگر او تهیه و مقابله و تصحیح دیوان "جلال عضد"است.

ابیات زیر از اشعار او برگزیده شده است.

احمد گلچین معانی فلسفه خودی اقبال را در اشعار خود چنین بازگو کرده است:

رباعی

تاچند زخویشتن جدائی کردن

درکار وجود سست رائی کردن

زاقبال شنوکه گفت خودرابشناس

کز راه خود، توان خدائی کردن

مثنوی

بشنو از آن فیلسوف پاکزاد
مولوی ثانی آن اقبال راد
کز خودی داردجهان نام ونشان
جز خودی چیزی نباید درجهان
تانیابی معرفت بر نفس خویش
ره نیابد نفس توگامی به پیش
هرکه نفس خویشتن تسخیرکرد
میتواند چاره تقدیر کرد
لن ترانی چند در طورخودی
رو خدا بین باش با نور خودی
کز خودی باشد جهان بارنگ وبو
و زخودی باشد تجلی های هو
زندگی یعنی دمادم خواستن
نزقناعت پیشگی کم خواستن
آرزو کن کارزو مقصود جوست
در جهان عقل و خرد مخلوق اوست
آرزومندی ترا بخشد حیات
ترك عشق و آرزو یعنی ممات
تنگ بگرفتن جهان راچون قفس
شیوه اقوام مغلو بست وبس
بال و پر بگشای و در پرواز باش
چون هزار آوا بلند آواز باش
گرنخواهی تاخودی گردد حقیر

خود مشو ز احسان کس منت پذیر

مقصدازخودجوی وراه‌ازخویشتن

و آنچه می خواهی بخواه از خویشتن

در بلا بگریزو خود را رنجه کن

باحوادث پنجه اندر پنجه کن

"از بلاها پخته تر گردد خودی

تاخدا را پرده در گردد خودی "[۴۳۱]

سرهستی عشق دان و آرزو

کادمی خود نیز صورت بست ازو

از محبت کن خودی رازنده تر

زنده تر ، تابنده تر ، سوزنده تر

این حدیث ازنغروجاویدانی است

فلسفه اقبال پاکستانی است"[۴۳۱]

۴۳۱- کلیات اقبال(فارسی)، ص ۲۹۸

۴۳۱- عرفانی، عبدالحمید، رومی عصر، تهران ۱۳۳۲ش، ص ۱۷۰

۴- ادیب برومند

عبدالعلی ادیب برومند بسال ۱۳۰۰ ش در قصبه‌گز از دهات معمور اصفهان متولد شد. پدرش مصطفی قلیخان برومند از خوانین مشهور بود و فامیل برومند از خانواده های بزرگ و قدیمی اصفهان است. سپس درتهران بدانشکده حقوق وارد گردید و باخذ لیسانس در رشته حقوق قضائی نائل آمد. پس از فراغت از تحصیل پروانه وکالت دادگستری گرفته و باینکار مشغول شد ولی بیشتر اوقات خود را صرف امور ادبی نمود. وی سمت مشاور قضائی در وزارت کار و سازمان بیمه های اجتماعی و عضویت انجمن ادبی فرهنگستان ایران را داشت.

ادیب برومند که از زمان تحصیل با شعر وادب مانوس بود بعد از شهریور ۲۰ بسائقه احساسات وطنخواهی بسرودن اشعار مهیج میهنی پرداخت. دو مجموعه از آثار وی بنام افکار امروز و نامه های وطن منتشر شده است.

ادیب در انواع مختلف شعر تواناست چنانکه در مسابقه ادبی رادیو دهلی و رادیو پاکستان نیز شرکت جسته و در هر دو برنده شناخته شد.

ابیات زیراز اشعار او برگزیده شده است.

۱- ادیب برومند فلسفه خودی اقبال در اشعار خود چنین بازگوکرده است:

مبنای خودی منشا ایجاد جهانست
وین نزد خود آگه نبود در خور افکار
زاسرار خودی بایدت آگه شدن ایدوست
تابشنوی از گوش درون زبده اخبار
درخود بنگر ژرف وعیان سازخودی وار
تابنگری از چشم نهان عالم دیدار
گوئی که‌خودی چیست خودی‌فرخدائیست
این شخص تو وین قوه که در تست ترابار
در راه خودی پای ارادت به طریق آر

تاآنکه بری ره بسوی حکمت دادار

تحقیر خودی منشاآثار زوال است

تخفیف روان منبع بدبختی و ادبار[۴۳۲]

۲- ادیب برومند راجع به فلسفه بیخودی چنین می گوید:

بیخود شدن ازخویش بود توسعه روح

درملت خود محو شدن شیوه ابرار[۴۳۳]

۳- در باره سخت کوشی و مبارزه جویی:

سعی و عمل وجنبش وامیدوتوکل

این جمله بود نقد بقا را همه معیار

یکباره مشو دستخوش بازی تقدیر

دستی ببر از وی تو بدین قدرت سرشار

در عرصه پرکشمکش عالم هستی

چون شیر عرین باش نه چون میش علفزار

جز در بر آسیب و خطر شوکت وفرنیست

این رازحیات است و جزاین مرگ دگرعار

۴- درباره عشق:

۴۳۲- یادنامه اقبال، ص ۱۶۲

۴۳۳- ایضا، ص ۱۶۲

گوید که ترا عشق بود رهبر هستی

و زعلم شود راه و گذرگاه تو هموار

آسایش گیتی همه درعشق و صفاجویی

فرسایش انسان همه از کینه و پیکار

ازمغربیان زیرکی و علم و حیل زاد

و زمشرقیان عشق و دل ومعنی وکردار

۵- راجع به مخالفت با استعمار و استثمار:

بس کرد بسیج از ره گفتار کسانرا

برضد بریطانی یغماگر مکار

افرنگی جا برنبود قابل تقلید

کوخیره و بی شرم و وقاراست و سبکسار

از جانب افرنگی آلوده سروپا ی

ناید بجز افسونگری و فتنه و آزار

ای آه از این قوم ستمکار بداندیش

ای وای از این مردم نابخرد خونخوار

۶- درمورد وحدت وهم بستگی کشورهای اسلامی :

یک بار صلا داد که اقوام مسلمان

باید که درآیند بیک حلقه و یکدار

خواهدکه مسلمانان سازندز وحدت

سدی به ره عیسویان محکم و ستوار

وز پرورش قوه خلاقه قدرت

گردند ز سستی و زبونی همه بیزار

۷- درباره احیای دین:

آنجا که درو نیز اقبال فروزان

آنجا که درو پرتو اسلام پدیدار

او پیروی مکتب اسلام کند نیک

وزمحبث این کیش بود کاشف اسرار

۸- راجع به ایجاد روحیه انقلابی درمردم:

یکباره بخدمت گری خلق کمر بست

تا باز رهاند وطن از سلطه اغیار

وآرام نخسپید در این مرحله تاکرد

آوای نجاتش همه را یکسره بیدار[۴۳۴]

۴۳۴- یادنامه اقبال، ص ۱۶۰-۱۶۲

۵- اسماعیل حاکمی

اسماعیل حاکمی در سال ۱۳۱۵ ه ش در آبادان متولد شد. وی دوره تحصیلات دبستانی و دبیرستانی را در زادگاهش گذراند ودرسال ۱۳۳۴ ه ش موفق به دریافت دیپلم ادبی درشیراز گردید. همان سال دررشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران به تحصیل پرداخت و درسال ۱۳۳۷ ه ش دوره لیسانس این رشته را به پایان رسانید. در سال ۱۳۴۳ ه ش موفق به دریافت دانشنامه دکترای زبان و ادبیات فارسی شد و پایان نامه دکترای وی باعنوان سماع در تصوف به راهنمایی استاد سعید نفیسی بادرجه خوب مورد تایید قرار گرفت. حاکمی کارهای اداری خود را از سال ۱۳۳۷ه ش به عنوان دبیر دبیرستانهای قلهک آغاز کردو درسال ۱۳۴۷ ه ش به دانشگاه تهران منتقل گردید. در دوره تحصیلات عالی از استادانی چون بدیع الزمان فروزانفر، سعید نفیسی، جلال الدین همایی ، محمد معین، عبدالعظیم قریب، پرویز نایل خانلری ، ذبیح الله صفا، محمد تقی مدرس رضوی، ابراهیم پورداود، عبدالحمید بدیع الزمانی بهره برد. در سال ۱۳۶۸ ه ش موفق به احراز درجه استادی ممتاز دانشگاه تهران شد. از مسئولیتهای وی می توان مدیریت گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران ، سرپرستی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، عضویت در شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی از سال ۱۳۶۷ ه ش و سردبیری مجله دانشکده (نشریه امور فرهنگی دانشگاه تهران) را نام برد. آثارش عبارتند:

۱- ادبیات معاصر (۱۳۵۳ ه ش)

۲- برگزیده متون ادب فارسی (باهمکاری دیگران، ۱۳۶۲ ه ش)

۳- تصحیح فرج بعد از شدت (۱۳۵۵ ه ش)

۴- تصحیح بهارستان جامی (۱۳۶۷ ه ش)

۵- سماع درتصوف (۱۳۵۹ ه ش)

۶- گزیده متون تاریخی (۱۳۷۲ ه ش)

۷-گزیده متون مصنوع و مزین (۱۳۶۴ه ش)

۸- تصحیح دانشنامه قدرخان (فرهنگ فارسی است، دردست چاپ)

همچنین حاکمی مقالات فراوانی درمجلات ادبی و فرهنگی به چاپ رسانده است.

ابیات زیراز اشعار او برگزیده شده است.

۱- در باره عشق به پیروی از اشعار اقبال:

نیست غیر از عاشقی درزندگانی پیشه ام
خون گرم عشق جوشد در رگ و در ریشه ام
باده مهر و محبت باشد اندر شیشه ام
"غوطه ها زد در ضمیر زندگی اندیشه ام
تابه دست آورده ام افکار پنهان شما"
گرکه مرد راه عشقی باز بگشا چشم دل
چشم دل بگشا که تا آخر نگردی منفعل
حیف باشد کادمی در پیش حق باشد خجل
"حلقه گرد من زنید ای پیکران آب و گل
آتشی درسینه دارم از نیاگان شما"[۴۳۵]

۲- نسبت به مخالفت با استعمارو استثمار:

ای مسلمانان فغان از مکر و از نیرنگ وزرق
دشمن حق را فرود آرید شمشیری به فرق
ضربتی کاری به فرق دشمنان دون چو برق
"فکر رنگینم کند نذر تهی دستان شرق
پاره لعلی که دارم از بدخشان شما"[۴۳۶]

۳- درمورد احیای دین :

۴۳۵- حاکمی، اسماعیل، تضمین غزل اقبال در اقبالیات (بشماره فارسی)، ۱۹۸۹م، ص ۲۹۵

۴۳۶- تضمین غزل اقبال در اقبالیات (۱۹۸۹م)ص ۲۹۵

اهرمن را عاقبت نیروی یزدان بشکند
دست ایزد بی گمان بازوی شیطان بشکند
قدرت مردان حق دیوار زندان بشکند
"میرسد مردی که زنجیر غلامان بشکند
دیده ام از روزن دیوار زندان شما"[۴۳۷]

۴۳۷- ایضا، ص ۲۹۵

۶- بهار

محمد تقی بهار فرزند محمد کاظم صبوری کاشانی ملک الشعرای آستان قدس رضوی است. وی در سال ۱۳۰۴ ه.ق در شهر مشهد متولد شد. ادبیات فارسی را نخست نزد پدرش آموخت و در تکمیل معلومات ریاضی و منطق و علوم و ادبیات عربی از محضر مشاهیر و مدرسین آنزمان که در مشهد بودند استفاده کرد. ۱۸ ساله بود که پس از فوت پدر لقب ملک الشعرائی را بفرمان مظفرالدین شاه دریافت کرد.

هنگام تشکیل دومین دوره مجلس شورای ملی از درگز وکلات بوکالت مجلس انتخاب شد و در دوره سوم و چهارم و پنجم و ششم و همچنین دوره پانزدهم نیز بنمایندگی مجلس برگزیده شد. سالهای متمادی در دانش سرای عالی و دانشکده ادبیات در دوره دکترای ادبیات سمت استادی داشت و همچنین یکی از ۲۴ نفر موسسین و اعضای پیوسته فرهنگستان ایران بود.

از جرائد و مجلاتی که بمدیریت استاد بهار منتشرشده روزنامه سیاسی و اجتماعی نوبهار و مجله دانشکده را همه کسانیکه با سیاست و ادب سروکار دارند می شناسند. روزنامه نوبهار نخستین بار در سال ۱۳۲۸قمری در خراسان انتشار یافت و پس از توقیف جای آنرا "تازه بهار "گرفت. این روزنامه نیز در آغاز سال ۱۳۳۰ قمری توقیف شد و استاد بهار به تهران تبعید گردید. سپس چند شماره در سال ۱۳۳۳ قمری و بار دیگر در سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰ شمسی انتشار یافت و در این دوره اخیر بود که "کارنامه زندان "یکی از آثار منظوم استاد در نوبهار به چاپ رسید. تالیفات استاد بهار در زمینه تاریخ و ادبیات بسیار است. از جمله : احوال فردوسی - رساله در احوال مانی - احوال محمد جریر طبری - داستان نیرنگ سیاه با کنیزان سفید - تاریخ مختصر احزاب سیاسی - ودوره کتاب سبک شناسی با تاریخ تطور نثر فارسی که در ۳ جلد بوسیله وزارت فرهنگ منتشر شده است.

بهار بر اثر بیماری طولانی سل در سال ۱۳۳۰ شمسی در سن شصت و شش سالگی در تهران در گذشت.

ابیات زیر ازآثار او برگزیده شده است.

۱- در موضوع سخت کوشی و مبارزه جویی:

شمه ای میگویم از احوال تو
این نه من گویم که گفت اقبال تو

زندگی جهداست واستحقاق نیست
جز به علم انفس وآفاق نیست

گفت حکمت را خدا خیرکثیر
هر کجااین خیر را بینی بگیر

خویش را خوار وزبون کس مدان
در نبرد زندگی واپس مدان

از قناعت پیشگی پرهیز کن
مرکب همت به جولان تیزکن

زندگی جنگ است وتدبیرمعاش
زندگی خواهی چو مردان کن تلاش

فقر و درویشی تباهت میکند
در دو عالم روسیاهت میکند

گربترسی درد و رنجت درقفاست
خیزو جنبش کن که‌گنجت زیر پاست

۲- درمورد مخالفت با استعمارو استثمار:

می فروهل زکفـای ترك وبیکسونه‌چنگ
جامه چنگ فروپوش که شد نوبت جنگ

باده راروزبیفسرد بنه باده زدست

جنگ را نوبت بگذشت بنه چنگ ز چنگ

رخ برافروز ورخ خصم بینداى محبوب

قد بر افراز و قدخصم دوتاسازچوچنگ

ازبردوش تفنگ افکن و آسوده گذار

لختی آن دو سر زلف سیه غالیه رنگ

همره تعبیه بشتاب سوی دشت نبرد

چون بدشت اندر آهو و بکوه‌اندر سنگ[۴۳۸]

ونیز

بهارآمد و رفت ماه سپند

نگارا در افکن بر آذر سپند . . .

به فصلی که خندد گل از شاخسار

به خون غرقه سازند گلگون فرند. . .

همی تاچه بازی کند آمریکا

همی تا چه افسون دمد انگلند

چه موجی بجنبدز دریای روم

چه کفی بر آید ز ماچین و هند

اروپا شد از آسیا نامور

وزاو آسیا گشت خوار و نژند

نگه کن یکی سوی مرو و هری

نگه کن یکی سوی بلخ و خجند

به ده قرن از این پیش مهد علوم

۴۳۸- اقبال شناسی، ص ۱۱۲

کنون جای بیماری و فقر وگند

دریغا کز این دانش و پرورش

اروپا نیاموخت جز مکر و فند

زگفتار خویش چه حاصل، چو بود

پسندیده قول و عمل ناپسند

۳- در باره ایجاد روحیه انقلاب در مردم به پیروی از اشعار اقبال

ای مسلمانان عالم تازه ترشددرد ایران

کوس مردی مینوازد دشمن نامرد ایران

سرخ روئی می کنددشمن زروی زرد ایران

آسمان آورده بدبختی به ره آورد ایران

کرد بدخواهان اسلام‌از دوسو بیدادکاری

امرایشان را به ما آورده رو خصم فراری

مادر اسلام دارد زین مصیبت آه وزاری

ای مسلمانان بود امروز روزجان نثاری

ورنه ازما روح ناموس و شریعت خوارگردد

کیش اسلامی اسیر پنجه کفارگردد[۴۳۹]

۴۳۹- ایضا، ص ۱۱۵

۷- حبیب یغمایی

حبیب یغمایی متخلص به حبیب فرزند مرحوم حاج میرزا اسدالله مجتهد و برادر زاده یغمای جندقی شاعر نامدار قرن سیزدهم است.

وی بسال ۱۲۸۰ شمسی در دهکله خور از بخش بیابانک جندق متولد شد. پس از مهاجرت بتهران دوره دارالمعلمین عالی مرکزی را بپایان رسانید و بخدمت وزارت فرهنگ در آمد. مدتی در سمت ریاست فرهنگ سمنان و دامغان انجام وظیفه کرد و پس از باز گشت بتهران سالهای متمادی بتعلیم و تدریس ادبیات فارسی در هنرستان دولتی و دارالفنون ودیگر دبیرستانهای تهران اشتغال داشت. سپس در سمت مدیر مجله رسمی آموزش و پرورش که ارگان وزارت فرهنگ بود خدمت فرهنگی خود را ادامه داد و بارها در پست ریاست اداره کل نگارش و سایر مقامات فرهنگی انجام وظیفه کرد و نیز یکی از اعضای عالیرتبه و دانشمند و مجرب وزارت فرهنگ بوده است که مجله ماهانه یغما را منتشر می کرد.

ابیات زیر در باره وحدت و هم بستگی کشورهای اسلامی از اوست:

دین اسلام رانموده شرف

مردم شرق را فزوده جمال

واتحاد ممالک اسلام

هست اورا زجمله آمال[۴۴۰]

۴۴۰- رومی عصر، ص ۱۷۴

۸- حسین لاهوتی (صفا)

۱- حسین لاهوتی از شعر اقبال پیروی کرده است.

اقبال می گوید:

برون از ورطه ی بود وعدم شو
فزون تر زین جهان کیف و کم شو
خودی تعمیرکن در پیکر خویش
چوابراهیم معمار حرم شو[۴۴۱]

حسین لاهوتی می گوید:

وجود کوهسار و دشت و در هیچ
جهان فانی (خودی)باقی دگر هیچ
دگر از شنگر ومنصور کم گوی
خدارا هم براه خویشتن جوی
"بخود کم بهر تحقیق خودی شو
اناالحق گوی وصدیق خودی شو"[۴۴۲]

۲- درمورد وحدت و هم بستگی کشورهای اسلامی:

پیامش اتحاد مسلمین است

۴۴۱- کلیات اقبال(فارسی)، ص ۱۹۶

۴۴۲- درشناخت اقبال، ص ۵۲۶

که لاشرقی و لاغربی همین است

مسلمانان زهر قوم و زهرجمع

به گرد او چو پروانه برشمع[۴۴۳]

۳- راجع به احیای دین:

روانی داد دین مصطفی را

ره و آئین مردان خدارا[۴۴۴]

۴۴۳- ایضا، ص ۵۲۵، ۵۲۶

۴۴۴- ایضا، ص ۵۲۵

۹- حمید سبزواری

حسین ممتحنی متخلص به حمید و مشهور به حمید سبزواری در سال ۱۳۰۴ ه ش به دنیا آمد. پدرش عبدالوهاب و جدش محمد صادق اهل شعر وادب بودند. بعد از گذراندن تحصیلات مقدماتی از محضر اساتیدی چون ادیب جوینی و شیخ حسن داور زنی استفاده کرد. پس از دریافت مدرك دیپلم به استخدام آموزش و پرورش در آمد و سپس مدتی در بانک به کار اشتغال داشت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی خود را باز نشسته کرد و با صدا وسیما و شورای شعر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی همکاری کرد که این همکاری ادامه دارد. وی از شاعران و سرود سازان مشهور انقلاب است که ازهمان روزهای نخست انقلاب در دفاع از انقلاب اسلامی شعر سروده است. حمید سبزواری در انواع شعر فارسی بخصوص قصیده و غزل و مثنوی و سرود تبحر دارد. مجموعه اشعار وی عبارت است از سرود درد(۱۳۶۸ ه ش)و سرود سپیده (۱۳۶۷ ه ش).

حمید سبزواری به پیروی از هنر اقبال ابیاتی سروده است.

شعر اقبال:

ای غنچه‌ی خوابیده چونرگس نگران خیز

کاشانه‌ی ما رفت بتاراج غمان خیز

از ناله‌ی مرغ چمن از بانگ اذان خیز

از گرمی هنگامه ی آتش نفسان خیز

ازخواب گران خواب گران خواب گران خیز

از خواب گران خیز[۲۲۵]

شعر حمید سبزواری با تغییر قافیه:

۲۲۵- کلیات اقبال(فارسی)، ص ۱۴۰

شب طی شد و عطر نفس صبحدمان خاست

مرغ سحری بال فشان ، نعره زنان خاست

از ماذنه شرق،زنو بانگ اذان خاست

آن غنچه خوابیده که دیدی نگران خاست

ازخواب گران خواب گران خواب گران خاست

تکبیر زنان خاست

بیدار شد آن خفته که درخواب قرون بود

پابند فسون بود وگرفتار جنون بود

چون فاخته در پنجه شهباز زبون بود

آن خفته صدساله سرانگشت گزان خاست

ازخواب گران خواب گران خواب گران خاست

تکبیر زنان خاست

آن خاسته، فریاد به تکبیربرآورد

تیرخرد از ترکش تدبیر بر آورد

بی منت شمشیر ، دل شیر برآورد

برنده ترازخنجروشمشیروسنان خاست

ازخواب گران خواب گران خواب گران خاست

تکبیر زنان خاست

تا از لب گویای قم آواز برآمد

لبیک ز تبریز سر افراز برآمد

رایات قیام‌از ری و شیراز برآمد

صفهازصفاهان و زتوس وهمدان خاست

ازخواب گران خواب گران خواب گران خاست

تکبیر زنان خاست

توفان شدو برقائمه ظلم وستم زد

سیلاب شد و کاخ تبهکار بهم زد

شد صاعقه، آتش به سراپرده جم زد

چون بحربرآشفت وچنان موج روان خاست

از خواب گران خواب گران خواب گران خاست

تکبیر زنان خاست

ایران به بر تیر بلا سینه سپرکرد

در راه شرف ترك دل و دیده و سرکرد

آه دلش از جوشن بیداد گذر کرد

و زنشوه صهبای یقین از سرجان خاست

ازخواب گران خواب گران خواب گران خاست

تکبیرزنان خاست

بردار ، سر ای عارف آزاده لاهور

ای شاهد اقبال تو آن دفتر پرنور

پیروزی خورشید نگر بر شب دیجور

کان تیره‌شب شوم چوگردی، زمیان خاست

ازخواب گران خواب گران خواب گران خاست

تکبیرزنان خاست

عالم تپش آموخته از نهضت مابین

ایمان علم افراخته از امت مابین

شیطان سپر انداخته در حضرت مابین

وین رهبر مابین که هر آن خواست همان خاست

از خواب گران خواب گران خواب گران خاست

تکبیر زنان خاست

پیروزی بهمن ،که در آفاق سمر شد

حاصل نشد آسان، که به خوناب جگرشد

تاشام دل آزار دراین خانه سحر شد

صد قافله (خورشید دل)از پیر و جوان خاست

از خواب گران خواب گران خواب گران خاست

تکبیرزنان خاست

گفتی تو(که خاور چو غبار سرراهی است

یک ناله خاموش و اثر باخته آهی است)

بر خیزونظر کن که کنون وقت نگاهی است

کان آه اثرباخته،چون شعله فشان خاست

ازخواب گران خواب گران خواب گران خاست

تکبیرزنان خاست

گفتی تو(که دریای تو آسوده چوصحراست
بیگانه آشوب و نهنگ است چه دریاست؟!)
اینک بنگر موجه این لجه خطر زاست
و زشورش این بحر ، کران تابه کران خاست
از خواب گران خواب گران خواب گران خاست
تکبیر زنان خاست

بایانکنی و صهیونی ، لبنان به نبرد است
باروس،هری،تابه بدخشان به نبرداست
هر جا که بود کفر ،مسلمان به نبرداست
این گرد سواران زپی آن جولان خاست
از خواب گران خواب گران خواب گران خاست
تکبیر زنان خاست

مرد از پی مرداست که رو کرده به هیجا
گرداز پی گرداست دراین پهنه هویدا
از مصرو حجازوعدن واردن و صنعا
فریاد قیام از لب آتش نفسان خاست
از خواب گران خواب گران خواب گران خاست
تکبیرزنان خاست

تامحو ستمکارگی از دفتر افرنگ
ماییم قد افراخته اندر بر افرنگ

گیریم دراین عرصه زسرافسرافرنگ

این امت خودساخته،پرتوش وتوان خاست

ازخواب گران خواب گران خواب گران خاست

تکبیر زنان خاست

ای امت برخاسته از پا ننشینید

یک لحظه به دور از صف هیجا ننشینید

غافل زتولا و تبرا ننشینید

خیزید، که باید پی تعمیر جهان خاست

از خواب گران خواب گران خواب گران خاست

تکبیر زنان خاست[۴۴۶]

۴۴۶- درشناخت اقبال، ص ۵۰۸

۱۰ - صادق سرمد

صادق سرمد بسال ۱۲۸۶ شمسی پای بعرصه زندگی نهاد و تحصیلات خویش را تا مدارج عالی و در رشته حقوق بپایان رسانید.

چنانکه سرمد خود می گفت عشق وعلاقه به شعر از کودکی در وی وجود داشته و شعله های این آتش از سن ۱۱ سالگی در وجودش زبانه کشیده و این موهبت الهی باعث شده که او بتواند در ۱۴ سالگی در انجمن های ادبی آنروز جائی برای خویش باز کند.

سرمد در دوران زندگی دارای شغلهای مختلفی از قبیل وکالت دادگستری و عضو هیات مدیره کانون وکلا و رئیس دادگاه انتظامی وکلا و وکیل آستان قدس رضوی و مشاور حقوقی وزارت در باربوده و در دوره هجدهم نیز سمت نمایندگی مجلس شورا را داشته است.

۱- صادق سرمد فلسفه بیخودی اقبال را در اشعار خود چنین بازگو نموده است:

هرکس که بتاریخ وی اقدام بزرگ است
در صحنه تاریخ از او نام بزرگ است
ارقام بزرگ است بتاریخ فراوان
تاریخ ولیکن نه به ارقام بزرگ است
تاریخ جزاقدام بزرگان چه‌بود؟هیچ
تاریخ نه آن را که نه اقدام بزرگ است
تاریخ نه ازهرچه بردنام،بود نیک
بس نام که اندر خور دشنام بزرگ است
بسیارکس آمد که زند لاف بزرگی
پنداشت که اقدام باقدام بزرگ است
پنداشت که در عالم اشباهو نظایر
ارواح بزرگان پس اجسام بزرگ است
پنداشت که آثار بزرگی است بصورت

وآن راکه قد و قامت و اندام بزرگ است

پنداشت که عیش خوش ومستی بزرگان

در ساغر پر باده و در جام بزرگ است

پنداشت که زیر فلک بی در و پیکر

اسباب بزرگی به درو بام بزرگ است

سرمایه بدست آورد،آوخ که ندانست

سرمایه او مایه سرسام بزرگ است

بگشود در خانه و گسترد سرخوان

پنداشت که اطعام وی اکرام بزرگ است

انعام صفت دل بهنعم بست وندانست

کاین آب و علف طعمه اغنام بزرگ است

اطعام زاوصاف بزرگی است، ولیکن

اکرام بزرگان نه باطعام بزرگ است

آن راست بزرگی کهبهکام دل ناکام

در حلقه ناکامان ناکام بزرگ است

آن راست بزرگی کهز عالم برد آلام

هرچند ز عالم به وی آلام بزرگ است

چون صید بزرگ آمدو صیاد قوی گشت

پیداست پس دانه وی دام بزرگ است

ادراك حقیران نکند فهم بزرگی

کاین مساله اندرخورافهام بزرگ است

اقوام بزرگند به افکار بزرگان

وین سنت دیرینه اقوام بزرگ است

اسرار بزرگی است پدیدار زپیغام
چونانکه‌نبی حامل پیغام بزرگ است
اقبال که پیغمبر پیغمبر حق بود
در حضرت حق صاحب انعام بزرگ است
فرعون بزرگ است چو اهرام ،ولیکن
اصنام بزرگ است که‌اهرام بزرگ است
احرام چه بندی براهرام؟چو اقبال
روسوی حرم کن که‌باحرام بزرگ است
اقبال بزرگ‌است که در عالم توحید
از بت شکنی دشمن اصنام بزرگ است
اقبال بزرگ است که برگردن اسلام
از خدمت بی منت وی وام بزرگ است
هر چند بزرگی است پدیدار ز آغاز
آغاز بزرگی به سرانجام بزرگ است
اقبال به پاکستان بخشید سرانجام
بخشیدبراوحق که به فرجام‌بزرگ است
امروز به پاکستان زاقبال بلندش
هنگامه شادی‌است که‌هنگام بزرگ‌است
اقبال بزرگ‌است،ولیکن نه بیک روز
کیام بزرگان همه ایام بزرگ است[۴۴۷]

* * *

چو در سرشت بشر خوی‌اجتماعی دید

۴۴۷- سرود سرمد، ص ۷۹

طبیعت بشری تابع جماعت کرد

طباع آدمیان چون باختلاف افتاد

هر آدمی ، بطریقی بخلق خدمت کرد

یکی طریق تجارت سپردومال‌اندوخت

که‌بذل مال توان کردوکسب شهرت کرد

یکی بعلم گرائید و برهنر افزود

وزین طریق هنرها بعلم و صنعت کرد[۴۴۸]

* * *

لیکن کسان که طالب خیز جماعتند

خود را فدای جامعه بی ماو من کنند

آئین شعرگرچه بدین پای بندنیست

برعلم و فن سزد که بهر جاوطن کنند[۴۴۹]

دیگر ابیات زیر از اشعار صادق سرمد برگزیده شده اشت.
درمورد انسان کامل:

چاره جوئی کند بخیر و صلاح

که گراید بشر براه کمال[۴۵۰]

* * *

آرزو و جستجو همت و شوق و ثبات

۴۴۸- سرود سرمد، ص ۸۰

۴۴۹- ایضا، ص ۸۳

۴۵۰- رومی عصر، ص ۱۷۴

مبداء خوشبختی وسرمایه‌انسان بود

من غلام همت آن تشنه‌ام کاندرتموز

آب نستاند زخضر ارمنتی درآن بود[451]

* * *

ولیک مرد خدارا خدای مرگ نداد

مگر که قالب بدل بسیرت کرد

حیات مرد خدا در حیات ملتهاست

که مرد حق سروجان درحیات ملت کرد[452]

۳- نسبت به وحدت و همبستگی کشورهای اسلامی:

ولیک زین همه یکتن بمردحق نرسید

که ازگروه پراکنده جمع امت کرد

هزار منعم و مفلس فدای یکتن باد

که بعث ملت و دولت بیمن همت کرد[453]

۴- نسبت به احیای دین:

اقبال بت شکست و خدا جای بت نشاند

زان مسلمین ستایش آن بت شکن کنند[454]

۴۵۱- ایضا، ص ۱۷۴

۴۵۲- سرودسرمد، ص ۸۰

۴۵۳- ایضا، ص ۸۰

۴۵۴- ایضا، ص ۸۴

۵- درباره ایجاد روحیه انقلابی درمردم:

برشاعران رسد که بنای شریعتی

یا نهضتی بزرگ بدست سخن کنند[۴۵۵]

۴۵۵- سرود سرمد، ص ۸۳

۱۱- صارمی

علی صارمی ، فرزند تقی که نام خانوادگی را تخلص شعر خود قرار داده است، در سال ۱۳۰۱ه ش در دهکده امیریه از روستاهای کمره درمیان یک خانواده اصیل کشاورز پابه عرصه حیات گذاشت.

صارمی تحصیلات ابتدایی را در دبستان پهلوی خمین و متوسطه را در دبیرستان پهلوی گلپایگان به انجام رسانید و در سال ۱۳۱۹ ه ش وارد هنرستان اختصاصی راه آهن شد ودوره آن را به پایان برد ودر سال ۱۳۲۱ ه ش به استخدام راه آهن در آمد و در سال ۱۳۲۸ ه ش از راه آهن به اداره کل انتشارات و تبلیغات منتقل شد و در سمتهای مختلفی به کار پرداخت و چندی نیز در سمت رئیس دفتر آن اداره به خدمت اشتغال داشت.

صارمی شاعری خوش قریحه و تواناست و در ساختن ترانه نیز از ذوق و استعداد کافی برخوردار می باشد. نخستین ترانه ای که سرود، در سال ۱۳۳۰ه ش به نام (بهشت آرزو) بود. او بیش از سی ترانه ساخته است.

صارمی در طی دوران تحصیل به نظم و نثر فارسی بیش از سایر مواد درسی علاقه داشت و در دروس ادبیات جزو شاگردان ممتاز بود و از پانزده سالگی به آثار اساتید بزرگ و دواوین توجه کرد.

صارمی به پیروی از هنر اقبال ابیاتی سروده است.

برخیز از خواب گران ای جان من قربان تو
بنگر که مشتاق آمدم در خاك پاکستان تو
ای مظهر صاحب دلی دست من و داماں تو
برخیز در ایوان نگر مهمان از ایران آمده

برخیز از خواب گران اینجا نباشد جای تو
برخیز و پیش آ تا نهم برروی چشمم پای تو
بردیده بنشانم ترادر دل دهم ماوای تو
افتاده راهت ببین افتان و خیزان آمده

برخیزاز خواب گران اقبال من اقبال من
ای دختراندیشه ات معشوق ماه و سال من
بردار سر بشنو سخن ای کعبه آمال من
در پیشگاه دانشت طبعم غزلخوان آمده

طی کرده‌ام پیموده‌ام پر پیچ راه دورتو
منزل بمنزل آمدم تا شهر و تا لاهور تو
اکنون تو ومفتون خود اینک من ودستورتو
آزاده ای دلداده ای در بند فرمان آمده

ای آفتاب معرفت ای نکته پرداز سخن
دارد مقام و رتبتی شعرت در ایران کهن
درس وفاداری دهدپندت به صدها همچو من
گر سبک شعرت هندی و ور از خراسان آمده

مرغ خوش الحان سخن در صحن این بستان توئی
سنگ بنای شعر ما در هند و پاکستان توئی
بامابه شعر و شاعری هم عهدوهم پیمان توئی

گرچه امیر دهلوی با سعد سلمان آمده

درآسمان شعر ما رخشان چو تابان اختری

در سینه ما باز شد هر روز از عشقت دری

ای خاك پاکستان بدان قدر چنین دانشوری

دانشوری کاندر جهان ذیقدر و ذیشان آمده[۴۵۶]

۴۵۶- یادنامه اقبال، ص ۱۷۰

۱۲- عبدالکریم سروش

۱- در مورداحیای دین:

چون بهاری در زمستان آمدی
هوش بودی سوی مستان آمدی
چون زاحیاء شریعت دم زدی
آتش اندر جان نامحرم زدی[۴۵۷]

۱۳- علی خدائی

۱- راجع به مخالفت با استعمار و استثمار:

حکیم باخرد و نکته سنج معنی یاب
که بهرمیهن خودریخت طرح استقلال
به ضدسلطه‌بیگانه قائم آمدو کرد
جناح از پی وی نیک حسن استقبال
بجای یوغ اسارت بگردن ملت
نهاد منت آزادی احسن الابدال[۴۵۸]

۲- در باره احیای دین:

یکی مروج اسلام در ادای کلام

۴۵۷- درشناخت اقبال، ص ۵۱۳

۴۵۸- یادنامه اقبال، ص ۱۷۱

یکی مبین احکام از بیان مثال

هرآنچه رفت طریق نبی علیه سلام

هر آنچه گفت پی کردگار جل جلال

محمد است بنام ستوده باکردار

ستوده کار سپارد ره محمد و آل

۱۴- علی صدارت(نسیم)

دکتر علی صدارت، فرزندمحمد ، متخلص به نسیم در سال ۱۲۸۶ ه ش در اردکان یزد قدم به عرصه هستی نهاد. تحصیلات ابتدایی را در زادگاه خود به پایان برد و دوره دبیرستان را در اصفهان به انجام رسانید، از آن پس برای ادامه تحصیل رهسپار تهران شد ودر دانشکده حقوق به تحصیل پرداخت ودر سال ۱۳۱۴ ه ش فارغ التحصیل گردید و به دریافت لیسانس توفیق یافت و دوره دکتری حقوق را نیز دنبال کرد و دانشنامه دکتری گرفت.

علی صدارت از سال ۱۳۱۶ ه ش وارد خدمات دولتی شد و در وزارت دادگستری مشغول کار گردید و پس از نه سال که در شیراز به خدمات قضایی اشتغال داشت به کرمانشاه (باختران)منتقل شد و با سمت ریاست دادگستری استان به خدمت پرداخت، سپس به تهران انتقال یافت و در مشاغل مهم قضایی انجام وظیفه کرد ودر هر پست ومقامی که بود منشاء خدمات ارزنده ای بود و شایستگی خود را نشان داد و آخرین سمت او پس از دادستانی تهران، مستشار دیوان عالی کشور بود.

نسیم علاوه بر شخصیت قضایی ،شاعری بلند پایه و تواناست و در سرودن انواع شعر به سبک اساتید خراسان استادی و مهارت دارد و با آنکه مشاغل قضایی بیشترین اوقات و افکار ش را مشغول داشت با این حال از پرداختن به شعر غفلت نورزید و آثارش در روزنامه ها و مجله ها به چاپ رسید ودر سال ۱۳۲۰ ه ش قسمتی از اشعارش به نام "ترانه های نسیم" در شیراز منتشرشد و در سال ۱۳۵۷ ه ش دیوان اشعارش طبع و نشر گردید.

۱- در باره فلسفه سخت کوشی و مبارزه جویی:

در تعالیم آسمانی او

سعی و پرهیز توامان دیدم

۲- در مورد عشق:

عقل را پیشوای عزم و عمل

عشق را رهنمای جان دیدم

۳- در باره تصوف:

در حریم تصوف و عرفان

رومیش یار و همزبان دیدم

در سلوك ممالک حکمت

باسنائیش همعنان دیدم

۴-راجع به مخالفت با استعمارو استثمار:

فرخا کاروان نهضت شرق

که ورا میر کاروان دیدم

شرق را زد صلای استقلال

رستخیزی بپا از آن دیدم

۵- در باره انسان دوستی :

بر بشر چون پدر به فرزندش

نیک اندیش و مهربان دیدم

۶- در مورد احیای دین :

مجد اسلام و رستگاری شرق

در جهان اینش آرمان دیدم[۴۵۹]

۴۵۹- یادنامه اقبال، ص ۱۶۸

۱۵- کاظم رجوی

کاظم رجوی بسال ۱۲۹۱ شمسی در دیلمعان مرکز شهرستان شاپور واقع در آذربایجان غربی بدنیاآمد.

وی دوره تحصیلات ابتدایی و متوسطه را از سال ۱۲۹۷ تا ۱۳۱۰ ش در تبریز و دوره عالی را از ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۳ ش در دانشکده ادبیات گذرانید و با ادامه تحصیلات عالیه خویش بدر یافت لیسانس در رشته های زبان و ادبیات فارسی و فلسفه وعلوم تربیتی نائل آمد و سپس ضمن خدمت سربازی در دانشکده افسری دوره مهندسی نظامی را نیز طی کرد.

رجوی ماموریتهای فرهنگی ، بازرسی، گردشهای علمی ومطالعات فنی در استانهای شمالی و شمال غرب ایران، مخصوصا" آذربایجان را چندین بار بر عهده داشت و در ۱۳۲۹ ش بقصد معالجه از راه ترکیه عازم اروپا گردید و پس از بهبود ، چندی در استانبول اقامت کرد. آثار این مسافرتها، در بسیاری از اشعارش منعکس است.

رجوی از ۱۵ یا ۱۶ سالگی بسرودن اشعار و تالیف و نشر آثار آغاز کرده و اولین کتاب او که در کلاس چهارم دبیرستان نوشته و چاپ کرده ، در یکی از دشوارترین موضوعات ریاضی یعنی لگاریتم است.

اسامی تالیفات چاپ شده او باتاریخ و محل چاپ عبارتند از:

۱- قواعد لگاریتمی ،۱۳۰۷ ش ، تبریز

۲- نامه پیروزی ، ۱۳۰۹ ش

۳- فارابی و فلسفه او ، ۱۳۱۲ ش

۴- ارمغان آذربایجان (مجموعه اشعار)۱۳۲۸ ش

۵- ارمغان ایران بپاکستان (نظم و نثر) ۱۳۳۴ ش

۱- کاظم رجوی فلسفه خودی و بیخودی اقبال را در اشعار خود چنین بازگو کرده است:

برگروه خود شناسانید ز اسرار خودی

آنچه پنهان است اندر جوهر فعال او

تانپندارد که جام جم به‌دست دیگری است

باده‌نابی است هم درجام مالا مال او

وز رموز بیخودی آموخت بر بیگانگان

راه و رسم آشنائی بازبان حال او

آری اسرارخودی خود رهنمای بیخودی است

تاترا برهاند ازخودخواهی و جنجال او

بیخودی یعنی رهائی ازخود و خود کامگی

محو گشتن در خدا وذات بی تمثال او

دیوخودخواهی است مایه تیره بختیهای ما

آدمی بدبخت شدزین غول وقیل وقال‌او

قاتل هر اتفاق و اتحاد مردم است

مار خودکامی و زهر مهلک و قتال او

۲- درباره مخالفت با استعمارو استثمار:

آفتاب شرق راچون دید در گودال غرب

سیرشد از غرب وازدریای پرگودال او

ز آنهمه گندم نمائی جوفروشی دیدوبس

چون جوال غربیان بگذشت ازغربال او

عاشق شرق وهوای گرم سوداخیز اوست

دشمن غرب و فضای سرد چون یخچال او

ازفرنگ وازفرنگستان بود بیزارازآنک

قرنهابدشرق زیر دست و شد پامال او

از اروپا د ور شد اقبال زیرا آسیا

روزگاری ماند زیر پنجه اشغال او

۳- راجع به وحدت و هم بستگی کشورهای اسلامی :

از پیام شرق او دنیای مشرق جان گرفت

تافته‌خورشید شاد از مشرق اقوال او

خواند مشرق را بسوی دانش کوشش چودید

خواری مشرق زمین از جهل واز اهمال او [۴۶۰]

۴- درمورد احیای دین :

گاه با تجدید افکار مسلمانی کند

چشم گیتی خیره‌ازاسلام وازاعمال او

می ستاید از دل و جان دین حق مصطفی

می سپارد راه نیک مرتضی وآل او

۵- در باره ایجاد روحیه انقلابی در مردم :

لیک بااین رنجها ودردها یکدم نشد

فارغ از اندیشه احیای کشور بال او

تا بپاکستان شناسانید حق خویشتن

مهر خاموشی بر افگند از زبان لال او

تابرون کرداززمین پاك پاکستان عدو

کرد ثابت کاین دیار پاك نبود مال‌او

۴۶۰- یادنامه اقبال، ص ۱۶۵

۱۶- مشفق کاشانی

۱- مشفق کاشانی فلسفه خودی وبیخودی اقبال را در اشعار خود چنین بازگو کرده است:

قطره ای از شبنم اندیشه ات
از دل امواج سخن گستری
چشمه خور همچو خم آرد به جوش
دیده مهتاب کند ساغری
پیکر هستی که تو آراستی
در خودی خویش بدانشوری
نقش گرفت از قلم بی خودی
پرده گشود ازقدم رهبری
این بسرا پرده اسرار حق
آن به حریم حرم داوری
خوی فرشته‌است دراین آب وگل
برشده تاعرش، زهی عبقری
این دهدت روشنی جان و دل
وآن دگر، آیینه اسکندری
قطره چو پیوست بدریای خویش
بحر شود، بحر کند تندری
فرد چو شدساخته با امت است
مردم ازین راه کند سروری[۴۶۱]

۴۶۱- درشناخت اقبال، ص ۵۲۰

۲- در باره عشق:

خاطرت از نکهت گلزار عشق

دامنت از لطف به جان پروری

۳- درمورد مخالفت با استعمارو استثمار:

"پیک وپیامی"که تودادی به شرق

غرب به حیرت شد از ین داوری

شرق فرا خاست بدفع ستم

غرب فرو ماند زحیلت گری"[۴۶۲]

۱۷- منوچهر طالقانی

۱- منوچهر طالقانی فلسفه خودی اقبال در اشعار خود چنین بازگو کرده است:

گوید توئی تو عالم اکبر به خود نگر

جام جهان نمائی به از آن ندیده‌ام

آگاه شو ز خویش و به تجرید نفس کوش

حرمان و یاس بهر مسلمان ندیده‌ام

۲- راجع به سخت کوشی و مبارزه جویی:

۴۶۲- ایضا، ص ۵۲۰

گوید برو بکوش تو بر طبق شرع و عقل
مومن اسیر ظلم و تن آسان ندیده ام

۳-درباره عشق:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق
فقدان برای عاشق یزدان ندید ه ام

۴- راجع به وحدت و هم بستگی کشورهای اسلامی :

گفتاحذر ز تفرقه مسلمین کزآن
حاصل بجز فلاکت و خسران ندیده ام

۵- در مورد احیای دین:

نسبت دهند ذلت و بیچارگی بدین
این حرف جزکه‌تهمت وبهتان ندیده‌ام
از بهر رستگاری انسان بروزگار
بهتر زدین و قدرت ایمان ندیده ام
فقرآن بودکه‌قدرت وقوت دهدبه مرد
مومن ذلیل و درخم چوگان ندیده‌ام[۴۶۳]

۴۶۳- یادنامه اقبال، ص ۱۷۳

۱۸- نادر نادرپور

از آثار منظوم نادرپور بجز آنچه در جرائد و مجلات چاپ شده و می شود دو مجموعه مستقل یکی بنام " چشمها و دستها " بسال ۱۳۳۲ ش و دیگری بنام " دخترجام " بسال ۱۳۳۴ ش منتشر شده است . نادر پور بمنزله " سخنگوی " شعر نو ایران است و سخنرانیها، بحثها، مصاحبه ها و مقالات وی در باب شعر نو و کهن که در جرائد انتشار یافته بیش از مجله کتاب بزرگ است. وی از کسانیست که شعر نو را مخلوق نیازمندی زمان میداند و در عین حال که خود هرگز شعر آزاد (شعر بدون قافیه و بدون وزن عروضی) نسروده است با آن مخالفت نداشته و آنرا هم نوعی از شعر می شناسد. بیشتر آثار وی اشعاری است که در عین نوی و تازگی قالب و مضمون ، دارای وزن و قافیه است شعر سفید(شعر بی قافیه و موزون) را خیلی کم سروده است.

نادر نادرپور به پیروی از هنر اقبال اشعاری سروده است:

شعر اقبال:

برگ گل رنگین ز مضمون من است
مصرع من قطره ی خون من است[۴۶۴]

شعرنادر نادرپور:

چه می گوید؟
کجا شهد است این آبی که در هر دانه ی شیرین انگور است؟
کجا شهد است این اشک است
اشک باغبان پیر رنجور است
که شبها راه پیموده
همه شب تا سحر بیدار بوده
تاك ها را آب داده
پشت را چون چفته های مو دو تاکرده
دل هر دانه را از اشک چشمان نور بخشیده
تن هر خوشه را با خون دل شاداب پرورده
چی می گوئید؟
کجا شهد است این آبی که در هر دانه ی شیرین انگور است
کجا شهد است ؟ این خون است ، خون باغبان پیر رنجور است
چنین آسان مگیر یدش
شما هم ای خریداران شعر من
اگر در دانه های نازك لفظم

۴۶۴- کلیات اقبال (فارسی)، ص ۱۸۹

دیا در خوشه های روشن شعرم
شراب و شهد بینید، غیر اشک و خونم نیست
کجا شهد است ، این اشک است ، این خون است
شرابش از کجا خواندید؟
این مستی نه آن مستی است
شما از خون من مستید
از خونیکه می نوشید
از خون دلم مستید
مرا هر لفظ فریادیست کزدل می کشم بیرون
مرا هر شعر دریای است
دریائی است لبریز از شراب خون
کجا شهد است این اشکی که در هر دانه لفظ است
کجا شهد است این خونی که در هر خوشه شعر است
چنین آسان میفشارید بر هر دانه لبها را و بر هر خوشه دندان را
مرا این کاسه خون است
مرا این ساغر اشک است
چنین آسان مگیریدش
چنین آسان منوشیدش [۴۶۵]

۴۶۵- محمدفیصل، بوی دوست، لاهور، ۱۹۸۹ م ، ص ۹۲

فصل ششم، نظر اقبال درباره ایران

امروز در پاکستان اغلب مردم فارسی را بدان جهت می خوانند که بتوانند اشعار فارسی اقبال را که مظهر و مبین روح فرهنگ اسلامی و ایرانی است درك کنند. شعر فارسی اقبال بهترین نمودار ایران دوستی و ایران شناسی اوست. از تمام آثارش پیداست که برای ادبیات و معارف ایرانی ارزشی خاص قائل است. او سعی می کرد تاآن علوم و معارف را دقیقا"بررسی کرده و به جهان فرهنگ و هنر عرضه دهد به همین علت هنگام تحصیل در دانشگاه مونیخ رساله ای تحقیقی در باره "توسعه وتکامل ما بعد الطبیعه در ایران "نوشت و پی به ریشه های اندیشه های ایرانی برد. سراسر کلام اقبال نمودار کامل عشق او نسبت به ملت بزرگوار ایران است.[۴۶۶] شعر اقبال حماسه آزادی و غرورملی و سرود راه شرق وآزادی است. راهی که مرحوم محمد علی جناع برای تاسیس جمهوری اسلامی پاکستان پیمود و انقلاب اسلامی ایران نیز از همان طریق به مقصد رسید. در باره امید و انتظار خود برای انقلاب اسلامی ایران در غزلی خطاب به جوانان عجم اقبال چنین می گوید:[۴۶۷]

چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما
ای جوانان عجم جان من و جان شما
غوطه ها زد در ضمیرزندگی اندیشه ام
تا به دست آورده‌ام‌افکارپنهان شما
فکررنگینم کند نذر تهی دستان شرق
پاره لعلی که دارم از بدخشان شما

۴۶۶- اکرم ، سیدمحمد، مجموعه سخن نامه های نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره (ج ۲)، ایرانشناسی علامه اقبال، اسلام آباد، ۱۹۹۳م، ص ۲۱۸

۴۶۷- اقبالیات (۱۹۹۴م)، ص ۲۰

می رسد مردی که زنجیر غلامان بشکند

دیده ام از روزن دیوار زندان شما

حلقه گرد من زنید ای پیکران آب وگل

آتشی در سینه دارم از نیاگان شما[468]

ایران کشور رویایی اقبال ، در زمان او در پنجه پادشاهی مستبد و غرب زده گرفتار بود. اقبال که داعی بزرگ حریت و استقلال بود استعمار را هرگز نمی پسندید، بنابراین مردم را علیه آن رژیم برای شورش و انقلاب بر می انگیخت و می گفت:

آدم از بی بصری بندگی آدم کرد

گوهری داشت ولی نذر قباد و جم کرد

یعنی از خوی غلامی زسگان خوارتراست

من ندیدم که سگی پیش سگی سرخم کرد[469]

او پیش بینی می کرد که بزودی مردی آزاده از زندان بیرون می آید و زنجیرهای بردگی و اسارت را در ایران ازهم می گسلد. در نتیجه اقدام او ایران می ماند و جم می رود:

امم را از شهان پاینده تر دان

نمی بینی که ایران ماند و جم رفت[470]

علامه اقبال از نظر سیاسی و فرهنگی به ایران بسیار ارج می نهاد. چنانکه در باره ایران گفت :((اگر از من بپرسند که مهم ترین پیشامد تاریخ اسلام چیست ! من بدون تامل می گویم فتح ایران. جنگ نهاوند عرب ها را علاوه از کشوری زیبا یک تمدن قدیم هم داد. [471]

۴۶۸- کلیات اقبال (فارسی)، ص ۱۵۴

۴۶۹- ایضا، ص ۲۳۹

۴۷۰- ایضا، ص ۲۰۹

۴۷۱- جاویداقبال، شذرات فکر اقبال، لاهور، ۱۹۸۳م، ص ۱۰۱

از عبارت فوق معلوم می شود که اقبال ایران را گاهواره بزرگ تمدن بشری می دانست و به همین جهت زبان آن کشور یعنی فارسی را وسیله شعر خود ساخت تا بتواند ارزش و اهمیت آن تمدن عظیم را که به برکت دین اسلام توسعه و تکامل یافته بود برای جهانیان بیان کند و بدین طریق روحیه افتخار و شکوه و جلال رادر پیکر مرده مردمی بدمد که مسحورتمدن غرب شده و اهمیت و حیثیت خودرا کاملا" از دست داده بودند. به همین سبب علامه اقبال آرزو داشت که عوض (ژنو)(تهران)مرکز ملل شرق قرار بگیرد تا تقدیر جهان عوض گردد. زیرا جهان سوم از دست غرب قدرتمند جز استعمارگری،دسیسه کاری، حقه بازی، آدم کشی و جهان سوزی چیزی دیگرندیده است.[۴۷۲]

ترجمه شعر اردو:

گربود تهران جنیوا از برای اهل شرق

بو که تغییری کند تقدیر شوم روزگار[۴۷۳]

اگرچه اقبال هیچوقت به کشور ایران سفر نکرده بود ولی در نتیجه مطالعات و مشاهدات و تجربیات خود ، ایرانیان را بیشتر از خود ایرانیان می شناخت. اقبال ایران را مرکز ملتهای اسلامی می‌دانست.[۴۷۴]

اقبال به تقلید ایرانیان از غرب خرده می گیرد و به آنها توصیه می کند که حق عنایات اسلام و فواید تمدن اسلامی را بشناسند و فریب اروپائیان را نخورده و به ارزش های اسلامی روی آورند. او بر این باور است که پذیرش اسلام موجب استمرار و تداوم حیات ایرانیان شده است. در حالی که امپراتوری روم شرقی که از پذیرش اسلام امتناع ورزید بکلی محو و منقرض گردید.[۴۷۵]

پیری ایران زمان یزد جرد

۴۷۲- مجموعه سخن نامه های نخستین سمینارپیوستگیهای فرهنگی ایران وشبه قاره (ج ۲)ص ۲۱۸

۴۷۳- علامه اقبال، ضرب کلیم، لاهور، ص ۱۷۹

۴۷۴- اقبالیات (۱۹۹۰م)، ص ۳۲۷

۴۷۵- ایضا (۱۹۹۴)، ص ۲۰

چهره‌ی او بی فروغ از خون سرد

دین و آیین و نظام او کهن

شید و تار صبح و شام او کهن

موج می در شیشه ی تاکش نبود

یک شرر در توده ی خاکش نبود

تا ز صحرایی رسیدش محشری

آن که داد او را حیات دیگری

این چنین حشرازعنایات خداست

پارس باقی رومته‌الکبری کجاست

مردصحرایی به‌ایران جان دمید

باز سوی ریگ زار خود رمید

کهنه راازلوح ما بستردورفت

برگ و ساز عصر نوآورد و رفت

آه احسان عرب نشناختند

ز آتش افرنگیان بگداختند[۴۷۶]

۴۷۶- کلیات اقبال(فارسی)، ص ۳۶۷

باب هشتم

بررسی عمومی تاثیر فکر اقبال در شعر فارسی

دوره پیدایی وشکوفایی زبان و ادب فارسی در شبه قاره به یکهزار سال پیش می رسد. شبه قاره در دامن خود شعرا، سخنوران و نویسندگان فارسی سرا، فارسی گو و فارسی نویس بسیار پرورد که اقبال یکی از نامدارترین آنهاست . او با عقاید و افکار و تفکر فلسفی خود در باره زندگی ، وبا بهره گرفتن از بهترین آرای فیلسوفان شرق و غرب بعد تازه ای به شعر فارسی داد و میدان شمول مضامین را وسعت بیشتری بخشید. پیش از وی شعر فارسی عمدتا" بر مضامین عارفانه و صوفیانه تاکید داشت. اقبال با وسعت و ژرفای اندیشه خود، موضوعات مهم معاصر را در زمینه های اقتصادی و اجتماعی و اخلاقی وفلسفی و سیاسی به استواری همان مضامین عارفانه و حکیمانه واردشعر فارسی ساخت و بدین وسیله نه تنهادرآن روح تازه ای دمید بلکه فضای زمان خویش را نیز بایک بیداری بی سابقه ای آشنا ساخت.

از آنجا که اقبال هنرمند است به راحتی می تواند در قالب روح مولانا و یاحافظ و دیگر شاعران نمایان گردد. چون وی باتمام وجود عاشق شعر و فلسفه و عرفان است، لابد شعراو از دل برمی خیزد و بناچار بردل می نشیند.

" اشعار اقبال در افغانستان و ایران و پاکستان و آسیای میانه آینده روشنتری دارد: و این نکته نه به خاطر شعر او بلکه به خاطر فلسفه اوست، و به سخن دیگر نه خاطر حامل که برای محمل است. همان گونه که پیش از این اشارت رفت، بعد از انقلاب اسلامی ایران ، اقبال جایگاهی را که به عنوان شاعر و فیلسوف شایسته اش بود، کسب کرد . به ویژه این بیت او در ایران امروز بر سر زبانهاست که ":[۴۷۷]

می رسد مردی که زنجیر غلامان بشکند

۴۷۷- نقش اقبال در ادب پارسی - هندی ، ص ۱۰۳

دیده ام از روزن دیوار زندان شما[۴۷۸]

هنگامی که متقارن با دوره پهلوی در ایران اقبال در اوج افتخار و شهرت در شبه قاره می زیست و در گوشه و کنار و در دانشگاههای معروف دنیا از او به عنوان یک متفکر، یک فیلسوف، یک دانشمند، یک انسان شناس و یک جامعه شناس بزرگ یاد می کردند، در ایران بنابه گفته رهبر انقلاب اسلامی ایران سیاستهائی حاکم بود که اقبال را به هیچ عنوان نمی توانست تحمل کند، لذا از او به ایران دعوت نشد و زمینه برای آمدن او به این کشور فراهم نگردید و کتابهای او سالهای متمادی در ایران انتشار نیافت. همان ایام که آثار و ادبیات و فرهنگ بیگانگان برای انهدام هویت انسان ایرانی و مسلمان در این کشور مثل سیل ویرانگری از همه طرف جاری بود، شعری و اثری از اقبال در محاضر عام و در منظر عموم مردم قرار نگرفت.[۴۷۹]

خلاصه اینکه قبل از به قدرت رسیدن رضاشاه اقبال چشم امید زیادی به جوانان ایرانی داشت ولی مسایل سیاسی مخصوصا"قدرت های شرق و غرب یعنی روسیه و بریتانیا اجازه نمی دادند تا اقبال خود را به جوانان ایرانی معرفی کند.

رضاشاه خیلی زود، ماهیت خود را نشان داد و مانند آتاتورك دچار وسوسه های جاه طلبانه شد و تصمیم گرفت ایران را به جامعه ای مدرن به شیوه اروپایی آن تبدیل کند. به علاوه عواطف شو- و نیستی و میهن پرستانه افراطی را که مبتنی بر غرور نژاد آریایی است، و گفته می شود ایرانیان از این نژاد هستند، دامن زد. کوششهایی که برای غربی کردن کشور به عمل آورد و نیز دمیدن روحیه تفوق و برتری و نژادی، ایرانیان را از سلوك دیرین و اسلامی جدا ساخت و احساس از خود بیگانگی در آنان دمید. این رویدادها عمیقا" اقبال راکه امید به آزادی ایران بسته بود، آزرده دل ساخت، چراکه مشاهده می کردتنها شیوه های استثمار و استعمار تغییریافته و ایران از دامی به دامی دیگر گرفتار آمده است:[۴۸۰]

۴۷۸- کلیات اقبال(فارسی)، ص ۱۵۴

۴۷۹- سخنرانی سیدعلی خامنه ای، درشناخت اقبال، ص ۱۰

۴۸۰- نقش اقبال در ادب پارسی - هندی، ص ۸۵-۸۶

بعد ملت چشم خودبرخود گشاد

لیکن اندرحلقه ی دامی فتاد

کشته ی نازیتان شوخ و شنگ

خالق تهذیب و تقلید فرنگ

کار آن وارفته‌ی ملک و نسب

ذکر شاپور است و تحقیر عرب

روزگار او تهی از واردات

از قبور کهنه می جوید حیات[۴۸۱]

"اقبال فرهنگ اسلامی به زبان فارسی و میراث غنی آن را به عنوان مهمترین سرچشمه الهام و تفکر خویش برگزید و با اینکه به ایران قدم نگذاشته بود زبان فارسی را بخوبی فرا گرفت و بیشترین ارج را به متفکران و سخن سرایان می نهاد. اکثر آثار برجسته اقبال به زبان فارسی است و آن هم در قالب شعر که برای فارسی زبانان مانوس تر و موثرتر است."[۴۸۲]

باوجود سیاستهای مختلف، می توان ادعا کرد که فکر اقبال به سبب داشتن جنبه های گوناگون همچون سپری محکم در مقابل حمله های دشمنان می باشد و کسی نمی تواند خدشه به فکر او وارد کند. همچنین دوستداران اقبال آنچنان زیاد و باوفا هستند که اجازه نمی دهند اقبال بازیچه دست سیاستمداران قرار گیرد. ولی با وجود این اگر اقبال شناسی در ایران به دست ادبا و استادان و شاعران نامی همچو بهار و دهخداو سعیدنفیسی و سرمد باشد نگرانی وجودندارد. چون حقا" حقیقت اقبال را می نویسند و می سرایند ولی اگر به دست سیاستمداران باشد جای نگرانی می باشد چراکه سیاستمداران از دید اقبال به او نگاه نمی کنند بلکه بادید خود به اقبال می نگرند. هر چند همه اقشار ملت مذهبی ، علمی ، سیاسی، باسواد، بی سواد، بزرگ و کوچک و همه وهمه می توانند از جنبه های مختلف فکر اقبال استفاده کنند و در راه پیشرفت کار و زندگی خود اقبال را الگو

۴۸۱- کلیات اقبال(فارسی)، ص ۳۶۷

۴۸۲- مجتبوی، سیدجلال الدین، گفتارافتتاحیه از در شناخت اقبال، ص ۴

قرار بدهند.

در دوران انقلاب اسلامی نویسندگان و شعرا در ایران مقالات و کتابها و اشعاری در مورد اقبال نوشته اند. فعلا" آثار اقبال بصورت وسیعی در ایران خوانده می شود و میتوان گفت که فلسفه و شعر اقبال در ایران بنیانی ماندگار به جای نهاده است ودر ایران امروز نه تنها منتخباتی ازشعر اقبال در کتب درسی گنجانده شده بلکه تالارها و موسسات علمی نیز باسم وی نامگذاری شده است.

بعضی از منظومه های علامه اقبال که در کلاسهای مختلف راهنمایی و دبیرستانهای ایران تدریس می شود به قرار ذیل است.

۱- در کتاب فارسی سال دوم دوره راهنمایی

محمد اقبال لاهوری : مطالبی در باره افکار اقبال

۲- در کتاب فارسی سال اول دبیرستان

الف -اقبال لاهوری : مطالبی در باره افکار اقبال

ب - منظومه ای به عنوان: باز گشت به خویشتن

غربیان را زیرکی ساز حیات

شرقیان را عشق راز کائنات

۳- در کتاب متون ادب فارسی سال سوم دبیرستان رشته فرهنگ و ادب

الف- دل چیست

دلا رمز حیات از غنچه دریاب

حقیقت درمجازش بی حجاب است

زخاك تیره می روید و لیکن

نگاهش بر شعاع آفتاب است

ب - از خواب گران خیز

ج - ای اسیر رنگ

ای اسیر رنگ پاك از رنگ شو

مومن خود کافر افرنگ شو

۴- در کتاب فارسی سال چهارم دبیرستان:

الف - نه شرقی نه غربی

مسلمانی که داند رمز دین را

نساید پیش غیرالله جبین را

اگرگردون به کام او نه گردد

بکام خود به گرداند زمین را

ب - مومن خود کافر افرنگ شو

آنچەاز خاك تو رست ای مرد حر

آن فروش و آن بپوش و آن بخور

۵- در کتاب تاریخ ادبیات سال چهارم دبیرستان: محمد اقبال لاهوری

میلاد آدم ، قرآن ، ای جوانان عجم ، تقلید از غرب ، مقام مصطفی (ص)

استادسعید نفیسی بسال ۱۹۵۶م در مقاله خود راجع به علامه اقبال چنین می نویسد:

"امروز دیگر دوستداران ادب از پیرو جوان ، زن و مرد در ایران به آثار فارسی علامه اقبال ،شاعر بزرگ ومرد ادب پاکستان ، شب وروز مانوس اند. نام وی برسر هر زبانی و آثار وی درهر سرائی هست. اقبال اینک در تاریخ ادبیات جای گرفته است و قطعا" درآینده مقام بلندی در میان سخن سرایان فارسی خواهد داشت."[۴۸۳]

۴۸۳- یادنامه اقبال،ص ۸۴

فهرست ماخذ و مراجع

نام کتاب	تالیف	جای چاپ	سال چاپ
۱. احیای فکر دینی در اسلام	محمد اقبال ترجمه احمد آرام	تهران	
۲. ارمغان حجاز	محمد اقبال	لاهور	۱۹۵۵ م
۳. اسرار خودی	محمد اقبال	لاهور	۱۹۱۵
۴. اشکها و خونها	خلیل الله خلیلی	اسلام آباد	۱۹۸۵
۵. اقبال (افسانه)	وحید قریشی	لاهور	۱۹۹۱
۶. اقبال از نظر ایرانیها	عبدالحمید عرفانی	کراچی	۱۹۵۷
۷. اقبال در راه مولوی	سیدمحمد اکرم	لاهور	۱۹۷۰
۸. اقبال شرق	عبدالرفیع حقیقت (رفیع)	تهران	۱۳۵۷ ه ش
۹. اقبال و شعر فارسی	سیدمحمدعلی داعی الاسلام	حیدرآباد دکن	۱۹۲۸
۱۰. اقبال شناسی	سید غلام رضا سعیدی	تهران	۱۳۳۸ه ش
۱۱. اقبال شناسی	حسن شادروان	تهران	۱۳۷۱ ه ش
۱۲. اقبال لاهوری	مجتبی مینوی	تهران	۱۳۲۷ ه ش
۱۳. اقبال لاهوری	محمد ریاض	اسلام آباد	۱۹۸۶ م
۱۴. اقبال متفکر و شاعر اسلام	محمد تقی مقتدری	تهران	۱۳۲۶ ه ش
۱۵. اقبال معمار تجدید بنای فکر اسلامی	احسان خراسانی	تهران	
۱۶. اقبال: معمار تجدید بنای فکر اسلامی	علی شریعتی	تهران	۱۳۵۶ه ش
۱۷. اقبال ، ملک الشعراء بهار و اقبال		تهران	۱۳۳۷ ه ش
۱۸. اقبال نامه	بقلم چند نویسنده و گوینده معاصر	تهران	۱۳۳۰ه ش
۱۹. اقبال نامه	چراغ حسن حسرت	لاهور	
۲۰. اقبال نامه	محمد حسین تسبیحی	اسلام آباد	۱۳۷۲ ه ش
۲۱. اقبالیات (مجله فارسی)۹۶،۹۳،۹۲،۹۱،۹۰،۸۹،۸۷،۱۹۸۶	اقبال اکادمی پاکستان	لاهور	۱۹۸۹

۲۲. انجمن	صوفی غلام مصطفی تبسم	لاهور	۱۹۶۱
۲۳. اندیشه های اقبال لاهوری	سیدغلامرضا سعیدی	تهران	۱۳۷۰ هـ ش
۲۴. انوار جمال	محمد ایوب	لاهور	۱۹۷۹
۲۵. ایدئولوژی انقلابی اقبال	علی‌محمدنقوی/ترجمه.م بحری	تهران	۱۳۵۸هـ ش
۲۶. ایران از دیدگاه علامه محمداقبال لاهوری	عبدالرفیع حقیقت (رفیع)	تهران	۱۳۶۷ هـ ش
۲۷. ایقان اقبال	محمد منور	لاهور	۱۹۸۹ م
۲۸. آب حیات	محمد ایوب	لاهور	۱۹۷۸
۲۹. آثار جاویدان	غلام سرور	کراچی	۱۹۶۶
۳۰. باده ناب	میرولی الله	لاهور	۱۹۲۶
۳۱. بازیگران عصر پهلوی(۲ج)	محمود طلوعی	تهران	۱۳۷۳ هـ ش
۳۲. پاکستان (مجله)		تهران	۱۳۴۷هـ ش
۳۳- پدروپسر، ناگفته ها از زندگی وروزگارپهلویها	محمود طلوعی	تهران	۱۳۷۲ هـ ش
۳۴- پس چه بایدکرد ای اقوام شرق	محمد اقبال	لاهور	۱۹۴۷
۳۵- پروانه پندار	سیدمحمداکرم	تهران	۱۳۴۲هـ ش
۳۶- پیام مشرق	محمداقبال	لاهور	۱۹۵۸
۳۷- پیرامون اقبال لاهوری	سیدعلی خامنه ای	تهران	۱۳۶۴ هـ ش
۳۸- تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند(۵ ج)		لاهور	۱۹۷۲
۳۹- تاریخ معاصر ایران (ج ۱)	پیتر آوری (ترجمه رفیعی مهرآبادی)	تهران	۱۳۶۹ هـ ش
۴۰- تاریخ نظم و نثر فارسی درایران و درزبان فارسی (۲ج)	سعید نفیسی	تهران	۱۳۴۳ هـ ش
۴۱- تاریخ نویسی فارسی درهندو پاکستان	آفتاب اصغر	لاهور	۱۳۶۴ هـ ش
۴۲- تذکره شعرای پارسی زبان کشمیر	عبدالحمید عرفانی	تهران	۱۳۳۵هـ ش
۴۳- تذکره شعرای پنجاب	سرهنگ خواجه عبدالرشید	کراچی	۱۹۶۷
۴۴- جاویدان اقبال (۴ج)	ترجمه شهیندخت کامران مقدم‌صفیاری	لاهور	۱۹۸۷

۴۵- جاوید نامه	محمد اقبال	لاهور	۱۹۴۸
۴۶. چمن چمن	ضیا جعفری		
۴۷. حدیث عشق	عبدالحمید عرفانی	تهران	
۴۸. خزینه ادب	صوفی غلام مصطفی تبسم	لاهور	۱۹۵۲
۴۹. خم خانه دل	تبسم قریشی	لاهور	۱۹۷۳
۵۰. دانای راز	احمد احمدی بیرجندی	مشهد	۱۳۴۹ه ش
۵۱. در آخرین روزهای رضاشاه	استوارت، ریچارد، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، کاوه بیات مهدوی	تهران	۱۳۷۰ ه ش
۵۲. در شناخت اقبال	غلامرضا ستوده	تهران	۱۳۶۴ ه ش
۵۳. دو مقاله در باره اقبال	سید محمد تقی مقتدری	کراچی	۱۹۵۴
۵۴. دیدن دیگر آموز شنیدن دیگر آموز	محمد علی اسلامی و ندوشن	تهران	
۵۵. دیوان دهخدا	علی اکبر دهخدا	تهران	۱۳۷۰ه ش
۵۶. رموز بیخودی	محمد اقبال	لاهور	۱۹۱۶
۵۷. روابط ادبی ایران و هند	علی اکبر شهابی	تهران	۱۳۱۶ه ش
۵۸. روابط فرهنگ ایران و پاکستان		تهران	
۵۹. رومی عصر	عبدالحمید عرفانی	تهران	۱۳۳۲ه ش
۶۰. زبور عجم	محمد اقبال	لاهور	۱۳۴۸ه ش
۶۱. سرود اسلامی اقبال	سیدعلی صغیر	تهران	۱۳۲۷ه ش
۶۲. سرود سرمد	عبدالحمید عرفانی	تهران	۱۳۴۱ه ش
۶۳. سفینه سخن	سیدمحمداکرم	اسلام آباد	۱۳۷۱ه ش
۶۴. سکه عشق	سید محمد اکرم	لاهور	۱۹۷۴
۶۵. سیر حکمت در اروپا (ج۱)	محمد علی فروغی	تهران	۱۳۴۰ه ش
۶۶. سیر فلسفه در ایران	محمد اقبال	تهران	۱۳۴۷ه ش
۶۷. شعرای معاصر ایران	عبدالحمید عرفانی	لاهور	۱۹۵۷

۶۸. شعر آشوب	الیاس عشقی	حیدرآباد	۱۹۷۹
۶۹. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی (۲ ج)	موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی	تهران	۱۳۷۳ ه‍.ش
۷۰. علامه اقبال (کنگره بزرگداشت اقبال)	حسینیه ارشاد	تهران	۱۳۴۹ه‍.ش
۷۱. غزل فارسی علامه اقبال	محمدمنور ترجمه شهیندخت مقدم صفیاری	لاهور	۱۹۸۷
۷۲. فارسی گویان پاکستان (ج ۱)	سید سبط رضوی	راولپنڈی	۱۹۷۶
۷۳. قند پارس	حکیم نعمان ساجدی	لاهور	۱۹۹۳
۷۴. کاس الکرام	میرولی الله	لاهور	۱۹۲۴
۷۵. کلیات اقبال (فارسی)	احمد سروش	تهران	۱۳۷۰ه‍.ش
۷۶. گل نخستین	نازش رضوی	لاهور	۱۹۵۲
۷۷. ماواقبال	علی شریعتی	تهران	۱۳۶۱ه‍.ش
۷۸. ماه نو	محمد اکبر منیر	اسلام آباد	۱۹۹۲م
۷۹. مثنوی پس چه باید کرد ای اقوام شرق	محمد اقبال (بخط علی منتظری)	اسلام آباد	۱۳۶۴ ه‍.ش
۸۰. مثنوی صمدانی	غلام غوث صمدانی	لاهور	۱۹۵۵
۸۱. مثنوی نغمه صداقت	غلام اعظم	لاهور	۱۹۲۵
۸۲. مجله تحقیق (شماره ۲۰۱،۲۰۳،۲۰۳)	دانشگاه پنجاب	لاهور	۱۹۸۵
۸۳. مجموعه اشعار خلیل الله خلیلی	مهدی مداینی	تهران	۱۳۷۲ ه‍.ش
۸۴- مجموعه سخن نامه های نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره (ج ۲)		اسلام آباد	۱۹۹۳م
۸۵- محمد اقبال	فضل الله رضا	تهران	
۸۶. ملک الشعرا محمد تقی بهار	عبدالحمید عرفانی	تهران	۱۳۳۵ه‍.ش
۸۷. موقعیت زبان فارسی در پاکستان	سیدمحمد اکرم	لاهور	۱۳۷۳ه‍.ش
۸۸. نامه ای به دفاع از علامه اقبال ومسلم لیگ	علی شریعتی	تهران	
۸۹. نقش از اقبال	شهیندخت مقدم صفیاری	لاهور	۱۹۹۰
۹۰. نقش اقبال در ادب پارسی - متدی	سیدمظفر حسین برنی ترجمه مهدی افشار	تهران	۱۳۶۴ ه‍.ش

۹۱. نقشهای رنگ رنگ	محمد حسین عرشی	راولپنڈی	۱۹۷۵
۹۲. نگاهی به اقبال	شهیندخت مقدم صفیاری	لاهور	۱۹۸۹
۹۳. نوای دل	امین حزین	کویته	۱۹۷۳
۹۴. نوای فردا	محمد ایوب	لاهور	۱۹۵۶
۹۵. هلال (ج ۱۷، شماره ۲)	محمد ریاض	اسلام آباد	۱۳۴۸ه ش
۹۶. یادداشتهای پراگنده	محمد اقبال مترجم محمد ریاض	اسلام آباد	۱۹۸۱
(اردو)			
۹۷. یادنامه اقبال	بهاء الدین اورنگ	لاهور	۱۳۵۸ ه ش
۹۸. اسلامی تصوف اقبال	ابو سعید نورالدین	کراچی	۱۹۵۹
۹۹. اقبال اور فارسی شعرا	محمد ریاض		
۱۰۰. اقبال اورمشرق ومغرب کے مفکرین	عشرت حسن انور	لاهور	۱۹۸۹
۱۰۱. اقبال ریویو(سه ماهی)	اقبال اکادمی پاکستان	کراچی	۱۹۶۹
۱۰۲. اقبال ریویو (ج ۲۶)	محمد منور	لاهور	۱۹۸۵
۱۰۳. اقبال کی فارسی شاعری کا تنقیدی جائزہ	عبدالشکور احسن	لاہور	۱۹۷۶
۱۰۴. حرف اقبال	محمد اقبال	لاهور	۱۹۲۵
۱۰۵. صحیفه (سه ماهی اردو)	شماره اقبال (۱۰۲)، اکتبر-ژانویه	لاهور	۱۹۷۴
۱۰۶. فکر اقبال	خلیفه عبدالحکیم مرحوم	لاهور	۱۹۵۹
۱۰۷. علامه اقبال اور خلیفه عبدالحکیم کے تصورات عمرانی (ج ۱)	وحید عشرت	لاهور	۱۹۸۹
۱۰۸. ماه نو شماره اقبال	سید محمد عبدالله	کراچی	۱۹۷۰
۱۰۹. مقالات جشن اقبال صدی	صدیق شبلی	لاهور	۱۹۸۲
(انگلیسی)			
Letters and Writings to Iqbal.۱۱۰	Dar, B.A.	Karachi	1967
Development of Metaphysics in Peria .۱۱۱	Mohammad Iqbal	Lahore	1964
Reconstruction of Religious Thought in Islam.۱۱۲	Mohammad Iqbal	Lahore	1965

	London	Kiernan	Poems from Iqbal . ۱۱۳
1959	London	Vahid.S.A.	Iqbal: His Art and Thought . ۱۱۴
1964	Lahore	Vahid.S.A.	Studies in Iqbal . ۱۱۵
	Lahore	Khawaja Abdur rahim	IqbaL: The poet of Tomorrow . ۱۱۶
1977	Lahore	Muhammad Hanif Shahid	Tributes to Iqbal . ۱۱۷
1977	Lahore	Asif Iqbal Khan	Some Aspects of Iqbal's Thought . ۱۱۸
1966	Lahore	Mian Muhammad Tufail	Iqbal's Philosophy And Education . ۱۱۹
1977	Lahore	Mohammed Maruf	Iqbal's Philosophy of Religion . ۱۲۰